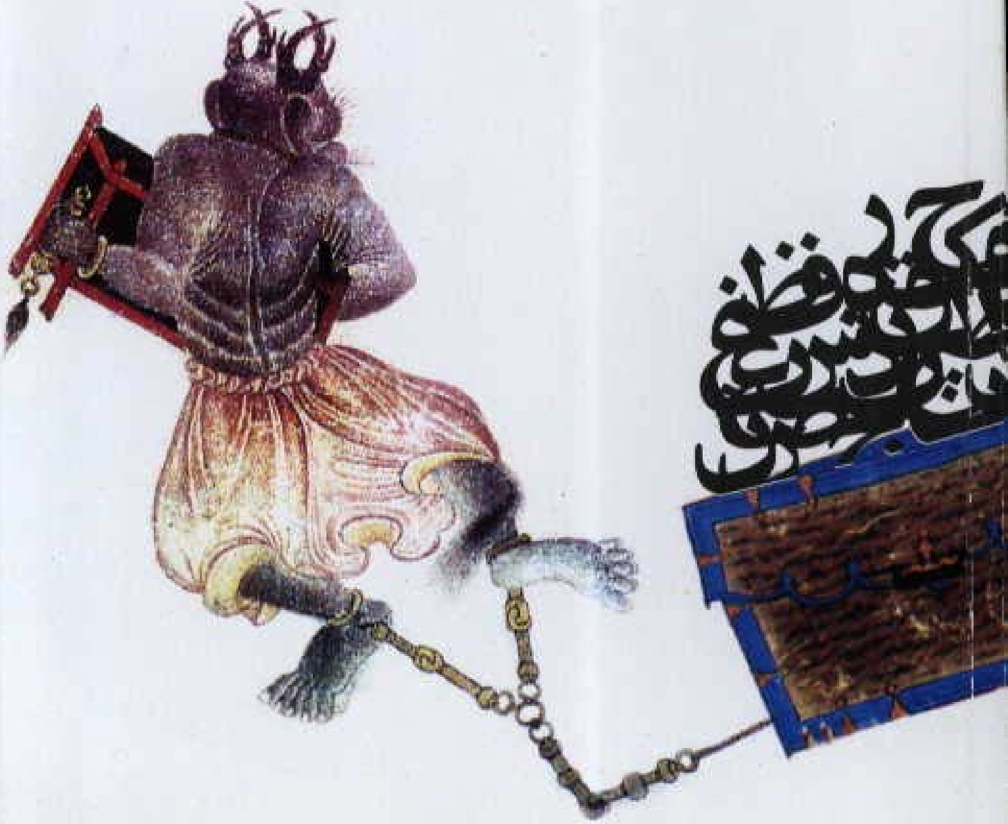
فرهنگ معاصر

فرهنگ شیطان

فارسی
انگلیسی

آمبروز بیرس

ترجمهٔ
رضی هیرمندی



فرهنگ شیطان

دوزبانه

آمبروز بیرس

ترجمهٔ

رضی هیرمندی

فرهنگ معاصر

تهران ۱۳۸۶

فهرستنویسی پیش از انتشار

بیرس، آمبروز، ۱۸۴۲ـ۱۹۱۴؟م   Bierce, Ambrose

فرهنگ شیطان انگلیسی ـ فارسی / آمبروز بیرس؛ ترجمه رضی خدادادی (هیرمندی)؛ ویراستار عبدالله کوثری، علی خزاعی‌فر. ــ تهران: فرهنگ معاصر، ۱۳۸۴.

۲۳۵

فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.

عنوان اصلی: The devil's dictionary.

فارسی ـ انگلیسی.

چاپ دوم: ۱۳۸۶

این کتاب قبلاً تحت عنوان «دایرةالمعارف شیطان» با ترجمه مهشید میرمعزی توسط انتشاران مروارید در سال ۱۳۸۰ منتشر شده است.

۱. زبان انگلیسی ــ اصطلاحها و تعبیرها ــ لطیفه، هجو و طنز. ۲. زبان انگلیسی ــ واژه‌نامه‌ها ــ لطیفه، هجو و طنز. ۳. زبان انگلیسی ــ معنی‌شناسی ــ لطیفه، هجو و طنز. ۴. واژگان ــ لطیفه، هجو و طنز. ۵. زبان انگلیسی ــ واژه‌نامه‌ها ــ فارسی. الف. هیرمندی، رضی، ۱۳۲۶ ــ، مترجم. ب. عنوان. ج. عنوان: دایرةالمعارف شیطان.

PS ۱۴۶۶/ف۴   ۸۱۷/۴

۱۳۸۴   ف ۹۳۳ب

کتابخانه ملی ایران   ۵۰۲۵ـ ۸۴م

شابک ۹ـ۰۵ـ۸۶۳۷ـ۹۶۴   ISBN 964-8637-05-9

فرهنگ معاصر
شمارهٔ ۴۵، خیابان دانشگاه، تهران ۱۳۱۴۷
تلفن: ۶۶۴۶۵۵۳۰ ـ ۶۶۴۶۵۵۲۰ ـ ۶۶۹۵۲۶۳۲
فکس: ۶۶۴۱۷۰۱۸
E-mail: info@farhangmoaser.com
website: www.farhangmoaser.com

فرهنگ شیطان

دو زبانه

آمبروز بیرس

مترجم:

رضی هیرمندی

ویراستاران:

عبدالله کوثری ـ علی خزاعی‌فر

حروف‌نگاری، صفحه‌آرایی و چاپ:

واحد کامپیوتر و چاپ فرهنگ معاصر

چاپ دوم: ۱۳۸۶ / تیراژ: ۴۰۰۰ نسخه

پیشگفتار مترجم

یکی در خواب شیطان را دید، ریشش را گرفت که دشمن بشری و مایهٔ هر شر. بیدار شد؛ ریش خودش در دستش بود.

اگر قرار باشد تنها یک کتاب از گزند کمانداران و نقابداران و نقدکارانِ روزگار در امان بماند، بی‌تردید همین فرهنگی است که در دست دارید زیرا هر انسان سربه‌راهی می‌داند که نباید به گفته‌های شیطانی گوش بسپارد؛ بر فرض که این زمزمه‌های وسوسه‌گرانه را بخواند یا بشنود هر آینه باید دهان خود را هفت بار با آب هفت دریا بشوید، هر گفته را در ذهن خود چپ و راست کند و سپس از آنها نتیجهٔ اخلاقی بگیرد. اصولاً شیطان را چه کسی داخل آدم می‌داند که بیاید تحت تأثیر فرهنگ او قرار بگیرد؟

شیطان اگر ذاتاً آدم بود و حساب و حسابگری سرش می‌شد از روز اول فرصت آن چنان طلایی را از دست نمی‌داد و در نتیجه نه خودش را برای ابد انگشت‌نمای خاص و عام و آوارهٔ شهر و روستا می‌کرد و نه ما را گرفتار وسوسه‌های زورمندش. از این گذشته، شک کردن در مراتب عقل و هوش نخستین آدمِ متأهل جهان سند معتبری بر مسئله‌دار بودن شیطان یا همان فرشتهٔ مقرب سابق است.

حالا می‌رسیم به آمبروز بیرس که نقش بلندگوی اولین شیطان دنیا را بازی کرده و برای او کلام زمینی صادر کرده است. مقدمتاً باید بگوییم فرهنگ‌نویسان بر دو نوع‌اند: آنها که طنز سرشان می‌شود و آنها که طنز سرشان نمی‌شود. بر پایهٔ شواهد موجود، آمبروز بیرس در گروه اول قرار می‌گیرد. این نویسندهٔ به‌اصطلاح ناراحت و به دور از عافیت برای شماری از واژه‌های معصوم که ما هر روزه به عنوان روپوش و ستر عادت از آنها استفاده می‌کنیم، تعاریف و معانی وارونه ساخته و با این عمل نسبتاً شیطانی دست شیطان را هم از پشت بسته است.

فصل تقدم در این نوع نگاه و فرهنگ‌نویسی با سمیوئل جانسون (۱۷۰۹ـ۱۷۸۴) است که با هشت سال زحمت و مرارت فرهنگ زبان انگلیسی *(Dictionary of the English Language)* را از خود به‌جا گذاشته اما حقیقت این که پیشگام‌تر از هر دوی آنها عبید زاکانی خود ماست که رسالهٔ تعریفات را نوشته است.

دربارهٔ زندگی شخصی آمبروز بیرس گفتنی است که او در ۲۴ ژوئن ۱۸۴۲ در اوهایو به دنیا آمد. بعضی او را برادر فراموش‌شدهٔ مارک تواین می‌نامند زیرا هر دو زندگی کم و بیش مشابهی داشتند، هم‌زمان در سانفرانسیسکو زندگی می‌کردند و یار گرمابه و گلستان هم بودند. اما معلوم نیست چرا بیرس ناگهان در راه غیب شدن گام نهاد.

بیرس در گیر و دار جنگ داخلی آمریکا در فاصلهٔ سال‌های ۱۸۶۱ تا ۱۸۶۵ به عنوان افسر در ارتش متحدین خدمت کرد و با اتکاء به تجربهٔ نظامی و شغل نقشه‌کشی خود در جنگ، داستان‌ها نوشت. نخستین تجربهٔ روزنامه‌نگاریش در San Francisco California Advertiser و News-Letter بود.

می‌گویند او در زمان خود از چنان هیبت و هیمنه‌ای برخوردار بود که قلمش می‌توانست هر که را بخواهد روانهٔ عرش اعلا کند یا برعکس به خاک سیاه بنشاند.

در فاصلهٔ سال‌های ۱۸۸۷ تا ۱۹۰۶ ستون The Pratter (ورّاج) را می‌نوشت. در سال ۱۹۰۶ این جمله‌های قصار را با عنوان «واژه‌نامهٔ آدم بدبین» منتشر کرد. اما در سال ۱۹۱۱ که مجموعهٔ دوازده جلدی آثارش را به دست چاپ می‌سپرد، به منظور فاصله‌گیری هر چه بیشتر از مقلدانش، عنوان «فرهنگ شیطان» را زینت‌بخش واژه‌نامهٔ خود کرد.

بیرس نویسنده و روزنامه‌نگاری سنت‌شکن و انقلابی بود. در هر قالبی که می‌نوشت (اعم از داستان ارواح، قصه، فانتزی، شبه فرهنگ‌نویسی و مقاله‌های مطبوعاتی) همواره شیفتگی خود را به طنز نمایان می‌کرد.

بیرس در سال ۱۹۱۳ ــ یعنی در سن هفتاد و یک سالگی ــ خانه و کاشانه‌اش را رها می‌کند و خود را ناخوانده وسط معرکهٔ انقلاب مکزیک می‌اندازد. با این اطلاعات، بقیهٔ ماجرا دیگر معلوم نیست. همین‌قدر می‌دانیم که در سال ۱۹۱۴ تقریباً گم می‌شود و دیگر «آن را که خبر شد خبری باز نیامد.» به این ترتیب، کسی که از

طریق داستان‌نویسی و واژه‌نگاری سال‌ها بر کار مخلوقات گوناگون انگشت می‌گذاشت، سرانجام خود با مشت غیبی سر به نیست می‌شود و آثار او برجا می‌ماند.

حال خودتان حساب کنید فرهنگی که از نگاه شخص شیطان و با قلم نویسنده‌ای با اوصاف یاد شده به رشتهٔ تحریر درآید تا چه پایه خواندنی است، گیریم که به‌کار آمدنی نباشد.

مترجمِ این فرهنگِ با مقدار بی‌آنکه سودای پی گرفتن راه آمبروز بیرس مجهول‌العاقبت را در سر داشته باشد، به زعم خود خواسته است در امر خیر فرهنگ‌سازی گامی بردارد هرچند احتمال می‌رود در عمل سر از جای دیگری درآورده باشد. خدا را شکر که گفته‌اند: «الاعمالُ بالنیات».

متن انگلیسی اثر شاخ و برگ و بر و بار بیشتری از ترجمهٔ حاضر دارد. مترجم، با ذوق و سلیقهٔ خود و با توجه به شرایط موجود، به دستچین کردن مدخل‌ها و شرح و تعریف‌ها پرداخته و به مصداق کاچی به از هیچی همهٔ مطالب قابل ترجمه و انتشار را به فارسی برگردانده و به ناچار باقی را به امان خدا سپرده است.

در باب ویرایش کتاب، دو سپاس از دو دوست واجب است. نخست از عبدالله کوثری که بیش از $\frac{1}{3}$ کتاب را فاضلانه ویراست اما به علت گرفتاری از ادامهٔ راه بازماند. دوم از دکتر علی خزاعی‌فر که ویرایش باقی‌ماندهٔ متن را با روی گشاده پذیرفت و کار را با حوصله و دقت ستودنی به پایان برد.

ر. ه.

پیشگفتار کنایه‌آمیز آمبروز بیرس
بر **فرهنگ شیطان**، چاپ ۱۹۱۱

فرهنگ شیطان در سال ۱۸۸۱ در یک مجلهٔ هفتگی آغاز شد و تا سال ۱۹۰۶ به‌طور پراکنده و با فاصله ادامه یافت. در این سال بخش بزرگی از آن به صورت کتاب و با عنوان واژه‌نامهٔ آدم بدبین به چاپ رسید و این نامی بود که مؤلف نه قدرتِ ردّ آن را داشت و نه سعادت تأییدِ آن را. به گفتهٔ ناشر اثر حاضر:

> این نامِ محترمانه‌تر از فرهنگِ شیطان را دغدغه‌هایِ مذهبی آخرین روزنامه‌ای که بخشی از کتاب در آن آمده بود پیشاپیش بر نویسنده تحمیل کرده بود و پی‌آمد طبیعی‌اش این بود که قبل از انتشارِ این نوشته به صورت کتاب، جماعت کتاب‌ساز سرتاسر کشور را با ده‌ها «بدبین»نامه پر کرده بودند: **فلان نامهٔ آدم بدبین، بهمان نامهٔ آدم بدبین** و **هکذا نامهٔ آدم بدبین**. بیشتر این تقلیدنامه‌ها احمقانه بود، اگر چه برخی از آنها نشان سبک مغزی نیز با خود داشتند. باری، چنان آبرویی از واژهٔ «بدبین» بردند که هر کتابی این اصطلاح را برخود داشت پیشاپیش بی‌اعتبار شده بود.

نیز در همین گیرودار، برخی از طنزپردازان جسور و مبتکر کشور بر سر این خوان یغما نشسته و به قدر نیاز از آن برخوردار شده بودند و دیگر بسیاری از تعاریف، لطایف و جملاتِ آن ورد زبان همگان شده بود. ادای این توضیح نه به جهت اثباتِ فضل تقدم در چیزهای ناقابل بلکه صرفاً به خاطر تبرّا از سرقت ادبی است که البته امر ناقابلی نیست. نگارندهٔ این فرهنگ که دنبالهٔ کار خویش گرفته است امید آن دارد که حضراتِ روشن‌بینی که این کتاب روی سخن با ایشان دارد حکم بر بی‌گناهی‌اش

صادر کنند ــ منظور کسانی هستند که شراب تلخ را بر شراب شیرین، عقل را بر احساس، بذله‌گویی را بر شوخ‌طبعی و انگلیسی سره را بر انگلیسی عامیانه ترجیح می‌دهند.

از جمله ویژگی‌های چشمگیر کتاب که امیدواریم خصوصیت نامطبوع آن شمرده نشود گفته‌های فراوان و روشنگری است که از شاعران سرشناس نقل شده است و در رأس آنان کلمات روحانیِ هوشمند و فرهیخته، پدر گاسالاسکا جیپ[1] قرار دارد که با امضای جی. جِی. مشخص شده است. نگارندهٔ متن حاضر خود را عمیقاً مدیون یاریها و تشویقهای محبت‌آمیز پدر جیپ می‌داند.

آ. ب.

---

1. Father Gassalasca Jape, S.J.

فرهنگ شیطان

آتش بس

دوستی.

آجودان

در ارتش به افسری دون رتبه گفته می‌شود که دائم در حال ورجه وورجه است و وظیفهٔ منحرف کردن توجه از فرمانده‌اش را برعهده دارد.

آداب معاشرت

مجموعه‌ای از ملاحظات و آداب و تشریفات که عوام به اتکای آن مطالبهٔ نرمش و مدارا می‌کنند.
اعتبارنامهٔ ابلهان.

* -- *

Truce, n.
Friendship.

Adjutant, n.
In military affairs, a bustling officer of inferior rank, whose function it is to divert attention from the commander.

Etiquette, n.
A code of social ceremonies and observances constituting a vulgarians claim to toleration. The fool's credentials.

(آدم) پاک

(آدمی) که پلیس او را هنوز شناسایی نکرده.

آدم‌ربایی

از نظر قانون یکی از انواع جنایت؛ از لحاظ معنوی یکی از اقسام مکافات.
ـ دعوت کردن و منتظر جواب طرف نماندن.

آدمکشی (=قتل نفس)

کشته شدن انسانی به دست انسانی دیگر بر چهار قسم است: ۱. جنایتکارانه ۲. قابل گذشت ۳. موجه ۴. قابل ستایش. البته این که قتل بر مبنای کدامیک از این اقسام صورت گرفته باشد ظاهراً به حال مقتول تفاوت زیادی نمی‌کند. در نتیجه این تقسیم‌بندی بیشتر به درد وکلا می‌خورد.

* -- *

Immaculate, adj.

Not as yet spotted by the police.

Abduction, n.

In law, a crime; in morals, a punishment.
-, **n.** A species of invitation without persuation.

Homicide, n.

The slaying of one human being by another. There are four kinds of homicide: felonious, excusable, justifiable and praisworthy, but it makes no great difference to the person slain whether he fell by one kind or another - the classification is for advantage of the lawyers.

آدونیس

جوانی زیبارو که بیشتر به خاطر کم محلی‌اش به ونوس (الههٔ زیبایی) زبانزد خاص و عام شده است. آدمهایی که آدونیس را ملامت می‌کنند از یاد می‌برند که در آن زمان با یک پول سیاه می‌شد یک دوجین الهه خرید.

آرامش خاطر

در یک روز سرد، صبح زود از خواب بیدار شدن و دریافتن اینکه آن روز یکشنبه (تعطیل) است.

آرامگاه

آخرین و مضحک‌ترین حماقت پولداران.

* -- *

Adonis, n.

A comely youth, remembered chiefly for his unkindness to Venus. He has unjustly censured by those who forget that in his time goddesses were only ten cents a bunch.

Relief, n.

Waking up early on a cold morning to find that it's Sunday.

Mausoleum, n.

The final and funniest folly of the rich.

آزاداندیش

آدم خلافکار و شیطان‌صفتی که نمی‌خواهد دنیا را از دریچهٔ چشم کشیشها ببیند و اصرار دارد در همه چیز کندوکاو کند. سابق بر این آزاداندیشان را به شیوه‌های زیر به سزای اعمالشان می‌رساندند:

تیرباران کردن، سوزاندن، آب‌پز کردن، به چهارمیخ کشیدن، شلاق زدن، سر تراشیدن، غرق کردن، دار زدن، دل و روده درآوردن، به صلابه کشیدن، گردن زدن، پوست کندن

اما با گذشت زمان آیین مقدس ما در کف باکفایت و پر لطف و عطوفت مفسرانِ مهربانتر از مادر قرار گرفت و آنها یادآور شدند که هر آینه فرموده شده است: «انتقام از آن من است. سزای اعمال خطاکاران را به من واگذارید.» و از آن پس برای آزاداندیشان و گناهکاران مجازاتِ (تلطیف شدهٔ) زیر را در نظر گرفتند:

تهدید کردن، بایکوت کردن، تحقیر و توهین کردن، آزار دادن، حکم تعقیب صادر کردن، ساکت کردن، دار و ندارشان را ضبط کردن، هو کردن (هوئیت)، فحش دادن، لعنت کردن، سرشان کلاه گذاشتن، تهمت زدن.

* -- *

Freethinker, n.

A miscreant who wickedly refuses to look out of a priest's eyes, and persists in looking into them with too searching a glance. Freethinkers were formerly

shot,	burned,	boiled,	racked,
flogged,	cropped,	drowned,	hanged,
disembowelled,	impaled,	beheaded,	skinned.

With the lapse of time our holy religion has fallen into the hands and hearts of merciful and humane expounders, and the poor Freethinker's punishment is entrusted to Him who said,
'Vengeance is mine, I will repay.' Here on earth the misguided culprit is only

threatened,	avoided,	insulted,	harassed,
pursued,	silenced,	robbed,	derided,
reviled,	cursed,	cheated,	slandered.

آزاداندیش (= روشنفکر)

در الهیات [مسیحی] به موجود بداندیشی گفته می‌شود که به جای آنکه بگذارد دیگران برایش فکر کنند خود مستقلاً فکر می‌کند. کشیش جماعت به چنین آدمی با همان احساس نفرتی نگاه می‌کند که سلمانی‌ها به کسی که خودش سرش را می‌تراشد.

آزادی

وضع سیاسی که هر ملتی به خیال خود به طور انحصاری از آن بهره‌مند است. اختیار. تفاوت بینِ آزادی و اختیار دقیقاً معلوم نیست؛ طبیعی‌دانان تا به حال ابداً نتوانسته‌اند نمونهٔ زنده‌ای برخوردار از هریک از این دو را پیدا کنند.

آزادی (= اختیار)

یکی از گرانبهاترین داراییهای خیال آدمی.

* -- *

Latitudinarian, n.

In Theology, a miscreant who does his thinking at home instead of putting it out. He is regarded by the priesthood and clergy with the same aversion that a barber feels for the man who shaves himself.

Freedom, n.

A political condition that every nation supposes itself to enjoy in virtual monopoly. Liberty. The distinction between freedom and liberty is not known; naturalists have never been able to find a living specimen of either.

Liberty, n.

One of the Imagination's most precious possesssions.

آشپزی

یکی از هنرهای خانه‌داری که چیزهای غیرقابل هضم را به چیزهایی غیرقابل خوردن تبدیل می‌کند.

آشتی

رجوع کنید به «توافق».

آشنا

کسی که شناخت ما از او آن قدر هست که می‌توانیم از او قرض بگیریم اما آن قدر نیست که به او قرض بدهیم. نیز به معنای حدّ پایینی از دوستی است وقتی شخص موردنظر بی‌پول و بی‌نام و نشان باشد و به معنای دوست صمیمی است هرگاه طرف مربوطه ثروتمند و سرشناس باشد.

* -- *

Cookery, n.

A household art and practice of making unpalatable that which was already indegistible.

conciliation, n.

Same as above.

Acquaintance, n.

A person whom we know well enough to borrow from, but not well enough to lend to. A degree of friendship called slight when its object is poor or obscure, and intimate when he is rich or famous.

آشوبگر

سیاست‌پیشه‌ای که درخت میوهٔ همسایه را به قصد انداختن کرمها می‌تکاند.

آلبوم

ابزار شکنجه‌ای که در آن رفیقه‌های یک مرد او را میان دو دزد مصلوب می‌کنند.

آلبوم بریدهٔ جراید

کتابی که معمولاً به دست یک ابله تدوین می‌شود. بسیاری از آدمهای بی‌بته لاطایلاتی را که روزنامه‌ها دربارهٔ آنها نوشته‌اند می‌بُرند و به‌دست خود در آلبوم می‌گذارند یا حتی شخص دیگری را استخدام می‌کنند که نوشته‌ها را برایش جمع کند.

* -- *

Agitator, n.

A statesman who shakes the fruit trees of his neigbours - to dislodge the worms.

Album, n.

An instrument of torture in which one's lady friends crucify him between two thieves.

Scrapbook, n.

A book that is commonly edited by a fool. Many persons of small distinction compile scrapbooks containing whatever they happen to read about themselves or employ others to collect.

آموزش (= تحصیلات)

آنچه چشم دانا را بر نادانی‌اش می‌گشاید و چشم جاهل را بر جهالتش می‌بندد.

آینده

به دوره‌ای از زمان گویند که در آن کار و کاسبی ما پررونق، دوستان‌مان یکدل و یکرنگ و خوشبختی‌مان حتمی است.

(مربوط به) **آینده‌بینی**

شب قبل از ازدواج شیطان را به خواب دیدن.

آینده‌نگر

کسی که می‌کارد تا دیگران بخورند.

* -- *

Education, n.

That which discloses to the wise and disguises from the foolish their lack of understanding.

Future, n.

The period of time in which our affairs prosper, our friends are true and our happiness is assured.

Prophetic, adj.

Dreaming about the devil the night before you are married.

Prospector, n.

A man who sows a crop which others reap.

آینده‌نگری

استعدادی شگرف و ارزشمند که سیاستمدار به کمک آن همواره می‌داند که حزبش پیروز خواهد شد، برخلاف گذشته‌نگری که گاهی به او نشان می‌دهد که حزبش به خاک سیاه نشسته است.

اَبَدّون

شخصی که در جامعه زیاد حضور دارد اما با او روبرو نمی‌شویم. بدکار.

ابله

عضو قبیلهٔ بزرگ و قدرتمندی که همواره تأثیر نمایان و تعیین کننده‌ای بر امور انسان داشته. دامنهٔ فعالیتهای ابله به هیچ زمینهٔ خاصی از اندیشه و عمل محدود نمی‌شود چه او در «تعیین و تنظیم همه چیز» مؤثر است. اوست که همواره حرف آخر را می‌زند و اوست که همهٔ تصمیماتش برگشت‌ناپذیر است. هم او تعیین‌کنندهٔ هر ذوق و سلیقه است و محدودیت بیان و نحوهٔ رفتار مردم نیز همه در دست اوست.

* -- *

Foresight, n.

That peculiar and valuable faculty that enables a politician always to know that his party is going to succeed – as distinguished from Retrospect, which sometimes shows him that it got calamitously beaten.

Abaddon, n.

A certain person who is much in society, but whom one does not meet. A bad person.

Idiot, n.

A member of a large and powerful tribe whose influence in human affairs has always been dominant and controlling. The Idiot's activity is not confined to any special field or thought or action, but 'pervades and regulates the whole'. He has the last word in everything, his decisions are unappealable. He sets the fashions of opinion and taste, dictates the limitations of speech and circumscribes conduct with a deadline.

ابهام (= غامض بودن)

طعمهٔ قلابِ برهنه.

اپرا

نمایشنامه‌ای که زندگی در جهانی دیگر را به معرض نمایش می‌گذارد، جهانی که ساکنان آن به جای حرف زدن آواز می‌خوانند، به جای حرکت کردن ادا درمی‌آورند و به جای فکر کردن شکل فکر کردن را نمایش می‌دهند... بازیگری به طور کلی نوعی تقلید است، مثل کاری که میمونها انجام می‌دهند.

بازیگر ــ دست‌کم به ظاهر ــ ادای انسان را درمی‌آورد
و خوانندهٔ اپرا ادای میمون را.

* -- *

Abstruseness, n.

The bait of a bare hook.

Opera, n.

A play representing life in another world, whose inhabitants have no speech but song, no motions but gestures and no postures but attitudes. All acting is simulation ...

The actor apes a man – at least in shape;
The opera performer apes an ape.

اتاق انتظار مقامات

اتاقی که شخص در آنجا به گناهِ خواستنِ پست و مقام پیشاپیش خود را مجازات می‌کند.

اتمام حجت (= اولتیماتوم)

در دیپلماسی به آخرین تقاضا قبل از سازش گفته می‌شود.

احترام به نفس

نوعی ارزیابی غلط.

احساس

برادرِ ناتنی و مریض احوال اندیشه.

* -- *

Ante-chamber, n.

An apartment in which one does penance in advance for the sin of asking for a post-office.

Ultimatum, n.

In diplomacy, a last demand before resorting to concession.

Self-esteem, n.

An erroneous appraisement.

Sentiment, n.

A sickly half-brother of Thought.

احساسِ سیری

احساسی است، ای خانم محترم، که آدم بعد از خوردن غذا نسبت به ظرفِ آن پیدا می‌کند.

احساس مسؤولیت

مادرِ دوراندیشی.

وزیر اعظم گفت: «سر تا پای مرا، قربان، احساس مسؤولیت ساخته است.»
شاه گفت: «می‌دانم، آری. تنها همین از تو ساخته است.»

[جورام تیت]

اخبار

گزارش کامل کلیهٔ آدمکشیها، اغتشاشها و دیگر جنایات هولناک که در گوشه و کنار جهان اتفاق می‌افتد و سازمانی خبری به نام آسوشیتدپرس هر روزه آن را به جهت اصلاح جهان پخش می‌کند.

* -- *

Satiety, n.

The feeling that one has for the plate after he has eaten its contents, madam.

Accountability, n.

The mother of caution.

'My accountability, bear in mind,'
Said the Grand Vizier. 'Yes, yes,'
Said the Shah: 'I do – 'tis the only kind of ability you possess.'

[Joram Tate]

Despatches, n.

A complete account of all the murder, outrages and other disgusting crimes which take place everywhere, disseminated daily by an Associated Press for the amelioration of the world in general.

اختلاس کردن

حفظ کردن دارایی‌ها از شر مالکیتِ کوتاه‌مدت و نظارتهای چندگانه.

اختیارگرا

کسی که به دلیل شواهد موجود ناگزیر از پذیرش آزادی اراده است و به دلیل آزادی اراده آزاد است این نظریه را رد کند.

ادب و نزاکت

عذرخواهی از کسی به این علت که هدف تیری قرار گرفته‌اید که او به قصد یکی دیگر انداخته است.

ــ پسندیده‌ترین ریاکاری.

* -- *

Embezzle, v.t.

To protect property held in trust from the vicissitudes of a brief tenure and a divided control.

Libertarian, n.

One who is compelled by the evidence to believe in free-will, and whose will is therefore free to reject that doctrine.

Politeness, n.

Apologising to a man for standing in the way, when he sends a bullet through you that he intended for someone else.

-, n. The most acceptable hypocrisy.

اذعان کردن

اعتراف کردن. اذعان کردن به اشتباهات یکدیگر بالاترین وظیفه‌ای است که عشق به حقیقت بر ما تحمیل می‌کند.

ارتحال

مرگ آدم اسم و رسم‌دار.

مرگ مرگ است و آنگاه که احضارمان کند
همه رهسپار یک راه می‌شویم
کاسه‌لیسان روزگار اما
مرگ کله‌گندگان را ارتحال می‌نامند
و بدین گونه چاپلوسی هموار می‌سازد
شاهراه شیطان را.

* -- *

Acknowledge, v.t.

To confess. Acknowledgement of one another's faults is the highest duty imposed by our love of truth.

Demise, n.

The death of an exalted personage.

Death is but death; we go when claimed -
To all alike the road is;
But still the great man's death is named
'Demise' by living toadies.
Thus sycophancy strives to level
The royal highway to the Devil.

ارتش

طبقه‌ای از افراد غیرمولد که همهٔ چیزهایی را که وسوسهٔ تهاجم را در دشمن بیدار می‌کند می‌بلعد و بدین ترتیب از میهن دفاع می‌کند.

ارتقاء درجه

سیاستمدار را تا سرحد واکسی بالا بردن.

ارجگذاری

احترامی در خور به کسی که توان کمک کردن به ما را دارد و هنوز از این کار سر باز نزده است.

ـ بازپرداخت کاملِ کمک و احسانِ دیگران.

* -- *

Army, n.

A class of non-producers who defend the nation by devouring everything likely to tempt an enemy to invade.

Promotion, n.

Setting a politician up in life as a bootblack.

Esteem, n.

The degree of favourable regard that is due to one who has the power to serve us and has not yet refused.

-, **n.** Payment in full for a benefaction.

ازدواج

ترفندی است زنانه برای تحمیل سکوت، که به وسیلهٔ آن یک زن آبروی ده دوازده زن دیگر را حفظ می‌کند.

اژدها

یکی از جاذبه‌های مهم باغ‌وحش تخیل انسانها در دوران باستان. این موجود ظاهراً به جای نامعلومی گریخته است.

اسب

بنیانگذار و نگهدار تمدن.

استثنا

چیزی که به خود اجازه می‌دهد حساب خود را از سایر اعضای یک طبقه جدا کند، مثل مردی درستکار و زنی راستگو.

* -- *

Marriage, n.

A feminine device for imposing silence, whereby one woman is made to guard the good name of a dozen more.

Dragon, n.

A leading attraction in the menagerie of the antique imagination. It seems to have escaped.

Horse, n.

The founder and conservator of civilisation.

Exception, n.

A thing which takes the liberty to differ from other things of its class, as an honest man, a truthful woman, etc.

استراحت کردن
دست از مردم‌آزاری برداشتن.

استعفا دادن
کار پسندیده‌ای که باید قبل از دک شدن با تیپا انجام دهید.
– چشم پوشیدن از افتخار به خاطر نفع و گذشتن از یک نفع برای رسیدن به نفع بزرگتر.

استقبال
آتش‌بازی و به اهتزاز درآوردن پرچمها و یاوه‌سرایی.

اسقف اعظم
از مراجع عظام کلیسا که یک درجه از اسقف مقدس‌تر است.

* -- *

Repose, v.i.
To cease from troubling.

Resign,v.
A good thing to do when you are going to be kicked out.
- To renounce an honour for an advantage. To renounce an advantage for a greater advantage.

Reception, n.
Fireworks, flags and foolish talk.

Archbishop, n.
An ecclesiastical dignitary one point holier than a bishop.

اشتیاق

خصلتِ بارزِ عشقِ بدون شناخت.

اصلاحات

تابلوی تبلیغاتی که به محض رساندن اصلاح‌طلبان به مقصودِ خود، به دست فراموشی سپرده می‌شود.

ـ چیزی که بیشتر در خدمت اصلاح‌طلبان قرار می‌گیرد تا اصلاح‌طلبی.

اصول اخلاقی

آنچه بسیاری از مردم با منافع اشتباه می‌گیرند.

* -- *

Ardour, n.

The quality that distinguishes love without knowledge.

Reform, n.

A campaign transparency, which is laid aside as soon as it has served its purpose.

-, **n.** A thing that mostly satisfies reformers opposed to reformation.

Principle, n.

A thing which too many people confound with interest.

اعتاق (= آزاد کردن بنده)
طوق خودکامگی را از گردن برده‌ای برداشتن و در عوض او را به استبداد خودش گرفتار کردن.

برده بود، گوش به فرمان در آمد و شد
با طوق آهنین بر استخوان نشسته.
«آزادی» از راه رسید، نام اربابش را زدود؛
میخها را محکم‌تر کوفت و نام خود بر آن حک کرد.
[جی. جی]

اعتراض
یکی از بی‌شمار روشهایی که ابلهان برای از دست دادن دوستان خود انتخاب می‌کنند.

* -- *

Emancipation, n.
A bondman's change from the tyranny of another to the despotism of himself.

He was a slave: at word he went and came;
His iron collar cut him to the bone.
Then Liberty erased his owner's name,
Tightened the rivets and inscribed his own.
[G.J]

Expostulation, n.
One of the many methods by which fools prefer to lose their friends.

افسردگی

حالتی که بر اثر لطیفه‌های مجلات، آواز مطربهای دوره‌گرد و در اثر موفقیت دیگران به انسان دست می‌دهد.

افسونگر

۱. عجوزه‌ای زشت و کریه: همدستِ شیطان.

۲. زنی جوان و زیبا، فریبنده و دلربا: بالادستِ شیطان.

افعی

نوعی مار. در زبان انگلیسی adder (افزاینده) نامیده می‌شود. لابد به این دلیل که عادت دارد خرج کفن و دفن را هم به سایر مخارج زندگی آدمها بیفزاید.

* -- *

Depression, n.

The state of mind produced by a newspaper joke, a minstrel performance, or the contemplation of another's success.

Witch, n.

1. An ugly and repulsive old woman, in a wicked league with the devil.
2. A beautiful and attractive young woman, in wickedness a league beyond the devil.

adder, n.

A species of snake. So called from its habit of adding funeral outlays to the other expenses of living.

اقتصاد

خریدن یک بشکه ویسکی که به آن نیازی ندارید به قیمت گاوی که از عهدهٔ خریدش برنمی‌آیید.

اقتصاددان

نوعی خاص (اما نه متمایز) از دروغگویان.

اقیانوس

پهنه‌ای از آب که نزدیک به $\frac{۲}{۳}$ کرهٔ زمین را فراگرفته است.
کرهٔ زمین و اقیانوسهایش برای انسان آفریده شده است. انسانی که آبشش ندارد.

الماس

سنگی بی‌ارزش که نرمتر از آن است که به جای نان به گدا بدهیم و کوچکتر از آن که به سرش بزنیم.

* -- *

Economy, n.

Purchasing the barrel of whisky that you do not need for the price of the cow that you cannot afford.

Economist, n.

A special *(but not particular)* kind of liar.

Ocean, n.

A body of water occupying about two-thirds of a world made for man – who has no gills.

Diamond, n.

A worthless stone, too soft to be given to a beggar in place of bread and too small to knock him with.

امپراتور

یک درجه بالاتر از شاه. درواقع تک‌خال.

امپریالیست

متفکری سیاسی که حکومت سلطنتی یا جمهوری برایش ارتقاء سیاسی یا نفع چشمگیر دیگری دربرندارد.

امتیاز

حق برخورداری از نفس کشیدن بدون پرداخت رشوهٔ قبلی.

امر به نیکی و نهی از بدی

در امور مذهبی، وجدان کسی را به سیخ کشیدن و کاملاً برشته کردن.

* -- *

Emperor, n.

One ranking next above a king. An ace, as it were.

Imperialist, n.

A political thinker to whom neither a kingdom nor a republic offers the hope of political preferment or other substantial advantage.

Privilege, n.

Being allowed to breathe, without bribing someone first.

Exhort, v.t.

In religious affairs, to put the conscience of another upon the spit and roast it to a nut-brown discomfort.

امید

انتظار و آرزویِ بسته‌بندی شده با هم.

انتخاب‌کننده (= رأی‌دهنده)

کسی که از امتیاز مهم رأی دادن به نفع منتخب شخصی دیگر برخوردار شده است.

اندوه

حالتی است روحی که بر اثر آواز مطربهای دوره‌گرد، لطیفه‌های مجلات، دل بستن به باغ برین و به فرهنگ شیطان پدید می‌آید.

* -- *

Hope, n.

Desire and expectation rolled into one.

Elector, n.

One who enjoys the sacred privilege of voting for the man of another choice.

Gloom, n.

The mental condition produced by a minstrel, the funny column of a newspaper, a hope in heaven and a devil's dictionary.

انسان‌دوست

کسی که معتقد است عیسی مسیح انسان بوده اما خودش موجودی آسمانی است. در فرهنگ مطبوعاتی کالیفرنیا این واژه را در مورد شرقیهایی به کار می‌برند که با مهاجرت چینیها [به آمریکا] موافق‌اند. بهتر بود به جای انسان‌دوست از اصطلاح انسان‌زده استفاده می‌شد.

انسان‌شناسی (= قوم‌شناسی)

علمی که به بررسی گروههای گوناگون انسان می‌پردازد که از آن جمله‌اند: راهزنان و دزدان، کلاه‌برداران و کله‌پوکها، دیوانگان و سبک‌مغزان و ایضاً خود انسان‌شناسان.

انقلاب

انفجار دیگ بخار مردم. این اتفاق معمولاً وقتی پیش می‌آید که سوپاپهای اطمینانِ بحث و گفتگو به روی عموم بسته شده باشد.

* -- *

Humanitarian, n.

A person who believes the Saviour was human and himself is divine. In Californian journalism, the word means an Eastern man who favours Chinese immigration, but Humaniac would seem to be the better name.

Ethnology, n.

The science that treats of various tribes of man, as robbers, thieves, swindlers, dunces, lunatics, idiots and ethnologists.

Revolution, n.

A bursting of the boilers which usually takes place when the safety valve of public discussion is closed.

انگلیسی

زبانی پر افاده و تودار که توفیق خودمانی شدن با آن نصیبِ کمتر نویسنده‌ای می‌شود.

اوکالیپتوس

درختی که در دنیای گیاهان همان ارج و قربی را دارد که راسوی بدبو در عالم حیوانات. ارزش دارویی برگ این درخت زیاد است و برای درمان شادمانی به کار می‌آید.

ایمان

اعتقاد بی‌دلیل و مدرک به فرمایشات گهربار شخصی که از روی بخار معده سخنان نغز می‌گوید.

* -- *

English, n.

A language so haughty and reserved that few writers succeed in getting on terms of familiarity with it.

Eucalyptus, n.

A tree holding, in the vegetable kingdom, the high and honoured distinction enjoyed in the animal kingdom by the blue skunk. The medecinial value of its foliage is very great - it cures happiness.

Faith, n.

Belief without evidence in what is told by one who speaks without knowledge, of things without parallel.

ائتلاف

اتحاد دو یا چند حزب، دسته و انجمن را گویند برای سریع‌تر رسیدن به هدفی واحد و عموماً شیطانی.

باادب

کارکشته در فن و هنر ظاهرسازی.

بابا

پدری که بچه‌های بی‌نزاکتش احترامی برای او قائل نیستند.

با تیپا بیرون انداختن

روشی مؤثر برای درمان وراجی. در مورد فقر شدید نیز این روش زیاد بکار می‌رود.

* -- *

League, n.

A union of two or more parties, factions or associations for promoting some purpose, commonly nefarious.

Polite, adj.

Skilled in the art and practice of dissimulation.

Dad, n.

A father whom his vulgar children do not respect.

Ejection, n.

An approved remedy for the disease of garrulity. It is also much used in cases of extreme poverty.

با خفت و خواری
به شیوهٔ آدمهای فقیر اما شریف.

بازار بورس آمریکا (= وال‌استریت)
نماد گناهی که هر شیطان‌صفتی آن را سرزنش می‌کند. این عقیده که وال استریت لانهٔ دزدهاست برای هر دزد ناموفق جای آرزوی بهشت را می‌گیرد.

بازداشتی
دستگیر شده در حین ارتکاب جرم و بدون داشتن پول کافی برای اقناع پلیس.

* -- *

Abjectly, adv.
In the manner of a poor but honest person.

Wall Street, n.
A symbol of sin for every devil to rebuke. That Wall Street is a den of thieves is a belief that serves every unsuccessful thief in place of a hope in Heaven.

Arrested, p.p.
Caught criming without the money to satisfy the police-man.

بازرگان

آنکه در پی هدف تجاری است. هدف تجاری یعنی دلار.

بازیگر زن

زنی که نام نیکش از بس بر سر زبان ماست آلوده شده است.

بازیگر مرد

کسی که احساسات حاضر و آماده به مردم قالب می‌کند. او از ما به جهت ویژگیهایی که از برکت آنها نان می‌خورد بیزار است و ما از او به خاطر رژیم غذایی ناسالمش.

* -- *

Merchant, n.

One engaged in a commercial pursuit. A commercial pursuit is one in which the thing pursued is a dollar.

Actress, n.

A woman whose good name is commonly tainted from being so much in our mouths.

Actor, n.

One who peddles ready-made emotion, and who, despising us for the qualities upon which he feeds, is by us despised for the unwholesome character of his diet.

باشگاه

انجمنی از مردان که به قصد میگساری، شکمبارگی، عیش و نوش، جنایت، توهین به مقدسات و بد و بیراه گفتن پشت سر خواهر و مادر و همسر دور هم جمع می‌شوند.
این تعریف را مدیون اطلاعات ارزشمند چند تن از خانمهای محترمی هستم که شوهرانشان در چند باشگاه عضویت دارند.

باکوس (= خدای شراب)

یکی از خدایان کارسازی که انسانهای دوران باستان اختراع کردند تا به بهانهٔ آن تا خرخره شراب بنوشند.

بانوی فاضل

زنی که با تظاهر به علم و دانش و ادب و هنر از مردها به خاطر بی‌اعتنایی‌شان به جاذبه‌های جسمانی‌اش انتقام می‌گیرد.

* -- *

Club, n.

An association of men for purposes of drunkenness, gluttony, unholy hilarity, murder, sacrilege and the slandering of mothers, wives and sisters.
For this definition I am indebted to several estimable ladies who have the best means of information, their husbands being members of several clubs.

Bacchus, n.

A convenient deity invented by the ancients as an excuse for getting drunk.

Bluestocking, n.

A woman who for their slight of her personal charms revenges herself upon men by caricaturing science, art, letters or learning.

باهوش

در سیاست: کسی که آراء را به دست آورده، از نظر روزنامه‌نگاران: کسی که روزنامه می‌گیرد؛ هم عقیده با خود؛ پولدار.

بت

شمایلی که نماد شیء پرستیدنی است. مشکل بتوان قوم و قبیله‌ای در دنیا پیدا کرد که خودِ شمایل را بپرستد، هر چند بعضی از بتها به قدری زشت‌اند که قاعدتاً باید از عالم بالا آمده باشند. مؤمنان واقعی به درستی با پرستش بتها مخالفند چون می‌دانند که هیچ موجود کله‌داری نمی‌تواند عقل کل باشد. هیچ موجود دست‌داری نمی‌تواند در همه کاری دست داشته باشد و هیچ موجود تن‌داری البته نمی‌تواند همه جا حی و حاضر باشد. به واقع هرگونه اله و الهه‌ای که گرفتار عیب و علت موجودیت باشد قادر به برآوردن حاجات ما نخواهد بود.

* -- *

Intelligent, adj.

In politics, having a vote - in journalism, taking the paper; holding the same opinion as oneself; rich.

Idol, n.

An image representing symbolically some object of worship. That the image is itself worshipped is probably not true of any people in the world, though some idols are ugly enough to be divine. The honours paid to idols are just deprecated by the true believer, for he knows that nothing with a head can be omniscient, nothing with a hand omnipotent and nothing with a body omnipresent. No deity could fill any of our requirements if handicapped with existence.

بت‌پرست

کسی که به مذهب و نمادهایی متفاوت با مذهب و نمادهای ما اعتقاد دارد. کسی که شمایلِ روی پایه برایش مهم‌تر است تا شمایلِ روی سکه.

بچهٔ سرراهی

بچه‌ای که خود را از قید و بند پدر و مادری که لیاقت ساختن آینده‌اش را نداشته‌اند رها کرده است.

بحث

شیوه‌ای برای پابرجا کردن دیگران در خطاهایشان.

* -- *

Idolator, n.

One who professes a religion which we do not believe, with a symbolism different from our own. A person who thinks more of an image on a pedestal than of an image on a coin.

Foundling, n.

A child that has disembarrassed itself of parents unsuitable to its condition and prospects.

Discussion, n.

A method of confirming others in their errors.

بخشندگی

این صفت به شخص دست و دلبازی اطلاق می‌شود که همه چیز دارد و در عین حال به کسی که چیزی ندارد اجازه می‌دهد هر قدر می‌تواند برایِ خود به دست بیاورد.

می‌گویند هر چلچله در طول سال دهها میلیون حشره را می‌بلعد. به نظر من خلق این حشرات یکی از نشانه‌های بخشندگی پروردگار عالم در روزی رساندن به مخلوقات خویش است.

[هنری وارد بیچر]

بدبین

آدم بدنهادی که به سبب معیوب بودن بینایی همه چیز را آن طور که هست می‌بیند نه آن گونه که باید باشد. به همین دلیل سکاییها علی‌القاعده چشمهای آدم بدبین را از کاسه درمی‌آوردند تا بینایی او را اصلاح کنند.[1]

* -- *

Bounty, n.

The liberality of one who has much, in permitting one who has nothing to get all that he can.

A single swallow, it is said, devours ten millions of insects every year. The supplying of these insects I take to be a signal instance of the Creator's bounty in providing for the lives of his creatures.

[Henry Ward Beecher]

Cynic, n.

A blackguard whose faulty vision sees things as they are, not as they ought to be. Hence the custom among the Scythians of plucking out a cynic's eyes to improve his vision.

بد گفتن از

دربارهٔ یکی دیگر دروغ گفتن. نیز دربارهٔ یکی دیگر حقیقت را گفتن.

بدنام کردن

کارهای ناشایستی را که هنوز وسوسه و فرصت انجام آنها را نداشته‌ایم موذیانه به دیگران نسبت دادن.

بدوی

قومی که عقیده دارند «صداقت بهترین سیاست است.»

بدهکار

شخص محترمی که دارایی‌های مملکت باید طوری به نفع او راست و ریست شود که ارزش پول ملی پایین بیاید.

* -- *

Defame,v.t.

To lie about another. To tell the truth about another.

Asperse, v.t.

Maliciously to abscribe to another vicious actions which one has not had the temptation and opportunity to commit.

Primitive, adj.

People who believe that 'honesty is the best policy.'

Debtor, n.

A worthy person, in whose interest the national finances should be so managed as to depreciate the national currency.

بدهی

جایگزین هوشمندانه‌ای برای تازیانه و زنجیرِ نگهبان برده‌ها.

بدهی معوق

(به احترام گروه کثیری از مشترکین و آگهی‌دهندگان متشخص مجلهٔ ما از تعریف این مدخل خودداری می‌شود.)

بدیهه‌سرا

کسی که از سرودن شعر بیش از آن شادمان می‌شود که شنوندگان از شنیدنش.

بدیهی

آنچه تنها برای من روشن است و بس.

* -- *

Debt, n.

An ingenious substitute for the chain and whip of the slave-driver.

Arrears, n.

(In deference to the feelings of a large and worthy class of our subscirbers and advertisers, the definition of this word is withheld.)

Improvisator, n.

(Italian improvisatore) A chap who is happier at making verses than his auditors are in hearing them.

Self-evident, adj.

Evident to one's self and to nobody else.

بذله

گفته‌ای نیشدار و زیرکانه که دهن به دهن می‌گردد اما کمتر به معنی آن توجه می‌کنند. آدمهای هنرنشناس دوست دارند اسم جوک روی آن بگذارند.

برابر

به بدی یک چیز دیگر.

برابری

در سیاست به وضعیتی خیالی گفته می‌شود که در آن به جای مغزها جمجمه‌ها را می‌شمرند، شایستگی را با قرعه‌کشی تعیین کرده، با ترفیع مجازات می‌کنند.

Witticism, n.

A sharp and clever remark, usually quoted, and seldom noted; what the Philistine is pleased to call a 'joke'.

Equal, adj.

As bad as something else.

Equality, n.

In politics, an imaginary condition in which skulls are counted, instead of brains, and merits is determined by lot and punished by preferment.

برندی

نوشیدنی نیروبخش مرکب از یک واحد رعد و برق، یک واحد پشیمانی. دو واحد آدمکشی، یک واحد مرگ و گور و جهنم، دو واحد شیطان ناب و چهار واحد تقدس موسایی. مقدار مصرف: به اندازهٔ گرم شدن یک کله. به نظرم گفتهٔ امرسون باشد که برندی نوشابهٔ قهرمانان است. من صد البته امتحان آن را به دیگران توصیه نمی‌کنم. اما از حق نباید گذشت، آن قدرها هم چیز بدی نیست.

برهنگی

ویژگی هنری که بیش از همه آدمهای چشم‌چران را دمغ می‌کند.

بشریت

کلّ نژاد بشری منهای شعرای انسان‌نما.

* -- *

Brandy, n.

A cordial composed of one part thunder-and-lightning, one part remorse, two parts bloody murder, one part death-hell-and-the-grave, two parts clarified Satan and four parts holy Moses! Dose, a headful all the time. Brandy is said, by Emerson, I think, to be the drink of heroes. I certainly should not advise others to tackle it. By the way, it is rather good.

Nudity, n.

The quality in art which is most painful to the prurient.

Humanity, n.

The human race, collectively, exclusive of the anthropoid poets.

بعید
روزی که فضیلت بیش از ثروت مورد نیاز باشد.

بلا
چیزی که روح را برای عادت کردن به جهانی تلختر و ناگوارتر آماده می‌کند.

بلند آوازه
آماج تیرهای حسادت و کینه‌ورزی و تحقیر.

بمب
استدلالِ دشمن برای تسلیم کردن طرف مقابل. کارایی این روش در این است که برای زنان و کودکان ما هم قابل فهم می‌باشد.

* -- *

Remote, adj.
The day when merit will be in more demand than money.

Affliction, n.
An acclimatising process preparing the soul for another and bitter world.

Illustrious, adj.
Suitably placed for the shafts of malice, envy and detraction.

Bomb or bombshell, n.
A besieger's argument in favour of capitulation, skillfully adapted to the understanding of the women and children.

بنای یادبود

بنایی که به منظور یادآوری چیزی بر پا می‌شود که یا نیازی به یادبود ندارد یا به یاد ماندنی نیست.

بندباز

دارندهٔ بدنی کارآمد و عضلانی.
آنکه گردنش را به شکستن می‌دهد تا شکمش را سیر کند.

بندر

محلی که کشتیها از طوفان دریا به آنجا پناه می‌برند و دچار طوفان گمرک می‌شوند.

بندرگاه

جایی برای پناه گرفتن کشتیها تا از چنگ طوفان رها شوند و با چنگال مأموران گمرک درهم بشکنند.

* -- *

Monument, n.
A structure to commemorate something which either needs no commemoration or can not be commemorated.

Acrobat, n.
(Greek a, priv., and English *Crow-bait*, a lean creature.)
A muscular, well-conditioned fellow. A man who breaks his back to fill his belly.

Harbour, n.
A place where ships taking shelter from storms are exposed to the fury of the customs..

Port, n.
A place where ships taking shelter from storms are shattered by customs officers.

بندهٔ آزادشده

کسی که غل و زنجیر چنان در گوشت و پوستش فرورفته که دیگر به دیده نمی‌آید.

بوسه

بوسه (kiss) واژه‌ای است که شعرا برای هم قافیه شدن با bliss (لذت، خوشی) ابداع کرده‌اند. ظن غالب بر آن است که این واژه بیانگر آداب و مراسم مربوط به حسن تفاهم باشد لیکن شیوهٔ برگزاری آن بر این فرهنگ‌نویس معلوم نیست.

بومی

آدمهای باملاحظه‌ای که فرهنگ‌نویسان آینده را برای ذکر احوال خود به زحمت نمی‌اندازند.

ــ آدمهای بی‌سروپایی که وجودشان در سرزمین نو یافته مایهٔ زحمت است. اما خیلی زود با تبدیل شدن به کود، موجبِ رحمت می‌شوند برای آن خاک.

* -- *

Freedman, n.

A person whose manacles have sunk so deeply into the flesh that they are no longer visible.

Kiss, n.

A word invented by the poets as a rhyme for 'bliss'. It is supposed to signify, in a general way, some kind of rite or ceremony appertaining to a good understanding, but the manner of its performance is unknown to this lexicographer.

Aborigines, n.

Considerate persons who will not trouble the lexicographer of the future to describe them.

- Persons of little worth found cumbering the soil of a newly discovered country. They soon cease to cumber; they fertilise.

به راستی (= عملاً، واقعاً)
احتمالاً؛ شاید.

بهشت
جایی که بدکاران با وراجی دربارهٔ امور شخصی خود دیگر مزاحمتان نمی‌شوند و نیکان به درددلهای شخصی شما به دقت گوش فرامی‌دهند.

بی‌آلایشی
یکی از صفات گیرایی که زنان بعد از مطالعهٔ طولانی و کار فراوان پیرامون مرد ستایشگر خود به دست می‌آورند. مرد مورد نظر به این دلخوش است که این ویژگی مثل ساده‌دلی و ساده‌لوحی دوران جوانی خود اوست.

* -- *

Actually, adv.
Perhaps; possibly.

Heaven, n.
A place where the wicked cease from troubling you with talk of their personal affairs, and the good listen with attention while you expound your own.

Artlessness, n.
A certain engaging quality to which women attain by long study and severe practice upon the admiring male, who is pleased to fancy it resembles the candid simplicity of his youth.

بی‌ادبانه

روزهای خوشی را که چهل سال پیش از این داشته‌اید به یاد خانم محترمی آوردن.

بی‌باکی

یکی از چشمگیرترین صفات شخصی که در امنیت به سر می‌برد.

بی‌بند و بار

اهالی سانفرانسیسکو.

بی‌خانمان

کسی که تمام مالیات لوازم خانه و زندگی‌اش را پرداخت کرده است.

بی‌دفاع

ناتوان از حمله.

* -- *

Rude, adj.

Reminding a lady of the good times you had forty years ago.

Daring, n.

One of the most conspicuous qualities of a man in security.

Promiscuous, adj.

San Francisco society.

Houseless, adj.

Having paid all taxes on household goods.

Defenceless, adj.

Unable to attack.

بی‌دل و دماغ

آنکه شش هفته از ازدواجش گذشته.

بی‌دین

در نیویورک به‌کسی گویند که به دین مسیح معتقد نیست و در قسطنطنیه به‌کسی که به دین مسیح معتقد است (رجوع شود به giaour ترکی gabr «گبر» فارسی و «کافر» عربی)

بیزاری

احساسی که دوستانِ دوستانِ شخص در او پدید می‌آورند.

بی‌شرمی

تخم و ترکهٔ نامشروع و بی‌ریختِ بی‌باکی و بی‌نزاکتی.

* -- *

Apathetic, adj.

Six weeks married.

Infidel, n.

In New York, one who does not believe in the Christian religion; in Constantinople, one who does. (See Giaour.)

Antipathy, n.

The sentiment inspired by one's friend's friend.

Impudence, n.

The stunted and deformed illegitimate offspring of audacity and vulgarity.

بی‌طرف

ناتوان از تشخیص هر نوع نفع شخصی که با حمایت از یک طرف دعواحاصل می‌شود؛ یا عاجز از قبول یکی از دو نظریهٔ مخالف.

بی‌عدالتی

باری که هرگاه بر دوش ما گذاشته می‌شود بسیار سنگین و وقتی با دست ما بر پشت دیگران گذاشته می‌شود بسیار سبک است.

بی‌عقل

کسی که مبتلا به این عقیده است که دیگران بی‌عقل‌اند.

بی‌عقلی

حالت مالیخولیایی شخصی که برای استدلالهایش پاسخی نداریم.

* -- *

Impartial, adj.

Unable to perceive any promise of personal advantage from espousing either side of a controversy or adopting either of two conflicting opinions.

Injustice, n.

A burden which of all those that we load upon others and carry ourselves is lightest in the hands and heaviest upon the back.

Insane, adj.

Addicted to the conviction that others are insane.

Demented, n.

The melancholy mental condition of one whose arguments we are unable to answer.

بی‌قراری

حالتی است روحی در فاصلهٔ زمانیِ میان گناه و مکافات.

بیکار

مزرعهٔ نمونه‌ای که شیطان در آنجا بذر گناهان جدید را آزمایش می‌کند و به رشد گناهان مرتکب نشده کمک می‌رساند.

بی‌گناهی

وضع و حال مجرمی که وکیلش دَمِ هیئت منصفه را دیده است.

بیمارستان

مکانی که بیمار در آنجا با دو نوع عمل رو به رو می‌شود: عمل پزشکی به دست پزشک و عمل غیرانسانی توسط مدیر بیمارستان.

* -- *

Impatience, n.

A state of mind intermediate in point of time between sin and punishment.

Idler, n.

A model farm where the devil experiments with seeds of new sins and promotes the growth of untried vices.

Innocence, n.

The state or condition of a criminal whose counsel has fixed the jury.

Hospital, n.

A place where the sick generally obtain two kinds of treatment - medical by the doctor and inhuman by the superintendent.

بیماری

بخشش طبیعت به دانشکده‌های پزشکی.

بی‌مزه

لطیفهٔ انگلیسی.

بی‌وفا

رجوع کنید به: مرد.

بی‌وفایی

رجوع کنید به: زن.

* -- *

Disease, n.

Nature's endowment of medical schools.

Ponderous, adj.

British jokes.

Inconstant, adj.

See Man.

Inconstancy, n.

See Woman.

بی‌یار و یاور

کسی که برای بخشش چیزی در بساط ندارد. محروم از مال و منال. معتاد به بیان حقیقت و عقل‌سلیم.

پارتی‌بازی

برای خیر و صلاح حزب، به مادربزرگ خودمان پست و مقام بخشیدن.

پاکت

تابوتِ سند؛ غلافِ صورتحساب؛ سبوسِ حواله و لباس‌خوابِ نامهٔ عاشقانه.

پانتومیم (= لال‌بازی)

نمایشی که ماجرای آن بدون آزردن زبان گفته می‌شود و از سایر اشکال نمایشی کمتر آزاردهنده است.

* -- *

Friendless, adj.

Having no favours to bestow. Destitute of fortune. Addicted to utterance of truth and common senses.

Nepotism, n.

Appointing your grandmother to office for the good of the party.

Envelope, n.

The coffin of a document; the scabbard of a bill; the husk of a remittance; the bed-gown of a love-letter.

Pantomime, n.

A play in which the story is told without violence to the language. The least disagreeable form of dramatic action.

پاورقی

اثری ادبی، عمدتاً داستانی که عاری از حقیقت است و به صورت دنباله‌دار در چند شمارهٔ یک روزنامه یا مجله چاپ می‌شود. غالباً در آغاز هر قسمت «خلاصه‌ای از بخشهای پیشین» برای کسانی که آنها را نخوانده‌اند درج می‌کنند گو اینکه مهمتر از آن آوردن خلاصه‌ای است از بخشهای بعدی برای کسانی که رغبتی به خواندن آنها ندارند. البته باز ضروری‌تر از آن دو آوردن خلاصهٔ کل اثر است.

جیمز اف. بومن فقید با مشارکت یکی از نوابغ که اسمش به دست ما نرسیده است برای یکی از مجلاتِ هفتگی پاورقی می‌نوشت. آن دو کار را نه به صورت اشتراکی بلکه به طور هفته در میان می‌نوشتند یعنی یک هفته بومن می‌نوشت و هفتهٔ بعد دنبالهٔ مطلب را دوست نابغه‌اش تحریر می‌کرد با این امید که دنبالهٔ ماجرا تا قیام قیامت کشیده شود. اما متأسفانه دو نویسنده با هم اختلاف پیدا کردند و صبح یک روز اول هفته که آقای بومن قلم و کاغذش را آماده می‌کرد تا دنبالهٔ داستان را به رشتهٔ تحریر درآورد، با کمال تحسر ملاحظه کرد که همکارش داغ ادامهٔ داستان را به دلش گذاشته است. بله، حریف همهٔ شخصیتهای داستان را سوار کشتی کرده و یکجا در قعر اقیانوس اطلس غرق کرده بود.

* -- *

Serial, n.

A literary work usually a story that is not true, creeping through several issues of a newspaper or magazine. Frequently appended to each instalment is a 'synopsis of preceding chapters' for those who have not read them, but direr need is a synopsis of succeeding chapters for those who do not intend to read them. A synopsis of the entire work would be still better.

The late James F. Bowman was writing a serial tale for a weekly paper in collaboration with a genius whose name has not come down to us. They wrote, not jointly but alternately, Bowman supplying the instalment for one week his friend for the next, and so on, world without end, they hoped. Unfortunately they quarrelled, and one Monday morning when Bowman read the paper to prepare himself for his task, he found his work cut out for him in a way to surprise and pain him. His collaborator had embarked every character of the narrative on a ship and sunk them all in the deepest part of the Atlantic.

پایتخت

مرکز ظلم و بی‌کفایتی. جایی که اجاق و دیگ، سور و سات سفره و کارد و چنگال برای هرج و مرج‌طلب (آنارشیست) فراهم است. غذایی هم که وی آماده می‌کند شلم شورباست.

پدر

افسر تدارکات و مأمور کارپردازی که طبیعت در اختیار ما گذاشته تا در مرحله‌ای که هنوز شکار را نیاموخته‌ایم وسائل معاشمان را فراهم سازد.

پدر روحانی

پدری که عهد کرده شوهر نشود.

* --- *

Capital, n.

The seat of misgovernment. That which provides the fire, the pot, the dinner, the table and the knife and fork for the anarchist; the part of the repast that himself supplies is the digrace before meat.

Father, n.

A quartermaster and commissary of subsistance provided by nature for our maintenance in the period before we have learned to live by prey.

Abba, n.

A father who has made a vow not to be a husband.

پر خوردن

خوردن.

پرده‌پوشی کردن

جامهٔ پاکیزه بر شخصیت خود پوشاندن.

بیا پرده‌پوشی کنیم، جانا.

[آدم]

پروس

کشوری که سوسیس، آبجو و گوشتِ دَمِ توپ تولید می‌کند.

* -- *

Overeat, v.

To dine.

Dissemble, v.i.

To put a clean shirt upon the character.

Let us dissemble.

[Adam]

Prussia, n.

A country which raises sausages, beer and cannon fodder.

پرهیزکار

شخص سست اراده‌ای که تسلیم وسوسهٔ محروم کردن خویش از لذت می‌شود. پرهیزکار تمام عیار به کسی گویند که از همه چیز پرهیز می‌کند، جز پرهیز کردن، به ویژه پرهیز از دخالت در امور دیگران.

مردی به جوانی شرابخواره گفت:
«گمان می‌کردم تو پرهیزکار تمام عیاری، جوان.»
لاابالیِ جوان در بزنگاه مستی گفت: «چنانم که می‌گویی، آقا
اما نه پرهیزکاری خشک مغز.»

[جی. جی]

پریِ سیلف

موجودی غیرمادی اما قابل رؤیت که در روزگاران گذشته یعنی زمانی که هنوز دود کارخانه‌ها، گاز فاضلابها و دیگر محصولات تمدن فاتحه‌اش را نخوانده بود برای خود موجودیتی داشت.

* -- *

Abstainer, n.

A weak person who yeilds to the temptation of denying himself a pleasure. A total abstainer is one who abstains from everything but abstention, and especially from inactivity in the affairs of others.

Said a man to a crapulent youth: 'I thought
You a total abstainer, my son.'
'So I am, so I am,' said the scapegrace caught –
'But not, sir, a bigoted one.'

[G.J.]

Sylph, n.

An immaterial but visible being that inhabited the air when then the air was an element and before it was fatally polluted by factory smoke, sewer gas and similar products of civilisation.

پزشک

شخص محترمی که بهبودی‌اش از بیماری است و نابودی‌اش از سلامتی.

پزشک قانونی

کارمند اداری که وظیفهٔ تکه‌پاره کردن آدمهای بیچاره را بر عهده دارد با این هدف که معلوم کند شخص مورد نظر مرده یا نه، که معمولاً هم مرده است.

پزشک قلابی

قاتل بدون جواز.

پَست (= حقیر):

صفتی برای توصیف انگیزهٔ رقیب.

* -- *

Doctor, n.

A gentleman who thrives upon disease and dies of health.

Coroner, n.

(Latin *corona,* a crown; the pronunciation 'crowner' is therefore *legitimate.)* A municipal officer charged with the duty of cutting up the unfortunate to see if they are dead. They always are.

Quack, n.

A murderer without a licence.

Base, adj.

The quality of a competitor's motive.

پست فطرت

شخصی که صفات او برای عرضه مرتب چیده شده مثل جعبهٔ توت فرنگی که برای عرضه در بازار تر و تازه‌هایش رو چیده شده اما تصادفاً از ته باز شده است.
شخص محترم پشت و رو.

پشت

آن قسمت از بدن دوست انسان که به هنگام نیاز به درد خنجر زدن می‌خورد.

پشتکار

فضیلتی حقیر که به مدد آن میان‌مایگی به موفقیتی ناچیز دست می‌یابد.

* -- *

Blackguard, n.

A man whose qualities, prepared for display like a box of berries in a market - the fine ones on top - have been opened on the wrong side.
An inverted gentleman.

Back, n.

That part of your friend which is your privilege to contemplate in your adversity.

Perseverance, n.

A lowly virtue whereby mediocrity achieves an inglorious success.

پلیس

از جمله نیروهای مسلح که وظیفه‌اش شراکت با عده‌ای و رفاقت با عده‌ای دیگر است.[۲]

پند

خردترین سکهٔ رایج.

تام گفت: «بیچاره مَرد، آنچنان گرفتار غم و اندوه بود
که چیزی کمتر از پند و اندرزِ عالی نمی‌توانستمش داد.»
جیم گفت: «آری، آری. خوب می‌شناسمت، فرزند.
اگر می‌شد کمتر از این چیزی به او داد
یقین دارم از او دریغ نمی‌کردی.»

[جِبِل جوکوردی]

* -- *

Police, n.

An armed force for protection and participation.

Advice, n.

The smallest current coin.

'The man was in such deep distress,'
Said Tom, 'that I could to do no less
Than give him good advice.' Said Jim:
'If less could have been done for him,
I know you well enough, my son,
To know that's what you would have done.'

[Jebel Jocordy]

پوچی

دلیل طرف مقابل ما. اعتقادی که انسان مجبور نبوده رنج آموختن آن را بر خود هموار کند.

ـ گفته یا عقیده‌ای که آشکارا با نظر ما ناسازگار است.

پوکر

نوعی ورق‌بازی که انگیزهٔ آن بر این فرهنگ‌نویس آشکار نیست.

پول

نعمتی که هیچ فایده‌ای به حال ما ندارد مگر زمانی که از دسترس ما دور شده باشد.

مدرک با فرهنگ بودن و گذرنامهٔ ورود به جرگهٔ آدمهای آداب‌دان.

دارایی قابل تحمل.

* -- *

Absurdity, n.

The argument of an opponent. A belief in which one has not had the misfortune to be instructed.

-, n. A statement or belief manifestly inconsistent with one's own opinion.

Poker, n.

A game said to be played with cards for some purpose to this lexicographer unknown.

Money, n.

A blessing that is of no advantage to us excepting when we part with it. An evidence of culture and a passport to polite society. Supportable property.

پیانو

یکی از وسایل اتاق پذیرایی که برای غلبه بر میهمانانِ جا خوش کرده به کار می‌رود. شیوهٔ استفاده از آن بدین قرار است که همزمان روی کلیدها و اعصاب شنوندگان فشار وارد می‌آورند.

پیر

آنکه به مرحله‌ای از سودمندی رسیده که کلاً مغایرتی با بیکارگی ندارد. مثال: پیرمرد. به لحاظ زمانی از درجهٔ اعتبار ساقط شده، مغایر با سلیقهٔ عمومی. در معنی اخیر، قدیمی نیز می‌گویند. مثال: کتاب قدیمی.

گوبی گفت: «مرده شور ببرد هر چه کتاب قدیمی است.
من هرروز کتاب و نان تازه می‌خواهم.»
طبیعت نیز از همین قانون پیروی می‌کند
ورنه هر روز ابلهی تازه عرضه نمی‌کرد.

[هارلی شام]

* --- *

Piano, n.

A parlour utensil for subduing the impenitent visitor. It is operated by depressing the keys of the machine and spirits of the audience.

Old, adj.

In that stage of usefulness which is not inconsistent with general inefficiency, as an old man. Discredited by lapse of time and offensive to the popular taste, as an old book.

'Old books? The devil take them!' Goby said.
'Fresh every day must be my books and bread.'
Nature herself approves the Goby rule
And gives us every moment a fresh fool.

[Harley Shum]

پیش افتادن

دشمن‌تراشی کردن.

پیش‌بند

پارچه‌ای که شخص به جلو بدن می‌بندد تا لباسش دستهایش را آلوده نکند.

پیش‌رس

پسر چهار ساله‌ای که با عروسک خواهرش فرار می‌کند.

پیشگویی کردن

خبر دادن از رویدادی که نه در گذشته اتفاق افتاده، نه در حالِ روی دادن است و نه در آینده اتفاق خواهد افتاد.

* -- *

Outdo, n.

To make an enemy.

Apron, n.

A piece of cloth worn in front to keep the clothes from soiling the hands.

Precocious, adj.

A four-year-old who elopes with his sister's doll.

Predict, v.t.

To relate an event that has not occured, is not occuring and will not occur.

پیمان بین دول

در سیاست بین‌المللی به اتحاد دو سارق اطلاق می‌شود که دستهای خود را چنان تا ته در جیبهای یکدیگر فروبرده‌اند که هیچ یک به تنهایی قادر نیست شخص ثالثی را غارت کند.

پی‌نوشت

تنها بخش نامهٔ خانمها، که وقتی عجله دارید باید بخوانیدش.

تاریخ

گزارشهایی غالباً دروغ از رویدادهایی غالباً بی‌اهمیت. این گزارشها را زمامدارانی تهیه می‌کنند که اغلب در شمار رجاله‌هایند و نظامیانی که غالباً در زمرهٔ ابلهان.

* -- *

Alliance, n.

In international politics, the union of two thieves who have their hands so deeply inserted in each other's pocket that they cannot separately plunder a third.

Postscript, n.

The only portion of a lady's letter which you need read, if you are in a hurry.

History, n.

An account mostly false, of events mostly unimportant, which are brought about by rulers mostly knaves, and soldiers mostly fools.

تاجگذاری

مراسمی که در آن نشانه‌های عینی و قابل رؤیت پاداشِ الهی به پادشاه یا ملکه عطا می‌شود تا به یُمن بمبی از حق عروج به ملکوت اعلی برخوردار شود.

تاس

محروم از مو به سبب وراثت یا هر پیشامد دیگری ــ اما بر اثر سن و سال ابداً.

تام‌الاختیار

دارای اختیارات کامل. نمایندهٔ تام‌الاختیار یا وزیر مختار به دیپلماتی می‌گویند که از اقتدار کامل برخوردار است به شرط آنکه از اقتدار خود استفاده نکند.

* -- *

Coronation, n.

The ceremony of investing a sovereign with the outward and visible signs of his divine right to be blown sky-high with a dynamite bomb.

Bald, adj.

Destitute of hair from hereditary or accidental causes - never from age.

Plenipotentiary, adj.

Having full power. A Minister Plenipotentiary is a diplomatist possessing absolute authority on condition that never exert it.

تأمل

این رو آن روی نان خود را وارسی کردن تا ببینیم کدام طرف کره مالیده‌اند.

تبریک

حسادت مؤدبانه.

تبعیدی

آنکه با اقامت در خارج به وطن خود خدمت می‌کند و سفیر هم نیست.

تبهکار

کسی که جسارت و بی‌باکیش بیشتر از حزم و احتیاط اوست اما هنگام استفاده از فرصت دچار بدبیاری شده است.

* -- *

Deliberation, n.

The act of examining one's bread to determine which side it is buttered on.

Congratulation, n.

The civility of envy.

Exile, n.

One who serves his country by residing abroad, yet is not an ambassador.

Felon, n.

A person of greater enterprise than discretion, who in embracing an opportunity has formed unfortunate attachment.

تثلیث

در یکتاپرستیِ چندگانهٔ برخی از فرقه‌های مسیحی به سه خدای کاملاً مجزا از همدیگر گفته می‌شود که جمعاً خدای واحد را تشکیل می‌دهند. حال آنکه در آیین چند خدایی، خدایانِ فرودستی مانند شیاطین و فرشتگان وجود دارند که از موهبت ترکیب شدن با یکدیگر بی‌بهره‌اند و باید قابلیت پرستش و علّو درجات خود را به صورت انفرادی به اثبات برسانند. تثلیث یکی از رموز عالی دین مقدس مسیحی است. گروه مخالفان یعنی پیروان خدای یگانه که تثلیث را به دلیل غیرقابل درک بودن آن رد می‌کنند فهم ناقص خود را از اصول دین به نمایش می‌گذارند. مگر جز این است که ما در امور آیینی فقط به چیزهای غیرقابل فهم باور داریم، البته به استثنای دکترین قابل فهمی که هر دکترین غیرقابل درکی را نفی می‌کند. در مورد اخیر معتقدیم که اولی [دکترین قابل فهم] جزیی از دومی [دکترین غیرقابل فهم] است.

* -- *

Trinity, n.

In the multiplex theism of certain Christian churches, three entirely distinct deities consistent with only one. Subordinate deities of the polytheistic faith, such as devils and angles, are not dowered with the power of combination, and must urge individually their claims to adoration and propitiation. The Trinity is one of the most sublime mysteries of our holy religion. In rejecting it because it is incomprehensible, Unitarians betray their inadequate sense of theological fundamentals. In religion we believe only what we do not understand, except in the instance of an intelligible doctrine that contradicts an incomprehensible one. In that case we believe the former as a part of the latter.

تجارت

یک نوع داد و ستد که ضمن آن الف اموال ج را از جیب ب می‌زند و ب در عوض، برای ربودن آنچه به ه تعلق دارد جیب د را خالی می‌کند.

تجاوز (به کشوری دیگر)

رایج‌ترین روشی که وطن‌پرست به کمک آن عشق خود را به میهنش ثابت می‌کند.

تجدیدنظر

یافتن توجیه برای تصمیمی که قبلاً گرفته‌ایم.

تحریک کردن

تشویق به خلافکاری، مثل تشویق به گدایی با دادن چند سکه.

* -- *

Commerce, n.

A kind of transaction in which A plunders from B the goods of C, and for compensation B picks the pocket of D of money belonging to E.

Invasion, n.

The patriot's most approved method of attesting his love of his country.

Reconsider, n.

To seek a justification for a decision already made.

Abet, v.t.

To encourage in crime, as to aid poverty with pennies.

تحسین

تأییدِ مؤدبانهٔ شباهت شخصی دیگر به خودمان.

تحقیر

احساس آدم محتاط نسبت به دشمنی که اصلاً نمی‌شود با او شاخ به شاخ شد.

تختخواب

چرخ شکنجه‌ای برای بدکاران و سنگر بی‌حفاظی در برابر پشیمانی.

تخیل

انبار واقعیت‌ها که در تملک مشترک شعرا و دروغگویان قرار دارد.

* -- *

Admiration, n.

Our polite recognition of another's resemblance to ourselves.

Contempt, n.

The feeling of a prudent man for an enemy who is too formidable safely to be opposed.

Bed, n.

A rack for the torture of the wicked; a citadel unfortified against remorse.

Imagination, n.

A warehouse of facts, with poet and liar in joint ownership.

ترجیح دادن

احساس یا حالتی که انسان به خطا گمان می‌کند چیزی بهتر از چیز دیگر است.
می‌گویند یک روز فیلسوفی در باب رجحان نداشتن زندگی بر مرگ داد سخن می‌داد. یکی از شاگردان پرسید: «پس چگونه است، استاد، که نمی‌میرید؟» استاد پاسخ داد: «زیرا مرگ هم بهتر از زندگی نیست.» راست گفته است. مرگ فقط طولانی‌تر است.

ترسو

کسی که به هنگام خطر با پاهایش فکر می‌کند.

ترکش

جلد قابل حملی که سیاستمدران باستانی و حقوقدانان بومی دلایل سبکتر خود را برای متقاعد کردن طرف مقابل در آن می‌گذاشتند.

* -- *

Preference, n.

A sentiment, or frame of mind, induced by the erroneous belief that one thing is better than another.
An ancient philosopher, expounding his conviction that life is no better than death, was asked by a disciple why, then, he did not die. 'Because', he replied, 'death is no better than life.' It is longer.

Coward, n.

One who in a perilous emergency thinks with his legs.

Quiver, n.

A portable sheath in which the ancient statesman and the aboriginal lawyer carried their lighter arguments.

ترک کردن

کسی را از شر خود رهانیدن. توبه کردن.

خدا را شکر که به خاطر حماقتهای پیری حماقتهای جوانی را ترک کرده‌ام.

[چانسی دیپیو]

ترکه

ابزاری چوبی که ساخته‌اند آن را
از بهر باز کردن چشم کودک
تا نیک ببیند
ثمرهای آنچه را که در دست دارد.

تسلاّ

یکی از حالات روحی که بر اثر اندیشیدن به گرفتاریهای همسایگان به ما دست می‌دهد.

* -- *

Abandon, v.t.

To confer the advantage of being rid of you. To recant.

Thank heaven, I have abandoned the follies of youth for those of age.

[Chauncey Depew]

Ferule, n.

A wooden implement designed
To open up the infant mind
And make the pupil understand
The bearings of the thing in hand.

Comfort, n.

A state of mind produced by contemplation of a neighbour's uneasiness.

تشخیص پزشکی

هنر پزشک در تعیین وضع جیبِ بیمار و برای تشخیص اینکه چقدر باید او را بیمار کند.

– پیش‌بینی بیماری با بررسی نبض و جیب بیمار.

تشکیل شرکت

متحد شدن چند نفر در یک قالب مفروض موسوم به شرکتِ با مسؤولیت محدود با این هدف که هیچ یک از آنها دیگر مسؤول اعمال خود شناخته نشوند. فرض کنید الف و ب و ج شرکت تشکیل داده‌اند. الف غارت می‌کند، ب می‌دزدد و ج (چون بالاخره لازم است در این میان یک آدم محترم هم دست‌اندرکار باشد) تقلب می‌کند. با این حساب، کارِ این شرکت غارتگری، سرقت و کلاهبرداری است، حال آنکه آقایان الف، ب و ج که به اتفاق سر این موارد تصمیم گرفته و بارها مرتکب هر جرمی در شرکت شده‌اند، بی‌گناه‌اند. از نظر قانون، بردن نام تک‌تک آنها در مورد اعمال خلافِ شرکت نادرست و در مورد کارهای خوب آن، بسیار پسندیده است.

* -- *

Diagnosis, n.

The physician's art of determining the condition of the patient's purse, in order to find out how sick to make him.

-, n. A physician's forecast of disease by the patient's pulse and purse.

Incorporation, n.

The act of uniting several persons into one fiction called a corporation, in order that they may be no longer responsible for their actions. A, B and C are a corporation. A robs, B steals and C (it is necessary that there be one gentleman in the concern) cheats. It is a plundering, thieving, swindling corporation. But A, B and C who have jointly determined and severally executed every crime of the corporation, are blameless. It is wrong to mention them by name when censuring their acts as a corporation, but right when praising.

تصادف

اتفاقی گریزناپذیر که بر اثر قوانین تغییرناپذیر طبیعت پیش می‌آید.

تصمیم گرفتن

تسلیم شدن در برابر غلبهٔ یک دسته از عوامل تأثیرگذار بر دستهٔ دیگر.

برگی گسست از درخت و گفت:
«می‌خواهم به زمین فرود بیایم.»

باد مغرب برخاست و مسیرش را تغییر داد.
برگ گفت: «پس به جانب شرق روانه می‌شوم.»

باد مشرق با شدتی بیشتر وزید
برگ گفت: «عقل حکم می‌کند راهم را عوض کنم.»

* -- *

Accident, n.

An inevitable occurence due to the action of immutable natural laws.

Decide, v.i.

To succumb to the preponderance of one set of influence over another set.

A leaf riven from a tree
'I mean to fall to earth,' said he.

The west wind, rising, made him veer
'Eastward', said he, 'I now shall steer.'

The eastwind rose with greater force,
Said he: 'Twere wise to change my course.'

باد شرق و غرب با قدرتی برابر درهم آویختند
برگ گفت: «رأی من بر تعلیق است.»

و چون هر دو باد فروکاستند، برگ با شادمانی فریاد زد:
«حالا تصمیم می‌گیرم راست پایین بیایم.»

نتیجهٔ اخلاقی: نگو «حرف مرد یکی است.»
طبق مصلحت تصمیم بگیر.

زیرا که تصمیم تو هر چه باشد
نقشی در آن نداری.

[جی. جی]

* -- *

With equal power they contend
He said: 'My judgement I suspend.'

Down died the winds; the leaf elate,
Cried: 'I've decided to fall straight.'

'First thoughts are best?' That's not the moral.
Just choose your own and we'll not quarrel.

Howe'er your choice may chance to fall,
You'll have no hand in it at all.

[G.J.]

تعریف و تمجید
وامِ با بهره.

تقدیس (= مقام قدیسی بخشیدن):
گناهکار مرده‌ای را به مقام قدیسی رساندن.

تقلّبی
همانند در ظاهر و متفاوت در ارزش.

تکامل
فرایندی که ضمن آن موجودات عالیتر اندک اندک از موجودات پست‌تر به وجود می‌آیند. مانند تکامل آدم از مهاجر. صاحب مقام از رئیس زندان، دزد از صاحب مقام و غیره.

* -- *

Compliment, n.
A loan that bears interest.

Canonise,v.t.
To make a saint out of a dead sinner.

Counterfeit, adj.
Similar in appearance but of a different order of merit.

Evolution, n.
The process by which the higher organisms are gradually developed from the lower, as Man from the Assisted Immigrant, the Office-Holder from the Ward Boss, the Thief from the Office-Holder, etc.

تکخال

یکی از چهار جزء دستِ سرنوشت.

تک‌گویی

زبان گشودن و گوش فرو بستن.

تلافی

صخره‌ای طبیعی که معبد قانون بر فراز آن بنا شده است.

تلخیص

کوتاه کردن اثر ادبی شخصی دیگر که ضمن آن تلخیص‌کننده بخشهایی را که مخالف نظر اوست به علت کمبود جا حذف می‌کند.

* -- *

Ace, n.

The one-fourth part of the Hand of Fate.

Monologue, n.

The activity of a tongue that has no ears.

Retaliation, n.

The natural rock upon which is reared the Temple of Law.

Abridgement.n.

A brief summary of some person's literary work, in which those parts that tell against the convictions of the abridger are omitted for want of space.

تلسکوپ

دستگاهی که رابطهٔ آن با چشم مثل رابطهٔ تلفن است با گوش. این دستگاه به ما امکان می‌دهد تا با دیدن انبوهی از ریزه‌کاریهای غیرضروریِ اشیاء دوردست کلافه شویم. اما جای خوشوقتی است که دستگاه یاد شده زنگی ندارد که با آن ما را به قربانگاه بکشاند.

تلفن

یکی از اختراعات شیطان که ما را از برخی مزایای دوری از آدمهای عوضی محروم می‌کند.

* -- *

Telescope, n.

A device having a relation to the eye similar to that of the telephone to the ear, enabling distant objects to plague us with a multitude of needless details. Luckily it is unprovided with a bell summoning us to the sacrifice.

Telephone, n.

An invention of the devil which abrogates some of the advantages of making a disagreeable person keep his distance.

تملق گفتن

صفات نیک خود را به شخصی دیگر نسبت دادن و او را خوشحال کردن.

خامان از فضایل خود سخن می‌گویند
شنوندگانشان خمیازه می‌کشند و چرت می‌زنند.
استاد هنرمند، اما، به تملق شنوندگانش می‌پردازد
و شنوندگانش می‌گویند: «به! به! چه انسان بی‌نظیری!»

تندروی (= افراط)

هیولایی که به عالم و آدم حمله‌ور می‌شود، ضعیفها را شکست می‌دهد و موجب بقای «مسلّح» می‌گردد.

تنزل درجه

یکی از مراحل پیشرفت اخلاقی و اجتماعی از مرتبهٔ سربازی به مقام سیاسی.

* -- *

Flatter, v.t.

To impress another with a sense of one's merit.

The bungler boasts of his excellence -
His hearers yawn and nod;
The artist flatters his audience -
They shout: 'He is a god.'

Intemperance, n.

A monster which, attacking all, overcomes the weaklings and results in the survival of the fightest.

Degradation, n.

One of the stages of moral and social progress from private station to political preferment.

تنفر

اَحساسی که انسان به شخص بالاتر از خودش دارد.

تنگدستی

حال و روز کسی که به کمکِ دوستانش امیدوار بوده است.

تنگ شراب

ظرفی که شکم آدمی شدیداً به آن حسادت می‌کند.

تنها

همنشین با مصاحب ناجنس.

* -- *

Hatred, n.

A sentiment appropriate to the occasion of another's superiority.

Beggary, n.

The condition of one who has relied on the co-operation of his friends.

Decanter, n.

A vessel whose functions are most envied by the human stomach.

Alone, adj.

In bad company.

توافق

از حالت دفاعی درآمدن و حریف را به زدن ضربه‌ای نابجا واداشتن.

توبه

احساسی که تا قبل از گرفتاری کمتر به سراغ آدمها می‌آید.

توبه کار

در حالِ مجازات شدن یا در انتظارِ آن.

توپ

از ادواتی که در تصحیح مرزهای کشور از آن استفاده می‌شود.

* -- *

Concession, n.

A lowering of one's guard to elicit an adversary's ill-considered thrust.

Repentance, n.

A sentiment which rarely troubles people until they begin to suffer.

Penitent, adj.

Undergoing or awaiting punishment.

Cannon, n.

An instrument employed in the rectification of national boundaries.

تودل برو

(صفتی برای جنس مؤنث) دارای چشمان مهربان، لبهای خندان و چهره‌ای که صورتگر طبیعت خوش خط و خال کشیده است. (می‌دانیم که صاحب‌نظران بر سر این تعریف اتفاق نظر ندارند اما برای ما همین اندازه کفایت می‌کند. سردبیر واسپ)

توطئه

شیوه‌ای که مورد استفادهٔ مخالفان قرار می‌گیرد تا تلاشهای آشکار و شرافتمندانهٔ ما را در راه انجام دادن امور پسندیده نقش برآب کنند.

تولد

اولین و هولناک‌ترین بدبیاری.

* -- *

Pretty, adj. fem.

Kind eyes, a smiling mouth and cheeks painted by nature. (We are aware that all authorities are not agreed on this definition, but it is near enough for us. *Ed. Wasp*)

Machination, n.

The method employed by one's opponents in baffling one's open and honourable efforts to do the right thing.

Birth, n.

The first and direst of all disasters.

تهاجم

معتبرترین شیوه‌ای که فرد وطن‌پرست به کمک آن وطن‌پرستی‌اش را به اثبات می‌رساند.

ثروت

عطیهٔ آسمانی با این عنوان: همانا ارزانی داشته‌ایم این را بر فرزند محبوب و مقبولمان.

[جان. دی. راکفلر]

پاداش تلاش و پرهیزکاری.

[یوجین دبز]

اندوختهٔ چندین نفر در دست یک نفر.

[جی. پی. مورگان]

با وجود چنین تعاریف مشعشعی دیگر جایی برای اظهار لحیهٔ این فرهنگ‌نویس خوش قریحه باقی نمی‌ماند.

* -- *

Invasion, n.

The patriot's most approved method of attesting his love of his country.

Riches, n.

A gift from Heaven signifying, 'This is my beloved son, in whom I am well pleased'.

[John D. Rockefeller]

The reward of toil and virtue.

[Eugene Debs]

The savings of many in the hands of one.

[J. P. Morgan]

To these excellent definitions the inspired lexicographer feels that he can add nothing of value.

ثروتمند

آنکه دارایی آدمهای تنبل، نالایق، ولخرج، حسود و بداقبال را به رسم امانت به حساب شخصی خود می‌ریزد.

ثناگویی

یک نوع مه‌گرفتگی فکری که بر اثر آن انسان خوبیهای موجودات مورد نظر را چند برابر اندازهٔ واقعیشان می‌بیند.

جادو

فن تبدیل خرافات به سکه. برای رسیدن به این مقصود فنون دیگری نیز وجود دارد که این فرهنگ‌نویس محض رعایت احتیاط از ذکر آنها خودداری می‌کند.

* -- *

Rich, adj.

Holding in trust and subject to an accounting the property of the indolent, the incompetent, the unthrifty, the envious and the luckless.

Encomium, n.

A kind of intellectual fog, through which the virtues of its objects are seen magnified many diameters.

Magic, n.

An art of converting superstition into coin. There are other arts serving the same high purpose, but the discreet lexicographer does not name them.

جاده

باریکه‌ای از زمین که انسان را از محلی بسیار خسته‌کننده به جایی می‌برد که رفتن به آنجا پوچ و بی‌فایده است.

راهها هر چند کجراهه باشند همه به رم ختم می‌شوند اما خدا را شکر
که دست‌کم یک راه به خانه بازمی‌گردد.

[بوری کچل]

جاذبه

نیرویی که میان چیزها رابطهٔ همجواری برقرار می‌کند. این نیرو انواع گوناگون دارد که از همه معروفتر جاذبهٔ زمین است. اما جاذبهٔ [جنسی] زنان تحت‌الشعاع جاذبهٔ دلربایی آنهاست.

* -- *

Road, n.

A strip of land along which one may pass from where it is too tiresome to be to where it is futile to go.

All roads, howsoe'er they diverge, lead to Rome,
Whence, thank the good Lord, at least one leads back home.

[Borey the Bald]

Attraction, n.

The influence which tends to establish neighbourly relations among things. There are various kinds of attraction, but the attraction of gravity is the most celebrated. In a woman, however, it is distinctly inferior to the attraction of vivacity.

جار و جنجال

جنگی که در آن به جای گلوله‌های مهلکِ توپ و ضربات بی‌هدفِ سرنیزه از آب دهان یا جوهر استفاده می‌شود.

جانور

(رجوع کنید به: شوهر)

جاه‌طلبی

میل شدید به آماج تهمت دشمنان شدن در زندگی
و مایهٔ ریشخند دوستان شدن پس از مرگ.

جاهل

کسی که از معلوماتِ شما چیزی نمی‌داند و معلومات دیگری دارد
که شما ندارید.

* -- *

Controversy, n.

A battle in which spittle or ink replaces the injurious cannonball and the inconsiderate bayonet.

Brute, n.

See Husband.

Ambition, n.

An overmastering desire to be vilified by enemies while living and made rediculous by friends when dead.

Ignoramus, n.

A person unacquainted with certain kinds of knowledge familiar to yourself, and having certain other kinds that you know nothing about.

جرم

عملی که از یک آدم بی‌احتیاط سر زده و با کار کسی که رد پایش را پاک کرده فرق دارد.

جرئت دادن به (= تشجیع)

شیر کردن ابله در بلاهتی که عنقریب به او آسیب می‌رساند.

جمع (ضد مفرد)

مشکلات.

جمهوری

نوعی از حکومت که میان تمام کسانی که استطاعت پرداخت هزینه‌های آن را دارند مساوات برقرار می‌کند.

* -- *

Guilt, n.

The condition of one who is known to have committed an indiscretion, as distinguished from the state of him who has covered his tracks.

Encourage, v.t.

To confirm a fool in a folly that is beginning to hurt him.

Plural, adj.

Troubles.

Republic, n.

A form of government in which equal justice is administered to all who can afford to pay for it.

جناح مخالف

حزبی که با فلج کردن دولت مانع لجام‌گسیختگی آن می‌شود.

جنازه

شخص بسیار بانزاکتی که بالاترین حد بی‌اعتنایی محترمانه به نگرانیهای دیگران را به نمایش می‌گذارد.

جنگ

یکی از فراورده‌های جنبیِ ترفندِ صلح.

جنگ تن به تن

مراسمی رسمی قبل از آشتی دو دشمن. اجرای موفقیت‌آمیز آن نیاز به مهارت فراوان دارد و چنانچه ناشیانه برگزار شود احتمالاً عواقب بسیار ناگوار و غیرقابل پیش‌بینی به بار می‌آورد. سالها پیش مردی در جنگ تن به تن جان خود را از دست داد.

* -- *

Opposition, n.

In politics the party that prevents the Government from running amuck by hamstringing it.

Corpse, n.

A person who manifests the highest possible degree of indifference that is consistent with a civil regard for the solicitude of others.

War, n.

A by-product of the arts of peace.

Duel, n.

A formal ceremony preliminary to the reconciliation of two enemies. Great skill is necessary to its satisfactory observance; if awkwardly performed the most unexpected and deplorable consequences sometimes ensue. A long time ago a man lost his life in a duel.

جنون

متاعی است معنوی، باشکوه و درخشان که بخش معیوب آن عقل نام دارد. ماهیت جنون را کسی به روشنی نمی‌داند مگر کسانی که از همه چیز باخبرند. ملل غرب جنون را معمولاً نوعی اختلال فکری می‌دانند حال آنکه شرقیها آن را منبع الهام می‌شمرند.

جو دوسر

ویسکی در پوسته.

جوسنج (= بارومتر)

وسیله‌ای ابتکاری که نوع‌هوایی را که هم‌اکنون در آن هستیم برای ما معلوم می‌کند.

جوهر (= مرکّب)

معجونی است شرارت‌بار، یکی از ترکیبات آهن با صمغ عربی و آب که در سرایت دادن حماقت و ارتقای جنایات فکری نقش به سزایی دارد.

* -- *

Insanity, n.

A glossy and gorgeous intellectual fabric, of which sanity is the seamy side. The nature of insanity is not clearly known except by those who know everything. Amongst Western nations it is commonly regarded as a disorder, but Oriental peoples consider it an inspiration.

• **Rye, n.**

Whiskey in the shell.

Barometer, n.

An ingenious instrument which indicates what kind of weather we are having.

Ink, n.

A villainous compound of taunogallate of iron, gumarabic and water, chiefly used to facilitate the infection of idiocy and promote intellectual crime.

جهنم

اقامتگاه جناب دکتر نُوا وبستر، فرهنگ‌نویس فقید.

جهیزیه

کِرمی که برای صید شوهر به قلاب ازدواج می‌بندند.

جیب

گهوارهٔ انگیزه و گور وجدان. زنان این عضو را ندارند و از همین روست که بی‌انگیزه عمل می‌کنند و وجدانشان که از مدفون شدن سر باز می‌زند همواره زنده است و به گناه دیگران اعتراف می‌کند.

چاخان

دروغی که هنوز دندان درنیاورده است.

* -- *

Hell, n.

The residence of the late Dr Noah Webster, dictionary-maker.

Dowry, n.

The worm upon the matrimonial hook in man-fishing.

Pocket, n.

The cradle of motive and the grave of conscience. In woman this organ is lacking; so she acts without motive, and her conscience, denied burial, remains ever alive, confessing the sins of others.

Fib, n.

A lie that has not cut its teeth.

چارمیخ

یکی از ابزارهای بحث و گفت‌وگو که در گذشته برای متقاعد کردن پیروان ادیان دروغین و گرواندن آنان به آیینهای راستین به کار می‌رفته است.

چپ اندر قیچی رفتن (= زیگزاگ رفتن)

با حالتی مردد رو به جلو گام برداشتن، مثل وقتی که آدم بارِ سفیدپوستی را بر دوش می‌کشد. (واژهٔ Zigzag انگلیسی از سه بخش تشکیل شده است: Z با تلفظ «زی» و Z با تلفظ «ز» و دیگری jag که واژه‌ای ایسلندی است و معنی آن را کسی نمی‌داند.)

چماق

دارویی با مصرف خارجی برای زدن به سر و کول آدمهای نادان.

* -- *

Rack, n.

An argumentative implement formerly much used in persuading devotees of a false faith to embrace the living truth.

Zigzag, v.t.

To move forward uncertainly, from side to side, as one carrying the white man's burden. (from *zed*, *z*, and *jag*, an Icelandic word of unknown meaning.)

Cudgel, n.

A medicine for external application to the head and shoulders of a fool.

چنگال

ابزاری است که از آن غالباً برای گذاشتن حیوانات مرده در دهان استفاده می‌شود. در گذشته، برای این منظور از کارد استفاده می‌کردند. هنوز هستند شماری از آدمهای متشخص که به عقیدهٔ آنها کارد مزیتهای بیشتری بر ابزار یاد شده دارد، هر چند این یک را نیز یکسره کنار نمی‌گذارند و از آن همراه کارد استفاده می‌کنند. مصونیت این اشخاص محترم از مرگ سریع و فجیع یکی از دلایل روشن لطف و رحمت الهی نسبت به کسانی است که از وی روگردانند.

چهره‌شناسی

هنر تعیین شخصیت آدمها براساس میزان شباهت یا تفاوت آنها با معیار خوبی و بی‌نقصی که همانا چهرهٔ خود ماست.

چیز لازم

پررویی.

* -- *

Fork, n.

An instrument used chiefly for the purpose of putting dead animals into the mouth. Formerly the knife was employed for this purpose, and by many worthy persons is still thought to have many advantages over the other tool, which, however, they do not altogether reject, but use to assist in charging the knife. The immunity of these persons from swift and awful death is one of the most striking proofs of God's mercy to those that hate Him.

Physiognomy, n.

The art of determining the character of another by the resemblances and differences between his face and our own, which is the standard of excellence.

Requisite, adj.

Cheek.

چیستان

زمامدارانِ ما برگزیدهٔ کیستند؟

حاضرجوابی

توهین سریع و سنجیده.

حال

آن بخش از ابدیت که حدفاصل محدودهٔ ناکامی و قلمرو امیدواری است.

حدنصاب

تعداد کافی از اعضای یک جمع نظردهنده برای اینکه بتوانند طبق میل خود نظر بدهند. حدنصاب در مجلس سنای آمریکا عبارت است از رئیس کمیسیون مالی و مأمور کاخ سفید. در مجلس نمایندگان حدنصاب با حضور رئیس مجلس و مشارکت شیطان به دست می‌آید.

* -- *

Riddle, n.

Who elects our rulers?

Repartee, n.

Prudent insult in retort.

Present, n.

That part of eternity dividing the domain of disappointment from the realm of hope.

Quorum, n.

A sufficient number of members of a deliberative body to have their own way of having it. In the United States Senate a quorum consists of the chairman of the Committee on Finance and a messenger from the White House. In the House of Representatives, of the Speaker and the devil.

حرف زدن
از روی غریزه و بی آنکه وسوسه‌ای در کار باشد مرتکب خطا شدن.

حروف چاپی (= حروف سربی)
خرده فلزاتِ آفت‌زایی که نابودی تمدن و روشن‌اندیشی به آنها نسبت داده می‌شود گو اینکه نقش بارز آنها در فراهم کردن این فرهنگ بی‌بدیل بر احدی پوشیده نیست.

حسادت
رقابتی که هیچ مایه پایه‌ای نمی‌خواهد.

حسرت
دُردِ جامِ زندگی.

* -- *

Talk, v.t.
To commit an indiscretion without temptation, from an impulse without purpose.

Type, n.
Pestilent bits of metal suspected of destroying civilisation and enlightenment, despite their obvious agency in this incomparable dictionary.

Envy, n.
Emulation adapted to the meanest capacity.

Regret, n.
The sediment in the cup of life.

حسن تعبیر

در معانی و بیان به صناعتی گفته می‌شود که تندی و زمختی حقیقت را با کلماتی نرمتر از آنچه واقعیت می‌طلبد تلطیف می‌کند مثل اینکه آقای چارلز کراکر را به نود و نه صورت مختلف پدرسوخته بنامیم.

حشو قبیح

سپاهی از کلمات پشتِ سرِ جوخه‌ای از اندیشه.

حضّار (= موعظه‌شوندگان)

طعمه‌های آزمایش هیپنوتیزم.

حق

صِفری است که تا عددی به نام قدرت قبل از آن قرار نگیرد ارزشی ندارد.

ـ اختیارِ قانونی برای بودن، انجام دادن یا داشتن چیزی. مثل حقِ شاه بودن، حقِ کلاه گذاشتن سر همسایه، حقِ سرخک گرفتن و جز آن.

* -- *

Euphemism, n.

In rhetoric, a figure by which the severe asperity of truth is mitigated by the use of a softer expression than the facts would warrant - as, to call Mr. Charles Crocker ninety-nine kinds of a knave.

Pleonasm, n.

An army of words escorting a corporal of thought.

Congregation, n.

The subjects of an experiment in hypnotism.

Right, n.

A cipher which is of no value unless the numeral Might is placed in front of it.

-, **n.** Legitimate authority to be, to do or to have; as the right to be a king, the right to do one's neighbour, the right to have measles, and the like.

حقارت

حالت فکری زیبنده و معمول در پیشگاه ثروت و قدرت. این حالت به ویژه شایستهٔ کارمندان است وقتی که با کارفرمای خود صحبت می‌کنند.

حق انحصاری

حق ویژهٔ حاکمان برای خطا کردن.

حق رأی

آزادی عقیده از رهگذر رأی دادن.
مفهوم حق رأی (که هم امتیاز شمرده می‌شود هم وظیفه) به تعبیر رایج عبارت است از انتخاب شخصی که منتخب شخص دیگری است.

* -- *

Abasement, n.

A decent and customary mental attitude in the presence of wealth or power. Peculiarly appropriate in an employee when addressing an employer.

Prerogative, n.

A sovereign's right to do wrong.

Suffrage, n.

Expression of opinion by means of a ballot.
The right of suffrage (which is held to be both a privilege and a duty) means, as commonly interpreted the right to vote for the man of another man's choice.

حق‌شناسی

احساسی است میانهٔ نفع عاید شده و نفعی که توقع داریم.

حقوقدان (= وکیل)

کسی که در فرار از چنگ قانون مهارت تام و تمام دارد.

حقوق عرفی

اختیار و مایهٔ تفریح قاضی.

حقه‌باز

چهرهٔ دیگر احمق.

* -- *

Gratitude, n.

A sentiment lying midway between a benefit received and a benefit expected.

Lawyer, n.

One skilled in circumvention of the law.

Common law, n.

The will and pleasure of the judge.

Rascal, n.

A fool considered under another aspect.

حقیقت
معجونی بدیع از آنچه دلخواه ماست و آنچه که به نظر می‌آید. کشف حقیقت یگانه هدف فلسفه و فلسفه، کهن‌ترین مشغلهٔ ذهن انسان است و این طور که از دورنمای روشن آن پیداست این مشغله تا آدم آدم است ادامه خواهد داشت.

حقیقی
واقعی، درست. مثال: تقلبِ حقیقی، ریاکاریِ حقیقی.

حکایت
دروغی کوتاه که به قصد بیان حقیقتی مهم ساخته و پرداخته می‌شود.

حکومت
کرونوس[۳] جدیدی که فرزندان خود را می‌بلعد. جماعت کشیشان این وظیفهٔ خطیر را به عهده گرفته‌اند که فرزندان را برای رفتن به زیر دندانهای این هیولا آماده کنند.

* -- *

Truth, n.
An ingenious compound of desirability and appearance. Discovery of truth is the sole purpose of philosophy, which is the most ancient occupation of the human mind and has a fair prospect of existing with increasing activity to the end of time.

Genuine, adj.
Real, veritable, as: 'A genuine counterfeit', 'Genuine hypocrisy', etc.

Fable, n.
A brief lie intended to illustrate some important truth.

Government, n.
A modern Chronos who devours his own children. The priesthood are charged with the duty of preparing them for his tooth.

حکومت ثروتمندان

نوعی حکومت جمهوری که در آن حکومت‌کنندگان قدرت خود را مدیون خودبینی حکومت‌شوندگانی هستند که خیال می‌کنند ادارهٔ واقعی امور در دست آنهاست.

حکومت سلطنتی

حکومت.

حماقت

«ذوق و قریحهٔ آسمانی» که نیروی خلاقه و تعیین‌کننده‌اش الهام‌رسان ذهن، هدایتگر اعمال و زینت‌بخش زندگی آدمیان است.

حیوان‌صفتی (= ددمنشی)

از ویژگیهای برجسته و بارز انسان.

* -- *

Plutocracy, n.

A republican form o government deriving its powers from the conceit of the governed-in thinking they govern.

Monarchial Government, n.

Government

Folly, n.

That 'gift and faculty divine' whose creative and controlling energy inspires Man's mind, guides his actions and adorns his life.

Inhumanity, n.

One of the signal and characteristic qualities of humanity.

خاخام، کشیش و غیره
مردی که برای سر و سامان دادن به کارهای دنیوی خود به امور روحانی ما می‌پردازد.

خارپشت
کاکتوس عالم حیوانات.

خارجی (= بیگانه)
متعلق به کشوری دیگر و ایضاً پست‌تر.

خاطرات گذشته
دلخوشی اصلی فلک‌زدگان.

* -- *

Clergyman, n.
A man who undertakes the management of our spiritual affairs as a method of bettering his temporal ones.

Hedgehog, n.
The cactus of the animal kingdom.

Foreign, adj.
Belonging to another and inferior country.

Reminiscence, n.
The chief luxury of the unfortunate.

خانواده

مجموعه‌ای از افراد که با هم در یک خانه زندگی می‌کنند، شامل مرد و زن و کودک و نوکر و سگ و گربه، نیز پرندگان کوچک و سوسک و کک و ساس؛ ـ «واحدِ» جامعهٔ مدنی نوین.

خانه

آخرین پناهگاه؛ جایی که سرتاسر شب به روی شما باز است.

خانه خرابی

وضعی که میلیونرهای ما در صورت پرداخت مالیات دچارش خواهند شد.

* -- *

Family, n.

A body of individuals in one household, consisting of male, female, young, servants, dog, cat, dicky-bird, cockroaches, bedbugs, and fleas - the 'unit' of modern civilised society.

Home, n.

The place of last resort - open all night.

Ruin, n.

What our millionaires are coming to if they have to pay taxes.

خبره

متخصصی که دربارهٔ یک چیز همه چیز می‌داند و در مورد سایر چیزها هیچ.
می‌گویند یکی از خبرگانِ کهنه‌کارِ شراب در تصادف قطار درب و داغون شد. برای اینکه حالش جا بیاید چند جرعه شراب روی لب‌هایش ریختند. «شراب پویلاکِ سال ۱۸۷۳»، این را به زحمت زمزمه کرد و چشم از جهان فروبست.

خداشناس

آنکه به خداوند اعتقاد دارد و در همان حال حق پرستش شیطان را برای خود محفوظ می‌دارد.

خدای پول

خدای مهمترین مذهب جهان. معبد اصلی این خدا در شهر مقدس نیویورک واقع شده است.

* -- *

Connoisseur, n.

A specialist who knows everything about something and nothing about anything else.
An old wine-bidder having been smashed in a railway collision, some wine was poured upon his lips to revive him. 'Pauillac, 1873,' he murmured and died.

Deist, n.

One who believes in God, but reserves the right to worship the Devil.

Mammon, n.

The god of the world's leading religion. His chief temple is in the holy city of New York.

خر

خواننده‌ای بلند آوازه که صدایی خوش برای خواندن دارد و گوشی
برای شنیدن نه.

خرده گیر

آنکه از کار ما انتقاد می‌کند.

خرفتی

بلاهت ناشی از سن و سال که معمولاً به صورت وراجی نمایان می‌شود.

خستگی و درماندگی

حالت فیلسوف بعد از تأمل در حکمتها و فضیلتهای بشری.

* -- *

Ass, n.
A public singer with a good voice but no ear.

Caviller, n.
A critic of our own work.

Dotage, n.
Imbecility from age, commonly manifested in loquacity.

Fatigue, n.
The condition of a philosopher after having considered human wisdom and virtue.

خسیس

به شخصی اطلاق می‌شود که چیزهایی را که بسیاری از آدمهای شایسته می‌خواهند داشته باشند بی‌جهت برای خودش نگه‌می‌دارد.

خشک مغز (= جزم‌اندیش)

کسی که به باورها بیش از اندازه اهمیت می‌دهد و زندگیِ فارغ از تخم مرغ گندیده و گربهٔ ریق رحمت سرکشیده را دست کم می‌گیرد.

خشکه‌مقدس

آدم پرهیزکاری که معتقد است باید اجازه داد مردم هر کاری خود او دوست دارد بکنند.

* -- *

Close-fisted, adj.

Unduly desirous of keeping that which many meritorious persons wish to obtain.

Fanatic, n.

One who overestimates the importance of convictions and undervalues the comfort of an existence free form the impact of addled eggs and dead cats upon the human periphery.

Puritan, n.

A pious gentleman who believed in letting all people do as - he - liked.

خصومت (= دشمنی)

احساسی تند و تیز و عملی در قبال اضافه جمعیت کرهٔ زمین. خصومت بر دو نوع است: فعالانه و انفعالی که نمونهٔ هر کدام به ترتیب عبارت است از خصومتی که یک زن به دوستان هم‌جنسش روامی‌دارد و دیگر خصومت او به سایر هم‌جنسانش.

خطا

عقیده داشتن یا عمل کردن به شیوه‌ای مخالف با عقیده و عمل من.

خلاف

یکی از جرایم من که به طور کلی متمایز از جرایم شماست. اشتباهات نوع اخیر جنایت نامیده می‌شود.

خلاف مصلحت

آنچه مغایر با منافعِ خود ماست.

* -- *

Hostility, n.

A peculiarly sharp and specially applied sense of the earth's overpopulation. Hostility is classed as active and passive, as (respectively) the feeling of a woman for her female friends, and that which she entertains for all the rest of her sex.

Err, v.i.

To believe or act in a way contrary to my beliefs and actions.

Fault, n.

One of my offences, as distinguished from one of yours, the latter being crimes.

Inexpedient, adj.

Not calculated to advance one's interests.

خواب‌آلود

آنکه شدیداً تحت تأثیر نمایشنامه‌ای قرار گرفته که از روی دست فرانسویها نوشته شده.

خوب

خوب، ای خانم، یعنی آگاه از قدر و منزلت این نگارنده. خوب، ای آقا، یعنی لطف فرمودن و تنها گذاشتن او.

خود

مهمترین شخصِ عالم، رجوع کنید به: ما

خودپرست

آدم بدسلیقه‌ای که به خودش بیش از من علاقه‌مند است.

* -- *

Drowsy, adj.

Profoundly affected by a play adapted from the French.

Good, adj.

Sensible, madam, to the worth of this present writer. Alive, sir, to the advantages of letting him alone.

Self. n.

The most important person in the universe. See US.

Egoist, n.

A person of low taste, more interested in himself than in me.

خودپسندی

ادای احترام یک ابله به فضایل ابلهی که از همه به او نزدیکتر است.

خودخواه

بی‌توجه به خودخواهی دیگران.

خودکامه (= مستبد)

شخص شخیص و دیکتاتوری که هیچ چیز جز دستهای قاتلی دستش را کوتاه نمی‌کند.

خوراکی

آنچه لذیذ و گوار است مثل کرم برای وزغ، وزغ برای مار، مار برای خوک، خوک برای انسان و انسان برای کرم.

* -- *

Vanity,n.

The tribute of a fool to the worth of the nearest ass.

Selfish, adj.

Devoid of consideration for the selfishness of others.

Autocrat, n.

A dictatorial gentleman with no other restraint upon him than the hand of the assassin.

Edible, adj.

Good to eat, and wholesome to digest, as a worm to a toad, a toad to a snake, a snake to a pig, a pig to a man, and a man to a worm.

خوردن

اَعمالِ جویدن، بزاق‌آلود کردن و بلعیدن را پیاپی (و با موفقیت) انجام دادن.
بریّا ساوارین تعریف می‌کرد که: «یک روز در اتاق پذیرایی داشتم از شام کیف می‌کردم که ...» روشبریان حرفش را قطع کرد و گفت: «چی؟ مگر شما به جای اتاق غذاخوری در اتاق پذیرایی شام می‌خورید؟» خوراک‌شناس بزرگ گفت: «عجله نکنید. جناب آقا. گفتم در حال کیف کردن، نگفتم در حال خوردن. شام را یک ساعت قبل خورده بودم.»

خوشبختی

احساسی خوشایند که حاصل فکر کردن به فلاکت دیگران است.

* -- *

Eat, v.i.

To perform successively (and successfully) the functions of mastication, humectation and deglutition.
'I was in the drawing-room, enjoying my dinner,' said Brillat-Savarin, beginning an anecdote. 'What!' interrupted Rochebriant; 'eating dinner in a drawing-room?' 'I must beg you to observe, monsieur,' explained the great gastronome, 'that I did not say I was eating my dinner, but enjoying it. I had dined an hour before.'

Happiness, n.

An agreeable sensation arising from contemplating the misery of another.

خوش‌بینی

نظر یا عقیده‌ای که بر پایهٔ آن همه چیز زیباست از جمله چیزهای زشت: همه چیز خوب است مخصوصاً چیزهای بد و هر چه نادرست است، درست است. کسانی که از بخت بد به دامن مصیبت و فلاکت افتاده‌اند به این آیین اعتقاد راسخ دارند و با نیشخندی که به لبخند شباهت دارد به توضیح و تبیین آن می‌پردازند. از آنجا که این اعتقاد کورکورانه است پرتو ابطال بر آن نمی‌تابد، به واقع نوعی اختلال فکری است که درمانی جز مرگ ندارد. موروثی است اما خوشبختانه مسری نیست.

خوش‌بین: کسی که در نظر او سیاه سفید است. می‌گویند شخص بدبینی از درگاه خدا طلب آرامش و آسایش کرد. خداوند فرمود: «که این طور. لابد می‌خواهی شادی و امید را به تو بازگردانیم.» بدبین گفت: «خیر. می‌خواهم چیزی خلق کنی که وجود آنها را برایم توجیه کند.» خداوند فرمود: «دنیا به تمام و کمال آفریده شده. اما تو چیزی را فراموش کرده‌ای و آن فناپذیری آدمهای خوش‌بین است.»

* -- *

optimism, n.

The doctrine, or belief, that everything is beautiful, including what is ugly, everything good, especially the bad, and everything right that is wrong. It is held with greatest tenacity by those most accustomed to the mischance of falling into adversity, and is most acceptably expounded with the grin that apes a smile. Being a blind faith, it is inaccessible to the light of disproof - an intellectual disorder, yeilding to no treatment but death. It is hereditary, but fortunately not contagious.

-, n. A proponent of the doctrine that black is white.
A pessimist applied to God for relief. 'Ah, you wish me to restore your hope and cheerfulness,' Said God. 'No,' replied the petitioner, 'I wish you to create something that would justify them.' 'The world is all created,' said God, 'but you have overlooked something – the mortality of the optimist.'

خیانت

پاداشِ اعتماد.

دارالمجانین (= تیمارستان)

خانه‌ای که ساکنان آن شعرایی با تخیل محدودند.

داروفروش

همدست پزشک، ولی‌نعمتِ مأمورِ کفن و دفن و آذوقه‌رسان جک و جانورهایِ قبر.

* -- *

Betray,v.t.

To make payment for confidence.

Bedlam, n.

A house whose inmates are all poets - 'of imagination all compact'.

Apothecary, n.

The physician's accomplice, undertaker's benefactor and grave-worm's provider.

داستان

روایتی غالباً دور از حقیقت.

با این حال تاکنون کسی موفق نشده است در حقیقتِ داستانهای زیر به خود تردید راه دهد: در شبی از شبها آقای رودُلف بلاک از اهالی نیویورک در سر میز شام، خود را با آقای پرسیوال پالرد، منتقد برجسته روبرو دید. آقای بلاک گفت: «جناب پالرد، کتاب بنده با عنوان «زندگینامهٔ گاو مرده» با نام ناشناس به چاپ رسیده است و من بعید می‌دانم شما قلم مرا نشناخته باشید. با این حال، در نقد خود، این اثر را کار بزرگترین ابله قرن نامیده‌اید؟ به گمان شما این نقد انصافاً درست است؟»

منتقد با لحنی محبت‌آمیز پاسخ داد: «خیلی متأسفم، آقا، فکر کردم شاید دوست نداشته باشید مردم از نام اصلی نویسندهٔ کتاب باخبر شوند.»[۴]

* -- *

Story, n.

A narrative, commonly untrue. The truth of the stories here following has, however, not been successfully impeached.

One evening Mr Rudolph Block, of New York, found himself seated at dinner alongside Mr Percival Pollard, the distinguished critic.

'Mr Pollard,' said he,

'my book, *The biography of a Dead Cow*, is published anonymously, but you can hardly be ignorant of its authorship. Yet in reviewing it you speak of it as the work of the Idiot of the Century. Do you think that fair criticism?'

'I am very sorry, sir,' replied the critic, amiably, 'but it did not occur to me that you really might not wish the public to know who wrote it.'

دانشجوی دانشکدهٔ افسری

نظامی جوان که ممکن است ده سال دنیا را به لرزه درآورد و خرخرهٔ خلق‌الله را ببرد.

دانشجوی سال اول

دانشجویی که با غم و غصه آشنا شده.

در آغوش کشیدن

یعنی ... یعنی ... لعنت بر شیطان. من از کجا بدانم یعنی چه؟

درآمد

ملاک طبیعی و عقلانی میزان احترام آدمها. سایر ملاکها معمولاً تصنعی، دلبخواهی و گول‌زننده‌اند.

* -- *

Cadet, n.

A young military gentleman who ten years may be shaking the world and cutting the throats of nations.

Freshman, n.

A student acquainted with grief.

Hug, v. very a.

To - to - What the devil does it mean, anyhow?

Income, n.

The natural and rational gauge and measure of respectability, the commonly accepted standards being artificial, arbitrary and fallacious.

درازنویسی
ترفندی ادبی که نویسنده‌های بی‌مایه با آن سر خوانندگان شیره می‌مالند.

درستکار
کسی که در کار و کاسبی‌اش گرفتار است.

درستکار
بی‌سواد و خل و چل.

در غیر این صورت
به صورتی نه چندان بهتر.

* -- *

Circumlocution, n.
A literary trick whereby the writer who has nothing to say breaks it gently to the reader.

Honest, adj.
Afflicted with an impediment in his dealing.

Truthful, adj.
Dumb and illiterate.

Otherwise, adv.
No better.

درک‌ناپذیر بودن

یکی از صفات اصلی خدایان و وِلکرِ شاعر.

دروغگو

وکیل سیّار. روزنامه‌نگار با هر نوع شغل و حرفه و پیشه‌ای. نیز ر.ک. واعظ.

دریاسالار

بخشی از کشتی جنگی که حرف زدن بر عهدهٔ اوست در حالی که مجسمهٔ دماغهٔ کشتی فکر کردن را برعهده‌دارد.

دزد دریایی

سیاستمدار دریاها.

* -- *

Incomprehensibility, n.

One of the principal attributes of Deity and the poet Welcker.

Liar, n.

An attorney with a roving profession. A journalist of any occupation, trade or calling. See Preacher.

Admiral, n.

That part of a warship which does the talking while the figurehead does the thinking.

Corsair, n.

A politician of the seas.

دزدی دریایی

تجارت همان گونه که خداوند در اصل آفریده، بدون پوشش و تزیین.

دست

وسیله‌ای بی‌نظیر در انتهای بازوی انسان که معمولاً برای فرو کردن در جیب دیگران به کار می‌رود.

دستگاه چاپ

دیوی که مدام کاغذ می‌بلعد و بیشتر و بیشتر می‌خواهد.

دستمال

پارچهٔ چارگوش از کتان یا ابریشم که در اوضاع و احوال شرم‌آور به صورت خدمت می‌کند و مخصوصاً در مجالس ترحیم برای پنهان کردن اشکهایی که وجود ندارد بسیار مفید واقع می‌شود.

* -- *

Piracy. n.

Commerce without its folly-swaddles, just as God made it.

Hand, n.

A singular instrument worn at the end of the human arm and commonly thrust into somebody's pocket.

Printer, n.

A fiend who devours copy, and is always crying out for more.

Handkerchief, n.

A small square of silk or linen, used in various ignoble offices about the face and especially serviceable at funerals to conceal the lack of tears.

دسته

جمعی از ابلهانِ مسلّم که اوج ابتذال را به دست فراموشی سپرده‌اند.

دشت و صحرا (= منطقهٔ روستایی)

نواحی خارج شهر که در آنجا بلدرچین‌ها، ماهیان قزل‌آلا، آهوان و دهقانان مسلح زندگی می‌کنند. آنجا سرزمین افسانه‌های عاشقانه است و عصر طلایی هنوز از آن رخت برنبسته است، درست مثل دورانی که زمین سبز و خرم بود، ویرژیل برای خود آواز می‌خواند و خدایان با مردان و دوشیزگان آمیزش می‌کردند.

دشمن

آدم حیله‌گر و پست‌فطرتی که طوری خدمت شما رسیده که تلافی آن درد سر دارد. در ارتش این واژه به مجموعه‌ای از افراد گفته می‌شود که با پست‌ترین انگیزه‌ها در پی ناعادلانه‌ترین هدف‌اند.

* -- *

Procession, n.

A concourse of confirmed idiots, who have neglected to cultivate a sense of ridiculous.

Country, n.

The circumurban region inhabited by the quail, the trout, the deer, and the armed granger. It is a region of romance, where the golden age still lingers, as in the earth's green prime, when Virgil sang and the gods mir:gled with men and maidens.

Enemy, n.

A designing scoundrel who has done you some service which it is inconvenient to repay. In military affairs, a body of men actuated by the basest motives and pursuing the most iniquitous aim.

دغلکاری (= تقلب)
از عوامل مهم موفقیت در تجارت که دانشکده‌های بازرگانی تاکنون به جایگاه رفیع آن در برنامهٔ درسی خود نپرداخته و از سر ضعف فن خطنویسی را جایگزین آن کرده‌اند.

دغلکاری بهترین سیاست است.
عهد جدید: قدیس یهودای اسخریوطی.

دفترچهٔ خاطرات
مجموعه یادداشت‌های روزانهٔ چیزهایی از زندگی که شخص می‌تواند بدون سرخ شدن به خودش نسبت بدهد.

* -- *

Dishonesty, n.
An important element of commercial success, to which the business colleges have not as yet accorded an honourable prominence in the curriculum, but have weakly substituted penmansip.

Dishonesty is the best policy
New Testament: St Judas Iscariot IXL,29

Diary, n.
A daily record of that part of one's life, which he can relate to himself without blushing.

دفترچهٔ راهنما

خوراکی از دروغهای آبدار با چاشنی چند واقعیت آبکی.

دکارتی

منسوب به دکارت: او یکی از فیلسوفان بنام و گویندهٔ این جملهٔ معروف بود: *Cogito ergo sum* (من فکر می‌کنم پس هستم) او به این ترتیب دلش را خوش می‌کرد که حقیقت وجود انسان را اثبات کرده است. اما گفتهٔ یاد شده را می‌توان به طریق زیر تبدیل به احسن کرد: *Cogito Cogito ergo Cogito sum* (من فکر می‌کنم که فکر می‌کنم پس فکر می‌کنم که هستم) و هیچ فیلسوفی بیش از این مقدار به یقین نزدیک نشده است.

دلال حراج

کسی که با چکش اعلام می‌کند که با زبانش جیب کسی را خالی کرده.

* -- *

Prospectus, n.

A dish of hot lies, seasoned with a few cold facts.

Cartesian, adj.

Relating to Descartes, a famous philosopher, author of the celebrated dictum, cogito ergo sum – whereby he was pleased to suppose he demonstrated the reality of human existence. The dictum might be improved, however, thus: *Cogito cogito ergo cogito sum* 'I think that I think, therefore I think that I am'; as close an approach to certainty as any philosopher has yet made.

Auctioneer, n.

The man who proclaims with a hammer that he has picked a pocket with his tongue.

دلخوشی

وقوف به این که آدمی بهتر و در عین حال بدبخت‌تر از خودتان هم وجود دارد.

دلزدگی

دلزدگی، ای خانم محترم، یعنی احساسی که انسان بعد از خوردن غذا نسبت به ظرف آن پیدا می‌کند.

دل و جرئت به خرج دادن

بر بزدلی خود مهر تأیید زدن.

دندانپزشک

شعبده‌بازی که در دهان شما فلزات ریز می‌گذارد و از جیب شما سکه‌های درشت بیرون می‌کشد.

* -- *

Consolation, n.

The knowledge that a better man is more unfortunate than yourself.

Aversion, n.

The feeling that one has for the plate after he has eaten its contents, madam.

Pluck, n.

Acknowledging that you are a coward.

Dentist, n.

A prestidigitator, who puts metal into your mouth and pulls coins out of your pocket.

دو بار

یک بار اضافی.

دوباره، دوباره!

باز هم! جیغ و داد تملق‌آمیزی که تشویق‌کننده [در جایی مثل کنسرت] به کمک آن می‌خواهد بیشتر از پولی که داده از تشویق‌شونده کار بکشد.

دور از انتظار

به دست آوردن چتری که امانت داده‌ایم.

دورگه

آنکه زادهٔ دو نژاد است و شرمنده از هر دو.

* -- *

Twice, adv.

Once too often.

Encore, adv.

(French) Again. An exclamation intended to procure for the exclaimer more than his money's worth by flattering the exclaimee.

Preternatural, adj.

The re-appearance of a borrowed umbrella.

Mulatto, n.

A child of two races, ashamed of both.

دوست

مأمور تجسسی که ما زیر میکروسکوپش به حیات خود ادامه می‌دهیم و او تمام حرکات و سکنات ما را زیر نظر دارد.

دوستی (= رفاقت)

کشتی‌یی که در هوای مساعد برای دونفر جا دارد و در هوای طوفانی فقط برای یک نفر.

دهان

ورودی روح مردان و خروجی دل زنان.

* -- *

Friend, n.

An investigator upon the slide of whose microscope we live, move and have our being.

Friendship, n.

A ship big enough to carry two in fair weather, but only one in foul.

Mouth, n.

In man, the gateway to the soul; in woman, the outlet of the heart.

ده فرمان

یک رشته دستورات که تعدادشان به ده می‌رسد تا هم بتوان از روی فکر و مصلحت از میانشان انتخاب کرد و هم کار انتخاب با زحمت همراه نباشد. صورت تجدیدنظر شدهٔ ده فرمان متناسب با شرایط امروزی از این قرار است:

بت و شکل و شمایل مساز
چون به دست رابرت اینگرسول[5] شکسته خواهد شد.

روزهای یکشنبه[6] کار مکن
برو فوتبال ببین.

به والدینت احترام بگذار
تا کمتر بیمهٔ عمر بپردازی.

* -- *

Decalogue, n.

A series of commandments, ten in number – just enough to permit an intelligent selection for observance, but not enough to embarrass the choice. Following is the revised edition of the Decalogue, calculated for this meridian.

No images nor idols make
For Robert Ingersoll to break.

Work not on Sabbath days at all,
But go to see the teams play ball.

Honour thy parents. That creates
For life insurance lower rates.

نه بکش، نه کسی را به کشتن تشویق کن
چون از عهدهٔ صورتحساب قصابت برنمی‌آیی.

دزدی مکن؛ این راه رقابت
در تجارت نیست. کلاهبرداری کن.

شهادت دروغ مده؛ این کار عوامانه است.
بگو: «مردم این طوری می‌گویند.»

آزمندِ چیزی که با دوز و کلک
به دست نیاورده‌ای مباش.

[جی. چی]

* -- *

Kill not, abet not those who kill;
Thou shalt not pay thy bucher's bill.

Don't steal; thou'lt never thus compete
Successfully in business. Cheat.

Bear not false witness - that is low -
But 'hear 'tis rumoured so and so.'

Covet thou naught that thou hast not
By hook or crook, or somehow, got.

[G.J.]

دیپلماسی

فن و حرفهٔ دروغگویی به خاطر وطن.

ـ هنر وطن‌پرستانهٔ دروغگویی در راه مام میهن.

دیکتاتور

رئیسِ ملت؛ کسی که طاعون استبداد را بیش از آفت هرج و مرج دوست می‌دارد.

دیو

کسی که شرح بی‌رحمیها و ستمکاریهایش در روزنامه‌ها به چاپ می‌رسد. رجوع کنید به: ابلیسِ آدم‌رو.

* -- *

Diplomacy, n.

The art and business of lying for one's country.

-, **n.** The patriotic art of lying for one's country.

Dictator, n.

The chief of a nation that prefers the pestilence of despotism to the plague of anarchy.

Demon, n.

A man whose cruelties are related in the newspapers. See Fiend in Human Shape.

دیوانه

آنکه مبتلا به درجهٔ بالایی از استقلال فکری است و با موازین پندار و گفتار و کردار سازشکاران که از مطالعهٔ رسم و راه خودشان حاصل شده، همنوایی ندارد. آنکه با اکثریت سر سازش ندارد و در یک کلام غیرعادی است. شایان ذکر است کسانی که خود دلیل محکمی بر عاقل بودن خویش ندارند دیگران را دیوانه می‌خوانند. برای مثال: این فرهنگ‌نویسِ بی‌مثال همان قدر به عاقل بودن خود معتقد است که هر یک از ساکنانِ دارالمجانین کرهٔ ارض.

با این حال، تا آنجا که اطلاع دارد وی از قضا بجای اشتغال به امر خطیری که توش و توانش را به خود مجذوب ساخته، چه بسا که مشغول امر دیگری باشد یعنی با کوبیدن به میله‌های پنجرهٔ تیمارستان، خود را به خیل تماشاگران معصوم و شادمان و بی‌خبر از همه جا بجای نُوا وبستر جا بزند.

ذلیل (= خوار و خفیف)

بی‌درآمد؛ بدون مِلک و مستغلات؛ محروم از لباس زیبا.

* -- *

Mad, adj.

Affected with a high degree of intellectual independence; not conforming to standards of thought, speech and action derived by the conformants from study of themselves; at odds with the majority; in short, unusual. It is noteworthy that persons are pronounced mad by officials destitute of evidence that themselves are sane. For illustration, this present (and illustrious) lexicographer is no firmer in the faith of his own sanity than is any inmate of any madhouse in the land; yet for aught he knows to the contrary, instead of the lofty occupation that seems to him to be engaging his powers he may really be beating his hands against the window bars of an asylum and declaring himself Noah Webster, to the innocent delight of many thoughtless spectators.

Abject, adj.

Innocent of income; without estate; devoid of good clothing.

ذوالیمینین
قادر به جیب‌زنی با هر دو دست.

رادیکالیسم
تزریقِ محافظه کاری فردا به امور امروز.

راست‌گرایی
قرار گرفتن در جهت راست، رجوع کنید به: سیاستمدار.
مرا همیشه در جناح راست خواهید دید، قربان، همیشه! چپ بودن در وُسع و امکانِ من نیست!
[ژنرال مک کوم]

راهزن (= یاغی)
شخصی که به زور چیزی را از کسی می‌گیرد که او به نیرنگ از دیگری گرفته.

* -- *

Ambidextrous, adj.
Able to pick a pocket with either hand.

Radicalism, n.
The conservatism of tomorrow injected into the affairs of today.

Dextrality, n.
The state of being on the right side. See Politician.
You will always find me on the right side, sir; always! I cannot afford to get left!
[Gen. McComb.]

Bandit, n.
A person who takes by force from A what A has taken by guile from B.

رأی دادن

مظهر قدرت هر شهروند و وسیله‌ای در دست او برای مفتضح کردن خود و تباه کردن کشورش.

رأی‌گیری

وسیله‌ای ساده که به کمک آن اکثریت، احمقانه بودن مقاومت را برای اقلیت ثابت می‌کند.

رجزخوانی

سخنرانی سیاسی رقیب ما.

رسوایی

وضع فیلسوف. وضع ابله. وضع نامزد انتخاباتی.

* -- *

Vote, n.

The instrument and symbol of a freeman's power to make a fool of himself and wreck of his country.

Ballot, n.

A simple device by which a majority proves to a minority the folly of resistance.

Harangue, n.

A political speech by an opponent.

Disrepute, n.

The condition of a philosopher. The condition of a fool. The condition of a candidate.

رشوه

آنچه به عضو هیأت مقننهٔ کالیفرنیا امکان می‌دهد تا بدون توسل به صرفه‌جویی غیرشرافتمندانه با حقوق دریافتی خود گذران کند.

رصدخانه

جایی که ستاره‌شناسان با حدس و گمان بر حدس و گمانهای پیشینیان خود خط بطلان می‌کشند.

رقیب

شخص پست فطرتی را گویند که خواهان همان چیزی است که ما می‌خواهیم.

رمان

داستان کوتاهِ پُر شاخ و برگ.

* -- *

Bribe, n.

That which enables a member of the Californian legislature to live on his pay without any dishonest economies.

Observatory, n.

A place where astronomers conjecture away the guesses of their predecessors.

Competitor, n.

A scoundrel who desires that which we desire.

Novel, n.

A short story padded.

رنج

حالت روحی ناخوشایندی که بر اثر عملی بر جسم بوجود می‌آید. همچنین منشأ این حالت ممکن است کاملاً ذهنی باشد یعنی بر اثر دیدن خوشی دیگران بوجود آید.

روح (= شبح)

نشانهٔ بیرونی و قابل رؤیت ترس درونی.

روز

(در اصطلاح) یک دورهٔ بیست و چهار ساعته را گویند که بیشتر آن به بطالت می‌گذرد. این دوره به دو بخش تقسیم می‌شود: یکی روز درست و حسابی و دیگری روز ناحسابی که شب نامیده می‌شود. بخش اول مختص گناهان مربوط به معاملات و بده بستان است و بخش دیگر وقف گناهانی از نوع دیگر گو اینکه گاه به گاه این دو فعالیت اجتماعی با هم تداخل می‌کنند.

* -- *

Pain, n.

An uncomfortable frame of mind that may have a physical basis in something that is being done to the body, or may be purely mental, caused by the good fortune of another.

Ghost, n.

The outward and visible sign of an inward fear.

Day, n.

A period of twenty four hours, mostly misspent. This period is divided into two parts, the day proper and the night, or day improper - the former devoted to sins of business, the latter consecrated to the other sort. These two kinds of social activity overlap.

روس

آنکه جسمی قفقازی دارد و روحی مغولی.

روشنفکر

نزدیک‌بین.

روشنگر

کسی که به روشن کردن موضوعی کمک می‌کند، مثل سردبیری که چیزی دربارهٔ آن موضوع نمی‌نویسد.

ریاکار

آنکه از فضائلی دم می‌زند که خود به دیدهٔ احترام بدان نمی‌نگرد و آنکه می‌خواهد چیزی جلوه کند که خود از آن بیزار است.

* -- *

Russian, n.

A person with a Caucasian body and a Mongolian soul.

Intellectual, adj.

Near sighted.

Luminary, n.

One who throws light upon a subject; as an editor by not writing about it.

Hypocrite, n.

One who, professing virtues that he does not respect, secures the advantage of seeming to be what he despises.

ریشخند

پاسخ بیهوده‌ای که ابلهان به گمان خود به تحقیر دانایان می‌دهند.

رئیس جمهوری

رئیس موقتی که رهبران حزبی متشکل از راهزنان سیاسی به قصدِ تقسیم غنایم میان خود انتخاب می‌کنند.[۷]

زبان

موسیقی‌یی که با نوای آن مارهای نگهبانِ گنجِ دیگران را افسون می‌کنیم.

زبان‌باز

دروغگو در مرحلهٔ کرم پروانه.

* -- *

Derision, n.

The ineffectual argument by which a fool imagines he has answered the contempt of the wise.

President, n.

A temporary chief, elected by the leaders of a party of political bandits, for the purpose of dividing the spoils amongst them.

Language, n.

The music with which we charm the serpents guarding another's treasure.

Prevaricator, n.

A liar in the caterpillar state.

زبانِ چارواداری

فحاشیِ رقیب ما.

زبان‌شناس

آن که زبانهای دیگر را بهتر از زبان مادری خود می‌شناسد.

زره

نوعی لباس. این لباس را کسی به تن می‌کند که خیاطش آهنگر باشد.

(پیمان) زناشویی

به طوری که از ریشهٔ لاتین کلمه برمی‌آید، نوعی مجازات کیفری متداول را گویند: زندان با اعمال شاقه و یا به عبارتی به یوغ بسته شدنِ دو نادان به دست کشیش.

* -- *

Billingsgate, n.

The invective of an opponent.

Linguist, n.

A person more learned in the languages of otheres than wise in his own.

Armour, n.

The kind of clothing worn by a man whose tailor is a black-smith.

Conjugal, adj.

(Latin *com,* mutual, and *jugum,* a yoke.) Relating to a popualr kind of penal servitude - the yoking together of two fools by a parson.

زندگی

آب نمکی است روحی که از فسادِ تن جلوگیری می‌کند و ما گرچه هر روز گرفتار دغدغهٔ از دست رفتن آنیم با این حال هنگامی که از دست می‌رود چیزی کم نمی‌شود. بر سر این مسئله که آیا زندگی ارزش زیستن دارد یا خیر تاکنون بحث فراوان شده و این بحثها را بیشتر کسانی دامن زده‌اند که پاسخشان به این سؤال منفی بوده. این اشخاص محترم در دفاع از نظر خویش مطالب بسیار نگاریده و با رعایت تمام موازین بهداشتی سالیان سال از نعمت زندگی برخوردار گردیده و به بحثهای موفقیت‌آمیز خود ادامه داده‌اند.

زندگینامه

احترامِ ادبی آدمی کوچک به شخصی بزرگ.

زن شکار

به مرد آس و پاسی گفته می‌شود که زنی پولدار او را در یک قدمی مرگ به تور می‌اندازد و با وی ازدواج می‌کند.

* -- *

Life, n.

A spiritual pickle preserving the body from decay. We live in daily apprehension of its loss; yet when lost it is not missed. The question, 'Is life worth living?' has been much discussed; particularly by those who think it is not, many of whom have written at length in great support of their view and by careful observance of the laws of health enjoyed for long terms of years the honours of successful controversy.

Biography, n.

The literary tribute that a little man pays to a big one.

Fortune-hunter, n.

A man without wealth, whom a rich woman catches and marries within an inch of his life.

زنگ‌زده
صفتی است برای شمشیر عدالت.

زور
زبانِ نافذِ قدرت.

زیاد کار کردن
عارضهٔ خطرناکی که گریبانگیر آن عده از کارمندان عالیرتبهٔ دولت شده است که می‌خواهند به ماهیگیری بروند.

زیبایی
قدرتی که زنان برای افسون کردن عشاق و ترساندن شوهرانشان به کار می‌گیرند.

* -- *

Rusty, adj.
The Sword of Justice.

Compulsion, n.
The eloquence of power.

Overwork, n.
A dangerous disorder affecting high public functionaries who want to go fishing.

Beauty, n.
The power by which a woman charms a lover and terrifies a husband.

زیرپوش زنانه

معنای این واژه بر نگارنده آشکار نیست.

ژیگول (= قرتی)

شخصی که بی‌نظیر بودن افکارش را ناشی از شایستگی‌های ذاتی خود می‌داند و عجیب و غریب بودن خود را با لباسهایش به رخ می‌کشد.

ژیمناست

مردی که مغزش را صرف عضلاتش می‌کند. واژهٔ ژیمناست به (gymnast) از ریشهٔ یونانی gumnas به معنی برهنه گرفته شده است از آن جهت که در یونان قدیم تمام تمرینات ورزشی را به همین وضع حیرت‌انگیز انجام می‌داده‌اند؛ اما اعضای محترم کمیتهٔ المپیک با توجه به وضع هوا و ملاحظهٔ خانمهایی که به تماشای نمایشهای ورزشکاران می‌آیند راهی میانه در پیش گرفتند. از همین روست که ژیمناستها امروزه با زیرپوش و تنبان به میدان می‌آیند.

* -- *

Chemise, n.

Don't know what it means.

Dandy, n.

One who professes a singularity of opinion with regard to his own merits, accentuating his eccentricity with his clothes.

Gymnast, n.

A man who puts his brains into his muscles. The word is from the Greek *gumnas*, naked, all the atheletics exercises of the Greeks being performed in that shocking condition; but members of the Olympic Club make a compromise between the requirements of the climate and those of the ladies who attend their exhibitions. They wear their *pyjamas.*

سازش‌ناپذیر

(کسی که) با کمتر از یک مبلغ هنگفت راضی نمی‌شود.

ساعت

دستگاهی که برای تقویت روحیهٔ انسان ارزش فراوان دارد، زیرا با یادآوری این که وقت زیادی برایش باقی مانده است نگرانی‌اش را نسبت به آینده تسکین می‌دهد.

سال

دوره‌ای است از زمان متشکل از ۳۶۵ ناکامی.

سانسورچی

در برخی از حکومتها به مأموری گویند که وظیفه‌اش راه بستن بر آثار نبوغ‌آمیز است. در میان رومیان مأمورسانسور مفتش در اخلاقیات مردم بود حال آنکه در جوامع امروزی اخلاقیات مردم هیچ تفتیشی را برنمی‌تابد.

* -- *

Implacable, adj.

Not to be appeased without a large sum of money.

Clock, n.

A machine of great moral value to man, allaying his concern for the future by reminding him what a lot of time remains to him.

Year, n.

A period of three hundred and sixty-five disappointments.

Censor, n.

An officer of certain governments, employed to suppress the works of genius. Among the Romans the censor was an inspector of public morals, but the public morals of modern nations will not bear inspection.

سایه
آنچه از عدالت در سانفرانسیسکو باقی مانده.

سبّابه (= انگشت اشاره، انگشت دشنام)
انگشتی که معمولاً برای اشاره به دو مجرم مورد استفاده قرار می‌گیرد.

سپرده
اعانه‌ای که برای سرپا نگه داشتن بانکها داده می‌شود.

ستایش
احترام گذاشتن به دستاوردهایی که تاحدی شبیه دستاوردهای خودِ ماست اما هرگز به پای آنها نمی‌رسد.

* -- *

Shadow, n.
What is left of Justice in San Francisco.

Forefinger, n.
The finger commonly used in pointing out two male-factors.

Deposit, n.
A charitable contribution to the support of a bank.

Commendation, n.
The tribute that we pay to achievements that resemble, but do not equal, our own.

ستودن

احترام گذاشتن به طمع منفعت.

ستودنی

تواناییهای من که متمایز از تواناییهای شماست.

سخت‌افزار

وجدان زنان.

سخنران (= ناطق)

آنکه دستش در جیبتان، زبانش در گوشتان و اعتمادش به صبر و تحملتان است.

* -- *

Adore,v.t.

To venerate expectantly.

Admirability, n.

My kind of ability, as distinguished from your kind of ability.

Hardware, n.

Women's consciences.

Lecturer, n.

One with his hand in your pocket, his tongue in your ear and his faith in your patience.

سخنوری (= زبان‌آوری، بلاغت)
شیوهٔ متقاعد کردن ابلهان که طبق معمول با هنرنمایی مرد کوتاه قد و کله تاسی انجام می‌گیرد که با بخش قابل رؤیت هیکل خود کنار یک لیوان آب ایستاده و ادا و اطوار در می‌آورد.
ـ فنی که با کمک زبان به ابلهان می‌قبولاند که آنچه سفید می‌بینیم سفید است. نیز استعدادی که می‌تواند هر رنگ دیگری را سفید جلوه دهد.

سر
جزئی از پیکر انسان که ظاهراً مسؤولیت تمام اجزای دیگر را بر عهده دارد. در بعضی کشورها جدا کردن آن مرسوم است و بسیارند کسانی که در این فن مهارت و خبرگی فراوان تحصیل کرده‌اند.[۸]

* -- *

Eloquence, n.
A method of convincing fools. The art is commonly presented under the visible aspect of a bald-headed little man gesticulating above a glass of water.
-, **n.** The art of orally persuading fools that white is the colour that it appears to be. It includes the gift of making any colour appear white.

Head, n.
That portion of the human body which is supposed to be responsible for all the others. It is customary in some countries to remove it, and many have acquired great skill and proficiency in the art.

سراسقف

رئیس کلیسا، بویژه کلیسای دولتی‌یی که با کمکهای اجباری سرپاست. سراسقف انگلستان اسقف اعظم کانتربری است. او موجود نازنینی است که تا زنده است در کاخ لامبِت سکونت دارد و وقتی مرده است در کلیسای وست مینستر. معمولاً هم مرده است.

سرای سعادت

سرزمینی شاد و رویایی که انسانهای باستانی ساده‌لوحانه خیال می‌کردند ارواح نیکان در آنجا سکونت دارند. خوشبختانه مسیحیان اولیه این افسانهٔ مسخره و شیطنت‌آمیز را از صفحهٔ روزگار پاک کردند ـ روحشان در اعلاعلیّین قرین شادی باد!

* -- *

Primate, n.

The head of a church, especially a state church supported by involuntary contributions. The Primate of England is the Archbishop of Canterbury, an amiable old gentleman, who occupies Lambeth Palace when living and Westminster Abbey when dead. He is commonly dead.

Elysium, n.

An imaginary delightful country which the ancients foolishly believed to be inhabited by the spirits of the good. This ridiculous and mischievous fable was swept off the face of the earth by the early Christians - may their souls be happy in Heaven!

سربازخانه (= پادگان)
ساختمانی که در آنجا سربازان بخشی از چیزهایی را مصرف می‌کنند که باید به حکم وظیفه دیگران را از آن محروم کنند.

سرجوخه
مردی که پایین‌ترین پلهٔ مدارج نظامی را از آن خود کرده است.

سرخ شدن
یکی از ترفندهایی که سابق بر این بسیار مورد علاقهٔ خانمها بوده و امروزه از مد افتاده.

سردوشی
نشان زینتی که یک افسر به کمک آن از دشمن خود یا به عبارت دیگر از افسر پایین‌تر از خود متمایز می‌شود و با مرگ خود موجب ارتقاء وی می‌گردد.

* -- *

Barrack, n.
A house in which soldiers enjoy a portion of that of which it is their business to deprive others.

Corporal, n.
A man who occupies the lowest rung of the military ladder.

Blushing, n.
A trick formerly in great favour with women, but now fallen into disuse as a lost art.

Epaulet, n.
An ornamented badge, serving to distinguish a military officer from the enemy - that is to say, from the officer of lower rank to whom his death would give promotion.

سرسپاری

سرسپردگی و وظیفه‌شناسی مالیات‌گیرنده نسبت به مالیات‌دهنده. عکس قضیه صادق نیست.

سرسپردگی

نوعی خفیف از اختلال روحی که دارای علت‌های گوناگون است؛ مثلاً در عشق به دلیل غلیان خون و در مذهب بر اثر سوءهاضمهٔ مزمن پدید می‌آید.

سرقت ادبی

همسانی یا توارِدِ ادبی که آغاز آن مایه آبروریزی است و فرجام آن مایهٔ احترام.

سرگرمی

هر نوع کار تفریحی که تا وقتی به حد مرگ دلزده نشده‌اید حاضر نیستید از آن دست بردارید.

* -- *

Allegiance, n.

The traditional bond of duty between the taxer and taxee. It is not reversible.

Devotion, n.

A mild type of mental aberration variously produced; in love, by a surplus of blood; in religion, by chronic dyspepsia.

Plagiarism, n.

A literary coincidence compounded of a discreditable priority and an honourable subsequence.

Entertainment, n.

Any kind of amusement whose inroads stop short of death by dejection.

سرگین‌غلتان
سوسک مقدس مصریهای باستان که به گمان آنها نماد عمر جاودانه بود و قداست آن از اینجا سرچشمه می‌گرفت.

سرنوشت
نیرویی که گویا گردش امور در دست اوست و اغلب ورد زبان خطاکارانی است که سعی در توجیه خطاهای خود دارند.
جواز خودکامگان برای جنایت کردن و بهانهٔ ابلهان برای شکست خوردن.

سرنیزه
ابزاری برای ترکاندن حباب تکبر ملت.

* -- *

Scarabaeus, n.
The sacred beetle of the ancient Egyptians, allied to our familiar 'tumble-bug'. It was supposed to symbolise immortality, the fact that God knew why giving it its peculiar sanctity.

Destiny, n.
A force alleged to control affairs, principally quoted by erring human beings to excuse their failures.
- A tyrant's authority for crime and a fool's excuse for failure.

Bayonet, n.
An instrument for pricking the bubble of a nation's conceit.

سروصدا

بوی گندی که در گوش می‌پیچد. موسیقی غیرخودی. محصول عمده و نشانهٔ بارز تمدن.

سرهنگ

خوش‌پوش‌ترین فردِ هنگ.

سُس

یگانه نشانهٔ خدشه‌ناپذیر تمدن و روشن‌اندیشی. ملتی که سُس ندارد یک هزار شرارت دارد اما ملتی که یک سُس دارد فقط نهصد و نود و نه شرارت دارد. به ازای اختراع و مقبول افتادن هر سُس خداوند یک گناه آن قوم را نادیده می‌گیرد و می‌آمرزد.

* -- *

Noise, n.

A stench in the ear. Undomisticated music. The chief product and authenticating sign of civilisation.

Colonel, n.

The most gorgeously apparelled man of a regiment.

Suace, n.

The one infallible sign of civilisation and enlightenment. A people with no sauces has one thousand vices; a people with one sauce has only nine hundred and nintey-nine. For every sauce invented and accepted a vice is renounced and forgiven.

سست اراده

ضعیف، ناتوان؛ در تیررس فریب، مثل زنی که تصمیم به ارتکاب گناه گرفته است.

سفسطه

روش مجادلهٔ طرف مقابل ما که بدلیل بی‌صداقتی و فریبکاری آشکار از روش ما متفاوت است. این شیوه را سوفسطاییان قدیم به کار می‌گرفتند که فرقه‌ای از فلاسفهٔ یونان قدیم بودند. آنها کار خود را با تعلیم حکمت و خرد، علم و هنر و در یک کلام همهٔ چیزهایی که آدمها باید بدانند، آغاز کردند اما نهایتاً در مِه مجادله و لفاظی گم شدند.

سفیر

نمایندهٔ عالی‌رتبهٔ دولت در یک کشور خارجی که مسؤولیت انجام دادن سفارشهای زنش را برعهده دارد.

* -- *

Frail, adj.

Infirm; liable to betrayal, as a woman who has made up her mind to sin.

Sopistry, n.

The controversial method of an opponent, distinguished from one's own by superior insincerity and fooling. This method is that of the later Sophists, a Grecian sect of philosophers who began by teaching wisdom, prudence, science, art and, in brief, whatever men ought to know, but lost themselves in a maze of quibbles and a fog of words.

Ambassador, n.

A minister of high rank maintained by one government at the capital of another to execute the will of his wife.

سگ ولگرد
پایین‌ترین درجه در سلسله مراتب سگان.

سلمانی (= آرایشگر)
(از ریشهٔ *barbarus* لاتین به معنای وحشی و *barba* به معنی ریش) یکی از وحوش: لطافتی که او (با تیغ) به چهرهٔ شما می‌بخشد در قیاس با عذابی که از حرفهایش می‌کشید هیچ است.

سناتور
پیشنهاددهندهٔ موفق در حراجی آرا.

* -- *

Cur, n.
The lowest rank in the hierarchy of dogs.

Barber, n.
(Latin *barbarus*, savage. from *barba*, the beard.) A savage whose laceration of your cheek is unobserved in the superior torment of his conversation.

Senator, n.
The fortunate bidder in an auction of votes.

سنگ چخماق

ماده‌ای متداول برای ساختن قلب. ترکیب این ماده به قرار زیر است:
۹۸ درصد سیلیس، ۰/۲۵ درصد اکسید آهن، ۰/۲۵ درصد آلومینیوم و ۱/۵ درصد آب. وقتی قلب سردبیران روزنامه‌ها ساخته می‌شود آب کم می‌ریزند اما هنگام ساختن قلب وکلا و حقوقدانان آب زیادی ریخته می‌شود ـ که آن هم بعداً یخ می‌بندد.

سنگسار کردن

سرزنش کردن با سنگ.

سواره‌نظام

سربازی که سرعتِ جنگ و گریز را به طرز ماهرانه‌ای با هم تلفیق می‌کند. او پای پیاده پیش می‌تازد و سواره می‌گریزد.

* -- *

Flint, n.

A substance much in use as a material for hearts. Its composition is silica, 98.00; oxide of iron, 0.25; alumina, 0.25; water, 1.50. When an editor's heart is made, the water is commonly left out; in a lawyer's more water is added - and frozen.

Labidate, v.t.

To rebuke with stones.

Dragoon, n.

A soldier who combines dash and steadiness in so equal measure that he makes his advances on foot and his retreats on horesback.

سودآور

عمده دزدی و خرده‌فروشی.

سوءاستفاده

هدف غایی هر مناظره. سوءاستفاده از قدرت یعنی اِعمال زور به شیوه‌ای که برای ما ناخوشایند است.

سیاست

یکی از راههای امرار معاش که پست‌ترین اقشار مجرمانِ ما بدان مشغول‌اند.

سیب

میوه‌ای که نخستین آدم به سبب خوردن آن به حق از بهشت رانده شد. سیبهای اولیه سیب جنگلی بوده‌اند. به راستی بر کسی که سیب جنگلی خورده چه نامی می‌توان گذاشت؟!

* -- *

Remunerative, adj.

Stealing goods at wholesale and selling them at retail.

Abuse, n.

The goal of debate. Abuse of power is the exercise of authority in a manner unpleasant to ourselves.

Politics, n.pl.

A means of livelihood affected by the more degraded portion of our criminal classes.

Apple, n.

A fruit, for eating which the first man was justly turned out of Paradise. For, the first apple being a crab-apple, the first man was idiot for eating it.

سیب آدم

برآمدگی‌یی است که طبیعت هوشمندانه بر گلوی آدم نهاده تا طناب درست سرجایش بیفتد.

سیرک

جایی که به اسبان و تاتوها و فیلها اجازه می‌دهند دلقک‌بازیهای مردان و زنان و کودکان را تماشا کنند.

شام صرف کردن

آهسته آهسته چیز خوب خوردن در کنار همنشین خوب. فرق شام صرف کردن با شام خوردن خشک و خالی این است که در مورد اول، ذائقه و شکمِ آدم از دستهایش نمی‌پرسد: «اینها چیست که به خورد ما می‌دهی؟»

* -- *

Adam's apple, n.

A protuberance in the throat of man, thoughtfully provided by Nature to keep the rope in place.

Circus, n.

A place where horses, ponies and elephants are permitted to see men, women and children acting the fool.

Dine, v.i.

To eat good dinner in good company, and eat it slow. In dining, as distinguished from mere feeding, the palate and stomach never ask the hand, 'What are you giving us?'

شاه (= سلطان)

شخص مذکری که در آمریکا به وی لقب «تاجدار» داده‌اند حال آنکه هیچگاه نه تاجی به سر دارد و نه سری که پشیزی بیرزد.

شاهزاده

آقای جوانی که در داستانهای عاشقانه تمام عشق و محبتش را به پای دختری روستایی می‌ریزد و در زندگی واقعی نثار زنان دوستان و آشنایانش می‌کند.

شایستگی

برازنده بودن برای عنوانی که شخص دیگری کسب کرده است.

شایعه

دروغگو.

ـ سلاح مورد علاقه تروركنندگان شخصيت.

* -- *

King, n.

A male person commonly known in America as a 'crowned head', although he never wears a crown and has usually no head to speak of.

Prince, n.

A young gentleman who, in romance, bestows his affections on a peasant girl, and in real life, on his friends' wives.

Deserve, n.

The quality of being entitled to what somebody else obtains.

Rumour, n.

A liar.

-, **n.** A favourite weapon of the assassins of the character.

شبنم

عرق زمین یا عرق شب که برای تغذیهٔ گیاه ظریفِ قره‌قاط و روح حسرت‌زدهٔ شعرا ساخته شده است. استادان اعتدال‌گرای ایرلندی با قاطی کردن آن با شیر بز و ویسکی معجونی می‌سازند که خود بر اثر آن گاهی قاطی می‌کنند.

شجاعت

معجونی است ویژهٔ سربازان که تشکیل شده است از مقداری خودپسندی و قدری احساس وظیفه و کمی امیدواری از نوع امیدواری قماربازها.

شرکتِ با مسؤولیتِ محدود

تشکیلاتی هوشمندانه که در آن فرد بی آنکه مسؤولیتی متوجه او باشد به منفعت دست می‌یابد.

* --- *

Dew, n.

A terrestrial perspiration or night sweat invented to nourish the tender huckleberry and yearning poet. Slightly dashed with goat's milk and whisky, it is an article much affected by Hibernian temperance lecturers, who are sometimes affected by it, in return.

Valour, n.

A soldierly coumpound of vanity, duty and the gambler's hope.

Corporation, n.

An ingenious device for obtaining individual profit without individual responsibility.

شرم‌آور

رفتار مرسوم و همیشگیِ رقیب ما.

شرم و حیا

نوعی بی‌میلی که پیش از این خانمها به آن تظاهر می‌کردند اما امروزه «عیب» شمرده می‌شود.

شریکِ جرم

شریکِ تجارت.

ــ با خبر از جنایت فردی دیگر و همدست وی، مثل وکیلی که با علم به جنایت یک جانی از او دفاع می‌کند. این نظر دربارهٔ وکیل، مورد قبول آقایان وکلا قرار نگرفته زیرا تاکنون وجهی بابت آن به ایشان پیشنهاد نشده است.

* -- *

Discreditable, adj.

In the characteristic and customary manner of a rival.

Coyness, n.

A species of reluctance formerly affected by young women but now abandoned as 'bad form'.

Accomplice, n.

Your partner in business.

-, **n.** One associated with another in a crime, having guilty knowledge and complicity, as an attorney who defends a criminal, knowing him guilty. This view of the attorney's position in the matter has not hitherto commanded the assent of attorneys, no one having offered them a fee for assenting.

شعر

یکی از اشکال بیان که ویژهٔ سرزمین مجلات است.

شعر سپید

شعر بدون وزن و قافیه ـ شعری که سرودنِ قابل قبولِ آن از همه انواع دیگر دشوارتر است؛ از همین رو این نوع شعر بیش از همه مورد استقبال کسانی قرار می‌گیرد که از سرودن هر نوع شعر قابل قبولی عاجزند.

شکمباره

شخصی که از آفتهای اعتدال به سوءهاضمه پناه می‌برد.

شکیبایی

بی‌اعتنایی بزرگوارانه در برابر صاحبخانه وقتی اعلام می‌کند خانه‌اش را به کسی اجاره داده که حاضر است اجاره پرداخت کند.

* -- *

Poetry, n.

A form of expression peculiar to the Land of the Magazines.

Blank verse, n.

Unrhymed iambic pentameters - the most difficult kind of English verse to write acceptably; a kind, therefore, much affected by those who cannot acceptably write any kind.

Glutton, n.

A person who escapes the evils of a moderation by committing dyspepsia.

Abide, v.i.

To treat with merited indifference the landlord's notification that he has let his house to a party willing to pay.

شگفت
آنچه به فهم درنیاید.

شمپانزه
نوعی بچه مزلّف که در آفریقا پرورش می‌یابد.

شوخ‌طبعی
نمکی که طنزنویسان آمریکایی با استفاده نکردن از آن، به پخت و پز فکری خود گند می‌زنند.

شورشی
آنکه هوادار حکومت جابرانهٔ جدیدی است و هنوز موفق به تشکیل آن نشده است.

* -- *

Marvellous, adj.
Not understood.

Chimpanzee, n.
A species of pansy cultivated in Africa.

Wit, n.
The salt with which the American humorist spoils his intellectual cookery by leaving it out.

Rebel, n.
A proponent of a new misrule who has failed to establish it.

شور و حرارت

نوعی اختلال عصبی که دامنگیر جوانهای نپخته می‌شود. احساسی تند که از سر طرف قبل از ولو شدن می‌پرد.

شوهر

آنکه به جرم خوردن غذا محکوم به شستن ظرفهاست.

شوی مرده

شخص ترحم‌برانگیزی که مسیحیان جهان متفقاً با شوخ‌طبعی از کنارش می‌گذرند در حالی که یکی از برجسته‌ترین صفات عیسی مسیح نظر لطف وی به بیوه‌زنان بوده است.

شیادی (= حقه‌بازی)

جانمایهٔ تجارت، ... طعمهٔ معاشقه، و پایه و اساس قدرت سیاسی.

* -- *

Zeal, n.

A certain nervous disorder afflicting the young and inexperienced. A passion that goeth before a sprawl.

Husband, n.

One who, having dined. is charged with the care of plates.

Widow, n.

A pathetic figure that the Christian world has agreed to take humorously, although Christ's tenderness towards widows was one of the most marked features of his character.

Fraud, n.

The life of commerce, the soul of religion, the bait of courtship and basis of political power.

شیردال (=گریفون)
حیوانی با تن و پای جانور و سر و بال پرنده. این حیوان نیز مانند قاطر مدیونِ
خالق نیست. چون محصول تبانی شیر و عقاب است.

شیرینی
ترکیبی از گلوکز، آرد و مرگ زودرس.

شیطان
خالق همهٔ غمها و بدبختیهای ما و مالک همهٔ چیزهای خوب زندگی. شیطان را قادر
متعال آفرید و یک زن پای او را به دنیای ما باز کرد.

حوا در برابر میز محاکمه ایستاد
و طلب بخشایش کرد.

* -- *

Griffin, n.
An animal having the body and legs of a beast and wings of a bird. Like the mule, the griffin owed nothing to the Creator: It was the result of an entangling alliance between the eagle and the lion.

Candy, n.
A confection composed of terra alba, glucose, flour and premature death.

Devil, n.
The author of all our woes and proprietor of all the good things of this world. He was made by the Almighty, but brought into the world by a woman.

When Eve stood at the judgement seat,
And argued for salvation,

به پای یهوه افتاد و التماس‌کنان گفت:
باری، اگر شیطان ما را به خوردن سیب وسوسه کرد
او را که آفرید؟

ارباب عالم چهره درهم کشید و فرمود:
« مغالطه نکن، زن. خوردن سیب
گناهی بود که تو با هوا و هوس مرتکب شدی.
وانگهی شیطان را من در فضا رها کردم
اما تو پایش را به زمین باز کردی.

[اِلا ویلر]

* -- *

She pleaded at Jehovah's feet,
In sad extenuation,
That Satan, who had made them eat,
was of His own creation.

'Not so,' and frowned the Master's face
'That apple 'twas a sin to
Indulge in, with no saving grace
Atone! You can't begin to.
I merely turned him loose in space,
The world, *you* brought him into.'

[Ella Wheeler]

شیطان‌پرستی

حالت بیماری که با شور و شوق تمام گمان می‌کند رفتار او تحت فرمان شیطان قرار دارد و لذا از هر کاری احساس غرور می‌کند.

صبح

پایان شب سیه و سپیده‌دم افسردگی و دلتنگی.

صبوری

یکی از اشکال فرعی نومیدی که در لفاف فضیلت پیچیده شده.

صلاحیت داشتن

پسرخالهٔ خیاط رئیس جمهور بودن.

* -- *

Demonomania, n.

A condition of mind in which the patient fondly imagines himself acting under the authority of the devil, and is just too proud for anything.

Morning, n.

The end of night and dawn of dejection.

Patience, n.

A minor form of despair, disguised as a virtue.

Qualification, n.

Being a cousin of the President's tailor.

صلح

در امور بین المللی دوره‌ای از دوز و کلک را گویند که بین دو جنگ واقع شده.

صومعه

استراحتگاه زنانی که دوست دارند گوشه‌ای بنشینند و با خیال آسوده دربارهٔ مفاسد تنبلی و بی‌کاری فکر کنند.

ضبط صوت

اسباب‌بازی آزارنده‌ای که به سر و صداهای مرده جان می‌بخشد.

ضرب‌المثل

دانش آبکی.

* -- *

Peace, n.

In international affairs, a period of cheating between two periods of fighting.

Convent, n.

A place of retirement for women who wish for leisure to meditate upon the vice of idleness.

Phonograph, n.

An irritating toy that restores life to dead noises.

Aphorism, n.

Predigested wisdom.

ضیافت

جشن، مراسمی دینی که در آن افراد ضمن سورچرانی معمولاً تا خرخره می‌خورند و می‌نوشند تا یاد شخص مقدسی را که در امساک شهرهٔ آفاق بوده گرامی دارند.

طالع‌بینی

علمی که ابلهان به کمک آن ستارگان را می‌بینند. برخی از آن رو که طالع‌بینی را پیش‌درآمد ستاره‌شناسی می‌دانند برای آن ارزش بسیار قائلند.

طرز رفتار

از جمله اختراعات شیطان برای هدایت پیروان خود به جمعِ از ما بهتران.

* -- *

Feast, n.

A festival. A religious celebration usually signalised by gluttony and drukenness frequently in honour of some holy person distinguished for abstemiousness.

Astrology, n.

The science of making the dupe see stars. Astrology is by some held in high respect as the precursor of astronomy.

Deportment, n.

An invention of the devil, to assist his followers into good society.

طعمه

معجونی که قلاب را لذیذتر می‌کند. بهترین نوع آن زیبایی است.

طفره رفتن (= دو پهلو حرف زدن)

به دوستی که از زیبایی دخترش می‌پرسد گفتن این که: « چشم‌های قشنگی دارد! »

طلا

فلزی به رنگ زرد که ارزش هنگفت آن بیشتر از آنجاست که در انواع و اقسام دزدی یا به عبارت رایجتر در تجارت از آن استفاده می‌شود.

* --- *

Bait, n.

A preparation that renders the hook more palatable. The best kind is beauty.

Prevaricate, v.

To say that, 'she has expressive eyes', when a friend asks if you think his girl is handsome.

Gold, n.

A yellow metal greatly prized for its convenience in the various kinds of robbery known as trade.

طلاق

از سرگیری روابط دیپلماتیک و تصحیح حد و مرزها.
ـ صدای شیپور برای جدا کردن طرفین مخاصمه و واداشتن آنان به جنگ از فاصلهٔ دور.

طناب

وسیله‌ای قدیمی که به آدمکشها یادآوری می‌کند که آنها نیز مردنی‌اند. این وسیله به دور گردن پیچیده می‌شود و تمام عمر در همان حال باقی می‌ماند. بعدها جای این وسیله را یک دستگاه پیچیدهٔ برقی گرفت که دور قسمت دیگری از بدن می‌بندند و این نیز به سرعت جای خود را به وسیله‌ای دیگر به نام موعظه می‌دهد.

* -- *

Divorce, n.

A resumption of diplomatic relations and rectification of boundaries.
-, **n.** A bugle blast that separates the combatants and makes them fight at long range.

Rope, n.

An obsolescent appliance for reminding assassins that they too are mortal. It is put about the neck and remains in place one's whole life long. It has been largely superseded by a more complex electrical device worn upon another part of the person; and this is rapidly giving place to an apparatus known as the preachment.

طنز

ر.ک. واسپ.

– یکی از انواع فراموش شدهٔ ادبی که نویسنده در آن خطاها و حماقتهای دشمنان خود را با لطافتی خام وصف می‌کند. طنز در این کشور همواره سست و کجدار مریز بوده زیرا روح طنز بذله‌گویی است که کمیتمان در آن لنگ است و ما آن را با شوخ‌طبعی اشتباه می‌گیریم. شوخ‌طبعی ما نیز مثل شوخ‌طبعی در هر جای دیگر با مدارا و همدردی همراه است. از این گذشته، اگرچه پروردگار متعال تا دلتان بخواهد به جماعت آمریکایی شرارت و حماقت عطا کرده، با این حال معلوم نیست این صفات زشت شمرده شوند. دلیلش هم اینکه طنزپرداز را عموماً آدم رذل و بدعنقی می‌دانند و وقتی فریاد دادخواهی هر یک ازقربانیانش بلند می‌شود ملت یکپارچه به کمک قربانی می‌شتابد.

* -- *

Satier, n.

See Wasp.

-, **n.** An obsolete kind of literary composition in which the vices and follies of the author's enemies were expounded with imperfect tenderness. In this country satire never had more than a sickly and uncertain existence, for the soul of it is wit, wherein we are dolefully deficient, the humour that we mistake for it, like all humour, being tolerant and sympathetic. Moreover, although Americans are 'endowed by their Creator' with abundant vice and folly, it is not generally known that these are reprehensible qualities, wherefore the satirist is popularly regarded as a sour-spirited knave, and his every victim's outcry for co-defendants evokes a national assent.

طوفان نوح

نخستین تجربهٔ قابل توجه در غسل تعمید که بر اثر آن گناهان (به همراه گناهکارانِ) عالم از صفحهٔ روزگار پاک شد.

ظرافت

ویسکی را با لیوان شامپانی نوشیدن.

عادت

غل و زنجیرِ آزادگان.

عاشقانه

کلامی که از زمزمه کردن آن تا بناگوش سرخ می‌شویم.

* -- *

Deluge, n.

A notable first experiment in baptism which washed away the sins (and sinners) of the world.

Refinement, n.

Drinking whiskey out of champagne glass.

Habit, n.

A shackle for the free.

Amatory, adj.

We should blush to murmur it.

عاقبت‌نیندیشی

ـ عادت زشت لذت بردن از چیزهایی که چه بسا فردا در اختیار ما نباشد.
ـ از عایدی فردا خرج امروز کردن.

عامهٔ مردم

عاملی که در مسائل قانونگذاری چندان به حساب نمی‌آید.

عدالت

کالایی که دولت کم و بیش با غل و غش به شهروندان می‌فروشد تا از این راه پاداش وفاداری، پرداخت مالیات و خدمتشان را داده باشد.

عذاب وجدان

پشیمانی آدمِ خطاکاری که به تعبیر کتاب مقدس کار دست خودش داده است.

* -- *

Improvidence, n.

The vice of enjoying today what we may not have tomorrow.
-, **n.** Provision for the needs of today from the revenues of tomorrow.

Public, n.

The negligible factor in problems of legislation.

Justice, n.

A commodity which in a more or less adulterated condition the State sells to the citizen as a reward for his allegiance, taxes and personal service.

Compunction, n.

(Latin *com*, against, and *punctum*, a point.) The remorse of an offender who has 'kicked against the pricks', as the Scripture hath it.

عذرخواهی
زمینه‌چینی برای خلافِ بعدی.

عرفان (= حکمت اشراق)
یکی از مذاهب کهن که همهٔ یقینهای دین و تمام ابهاماتِ علم را یکجا در خود گرد آورده است.

عروس
زنی با چشم‌انداز زیبای خوشبختی در پشت سر.

عروسی
مراسمی که طی آن قرار می‌شود دو نفر به یکی تبدیل شوند و یکی به هیچ چیز تا هیچ چیز قابل تحمل نباشد.

* -- *

Apologise, v.i.
To lay the foundation for a future offence.

Theosophy, n.
An ancient faith having all the certitude of religion and all the mystery of science.

Bride, n.
A woman with a fine prospect of happiness behind her.

Wedding, n.
A ceremony at which two persons undertake to become one, one undertakes to become nothing and nothing undertakes to become supportable.

عزب

مردی که زنان او را هنوز سبک و سنگین می‌کنند.

عشق

ارزش نهادن ابلهانهٔ یک شخص به شخص دیگر قبل از آنکه از ارزش خود اطلاعی داشته باشد.

ـ نوعی جنون موقت که با داروی ازدواج یا دور نگاه داشتن بیمار از عواملی که موجب این اختلال شده قابل درمان است. این بیماری مانند پوسیدگی دندان و بسیاری عوارض مشابه دیگر تنها میان نژادهای متمدن که در محیط غیرطبیعی زندگی می‌کنند شیوع دارد و اقوام وحشی که هوای تازه تنفس می‌کنند و غذای سالم و ساده می‌خورند از اثرات زیانبار آن مصون‌اند. بیماری مزبور گاه کشنده است هر چند بیشتر برای طبیبِ درد کشنده است تا برای بیمارش.

* -- *

Bachelor, n.

A man whom women are still sampling.

Love, n.

The folly of thinking much of another before one knows anything of oneself.

-, **n.** A temporary insanity curable by marriage or by removal of the patient from the influences under which he incurred the disorder. This disease like caries and many other ailments, is prevalent among civilized races living under artifical conditions; barbarous nations breathing pure air and eating simple food enjoy immunity from its ravages. It is sometimes fatal, but more frequently to the physician than to the patient.

عشوه‌گر

دختری خودپسند و احمق و نادان که بعد از مزه‌مزه کردن خودش شخص دیگری را بر خود ترجیح می‌دهد.

عصای تشریفاتی (= عصای قدرت)

چماقی است نمایشگر قدرت. شکل آن که به گرزی سنگین شباهت دارد نقش و کاربرد آن را در اقناع مخالفان نشان می‌دهد.

عصبانی کردن

پدرِ کسی را سیاستمدار نامیدن.

عضو انجمن شهر

مجرم زیرکی که سرقتهای مخفیانه‌اش را با تظاهر به دله‌دزدیهای علنی پنهان می‌کند.

* -- *

Coquette, n.

A vain, foolish and stupid girl who after a pretty thorough sampling of oneself prefers another.

Mace, n.

A staff of office signifying authority. Its form, that of a heavy club, indicates its original purpose and use in dissuading from dissent.

Provocation, n.

Telling a man his father was a politician.

Alderman, n.

An ingenious criminal who covers his secret thieving with a pretence of open marauding.

عفو
ترفندی برای خنثی کردن حالت دفاعی خطاکار تا در حین ارتکاب خطای بعدی مچش را بگیریم.

عفو عمومی
بخشش دولت در حق مجرمینی که مجازاتشان فوق‌العاده سنگین تمام می‌شود.

عقلایی
آنچه عاری از اوهام باشد جز توهّمِ مشاهده، تجربه و تفکر.

عکس
تصویر دو بعدی چیزی که سه بعدی‌اش حوصلهٔ آدم را سر می‌برد.

* -- *

Forgiveness, n.
A stratagem to throw an offender off his guard and catch him red-handed in his next offence.

Amnesty, n.
The state's magnanimity to those offenders whom it would be too expensive to punish.

Rational, adj.
Devoid of all delusions save those of observation, experience and reflection.

Picture, n.
A representation in two dimensions of something wearisome in three.

عمر دراز

طولانی شدن غیرعادی ترس از مرگ.

عموماً

معمولاً، طبق عادت. مثال: مردها عموماً دروغگویند و زنان عموماً بی‌وفا.

عوام‌فریب

رقیب سیاسی.

عیاش

آنکه با چنان شور و شوقی سر در پیِ لذت گذاشته که بدبختانه از آن سبقت گرفته.

* -- *

Longevity, n.

Uncommon extension of the fear of death.

Generally, adv.

Usually, ordinarily, as, Men generally lie, A woman is generally treacherous, etc.

Demagogue, n.

A political opponent.

Dabauchee, n.

One who has so earnestly pursued pleasure that he has had the misfortune to overtake it.

غارت کردن

برداشت کردن بدون داشتن موجودی. چپاول کردن. دارایی شخص دیگری را بدون تشریفات قانونی از آن خود کردن. ثروت الف را از چنگ ب درآوردن و حسرت آن را به دل ج گذاشتن.
ـ دارایی کسی را بدون آداب رایج و مورد پسند قاطبهٔ دزدان از او گرفتن. مالکیت ثروت را با بوق و کرنا جابجا کردن.

غارتگر

تاجر موفق و خرده‌پا؛ کسی که چیزهایی به جیب زده که ارزش آن را نداشته است تا به آن وجاهت قانونی بدهد.

غافل

بی‌توجه به نصایح گرانبهای ما.

* -- *

Plunder, v.

To take without issuing stock. To freefoot. To annex the property of another without the formality of morganisation. To wrest wealth of A from B and leave C lamenting a vanished opportunity.
- To take the property of another without observing the decent and customary reticences of theft. To effect a change of ownership with the candid concomitance of a brass band.

Freebooter, n.

A conqueror in a small way of business, whose annexations lack the sanctifying merit of magnitude.

Rash, n.

Insensible to the value of our advice.

غایب

آنکه در معرض حملهٔ دوستان و آشنایان قرار دارد؛ رسوا؛ بهتان خورده.

غبطه خوردن

آرزوی چیزی را در سر پروراندن که مالک آن با تنگ‌چشمی از ما دریغ می‌دارد.

غرب

بخشی از جهان که در مغرب (یا مشرقِ) شرق واقع شده است. بخش اعظم ساکنان این بخش را یکی از تیره‌های قبیلهٔ ریاکاران موسوم به مسیحیان تشکیل می‌دهند که حرفهٔ اصلی‌شان قتل و غارت و کلاهبرداری است که خود آن را «جنگ» و «تجارت» می‌خوانند. حرفهٔ اصلی شرق نیز همین است.

* -- *

Absent, adj,

Exposed to the attacks of friends and acquaintances; defamed; slandered.

Covet, n.

The desire that which the owner wickedly withholds.

Occident, n.

The part of the world lying west (or east) of the Orient. It is largely inhabited by Christians, a powerful sub-tribe of the Hypocrites, whose principal industries are murder and cheating, which they are pleased to call 'war' and 'commerce'. These, also, are the principal industries of the Orient.

غربت‌زده

آس و پاسِ دور از وطن.

غرور

نپرداختن دستمزد خیاط خود به علت اینکه شما را به جای «حضرت آقا»، «آقا» خطاب کرده است.

غسل تعمید

مراسمی است مقدس با این خاصیت که چنانچه پای کسی بدون انجام دادن آن به بهشت برسد برای ابد بیچاره خواهد شد. غسل تعمید بر دو نوع است: ترتیبی یا غوطه‌ای، ارتماسی یا افشانه‌ای.

Homesick, adj.

Dead broke abroad.

Pride, n.

Refusing to pay your tailor's bill, because he addressed you as 'Mr' instead of 'Esq'.

Baptism, n.

A sacred rite of such efficacy that he who finds himself in heaven without having undergone it will be unhappy forever. It is performed with water in two ways - by immersion or plunging, and by aspersion, or sprinkling.

غم و غصه

نوعی ناخوشی که بر اثر موفقیت یکی از دوستان پدید می‌آید.

غیبت کردن

حرف زدن دربارهٔ کسی آن‌طور که شما او را می‌بینید در حالی که او شما را نمی‌بیند.

غیب‌گو

شخصی که معمولاً زن است و می‌تواند چیزی را ببیند که مشتری پر و پا قرصش قدرت دیدن آن را ندارد و آن همانا حماقت مشتری است.

غیرآمریکایی

رذل و پست فطرت، تحمل‌ناپذیر، بی‌دین و بی‌ایمان.

* -- *

Distress, n.

A disease incurred by exposure to the prosperity of a friend.

Backbite, v.t.

To speak of a man as you find him when he can't find you.

Clairvoyant, n.

A person, commonly a woman, who has the power of seeing that which is invisible to her patron - namely, that he is a blockhead.

Un-American, adj.

Wicked, intolerable, heathenish.

غیراخلاقی

برخلاف مصلحت. هر چه در درازمدت و با تکیه بر موارد متعدد به مصلحت نباشد، خلاف اخلاق و زشت و خطا شمرده می‌شود. اگر استنباط انسان از درست و نادرست پایه و اساس دیگری غیر از مصلحت داشته باشد، اگر خاستگاه آنها چیز دیگری می‌بود یا می‌توانست باشد و خلاصه اگر اعمال آدمیان فی‌نفسه و صرف‌نظر از پیامدهای خود ذاتاً اخلاقی باشد، در این صورت فلسفه سر به سر چیزی جز دروغ و منطق و استدلال چیزی جز اغتشاش فکری نیست.

غیرت (= حسادت، رشک)

جنبهٔ ناگوار عشق.

غیرحرفه‌ای (= آماتور)

مزاحم عمومی که ذوق را با مهارت عوضی گرفته و رؤیاهایش را با قابلیت خود.

* -- *

Immoral, adj.

Inexpedient. Whatever in the long run and with regard to the greater number of instances men find to be generally inexpedient comes to be considered wrong, wicked, immoral. If man's notions of right and wrong have any other basis than this of expediency; if they originated, or could have originated, in any other way; if actions have in themselves a moral character apart from, and nowise dependent on, their consequences - then all philosophy is a lie and reason a disorder of the mind.

Jealousy, n.

The seamy side of love.

Amateur, n.

A public nuisance who mistakes taste for skill, and confounds his ambition with his ability.

غیرعادی

ناسازگار با معیارها. مستقل در پندار و کردار، مستقل بودن یعنی غیرعادی بودن و غیرعادی بودن یعنی منفور بودن. از این رو توصیه می‌شود خوانندگان تلاش کنند تا بیش از آنچه آدم متوسط به خود شبیه است، به او شباهت پیدا کنند. در آن صورت قرین راحت و آرامش خواهند شد، مرگ به رویشان لبخند خواهد زد و درهای جهنم به رویشان گشوده خواهد شد.

فاسد

در عالم سیاست به کسی گفته می‌شود که دارای شغلِ نان و آب‌دار است.

* -- *

Abnormal, adj.

Not conforming to standard. In matters of thought and conduct, to be independent is to be abnormal, to be abnormal is to be detested. Wherefore the lexicographer adviseth a striving towards a straighter resemblance to the Average Man than he hath to himself. Whoso attaineth thereto shall have peace, the prospect of death and hope of the Hell.

Corrupt, adj.

In politics, holding an office of trust or profit.

فاسد (= منحط)

از اجداد خود به جهت معروفیت کمتر قابل تحسین بودن. معاصران هومر نمونه‌های بارز فساد بودند. در آن زمان برای سر به شورش برداشتن یا برداشتن یک تخته سنگ حداقل به ده نفر احتیاج بود. حال آنکه در دورهٔ قبل مثلاً در جنگ تروا یکی از قهرمانان مثل آب خوردن از پس این کار برمی‌آمد. هومر «هم‌دوره‌های خود را که در آن ایام فاسدپرور زندگی می‌کردند» یکریز لعن و نفرین می‌کرد و آنها نیز شاید به همین دلیل بود که او را به حال خود رها کردند تا برای نان شبش گدایی کند. این البته نمونه‌ای است از پاسخ بدی را با نیکی دادن چه اگر مردم مانع گدایی او می‌شدند به طور مسلم از گرسنگی می‌مرد.

فاصله

تنها چیزی که ثروتمندان دوست دارند فقرا از آنها بگیرند و آن را حفظ کنند.

* -- *

Degenerate, adj.

Less conspicuously admirable than one's ancestors. The contemporaries of Homer were striking examples of degeneracy; it required ten of them to raise a rock or a riot that one of the heroes of the Trojan war could have raised with ease. Homer never tires of sneering at 'men who live in these degenerate days', which is perhaps why they suffered him to beg his bread - a marked instance of returning good for evil, by the way, for if they had forbidden him he would certainly have starved.

Distance, n.

The only thing that the rich are willing for the poor to call theirs, and keep.

فانوسِ شیطان (= آتش مرداب)

عشق.

فراموشی

ودیعه‌ای است الهی که در ازای محرومیت از وجدان به بدهکاران عطا شده.

فراوانی

وسیله‌ای که مشیّت الهی برای محروم کردن فقرا از صدقات و خیرات تدارک دیده.

فردا

روزی که کارها همه نیک و زندگی یکسره بر وفق مراد خواهد شد. سرآغاز نیکبختی. برای یقین یافتن به چنین روزی رجوع کنید به مدخل «روز آینده» در همین فرهنگ.

* -- *

Ignis-fatuus, n.

Love.

Forgetfulness, n.

A gift of God bestowed upon debtors in compensation for their destitution of conscience.

Abundance, n.

A means, under Providence, of withholding alms from the destitute.

Morrow, n.

The day of good deeds and a reformed life. The beginning of happiness. See Tomorrow when we get to it.

فرصت‌طلبی
پدر تمام فضائل.

فرهنگ لغت
دستگاه ادبی و بدنهادی که برای فلج کردن و منجمد ساختن زبان ساخته می‌شود. با این حال، فرهنگ حاضر یکی از مفیدترین آثاری است که جنابِ دکتر یوحنا شیطان به رشتهٔ تحریر کشیده و مقصود از تألیف آن به دست دادن جُنگی است که هر رَطب و یابسی را که تا زمان تکمیل این فرهنگ شناخته شده در خود گرد آورده باشد به طوری که می‌توان با آن هر پیچی را چرخاند، اتومبیلها را تعمیر کرد و در امر طلاق از آن بهره گرفت. در عین حال می‌توان از آن به جای سرخک استفاده کرد، موشها را از لانه‌شان بیرون کشید و سر به نیست کرد و همچنین کرمها را کشت. بچه‌ها با گریه و التماس خواهان این معجون‌اند.

* -- *

Expediency, n.
The father of all virtues.

Dictionary, n.
A malevolent literary device for cramping the growth of a language and making it hard and inelastic. The present dictionary, however, is one of the most useful works that its author, Dr John Satan, has ever produced. It is designed to be a compendium of everything that is known up to date of its completion, and will drive a screw, repair a red wagon or apply for a divorce. It is a good substitute for measles, and will make rats come out of their holes to die. It is a dead shot for worms, and children cry for it.

فریب دادن

به آدمهای زودباور تجربه و رهنمود دادن.

فریب دادن (=کلاه سرِ... گذاشتن)

قول و قرار گذاشتن با ملت یا اهالی حوزهٔ انتخابیهٔ خود که چنانچه انتخابتان کنند دزدی نخواهید کرد.

فریبکار

نوعی انگل که در نقاطی که در آنجا محصول حماقت خوب عمل می‌آید به وفور یافت می‌شود و از همین گیاه تغذیه می‌کند.

فضایل

مجموعه‌ای از ریاضتها و خویشتنداریها.

* -- *

Dedfraud, v.t.

To impart instruction and experience to the confiding.

Gull, v.t.

To tell the sovereign that if elected you will not steal.

Rogue, n.

A species of vermin which is always plentiful where there is a good crop of fools, on which plant it feeds.

Virtues, n. pl.

Certain abstentions.

فضل

گرد و غباری که از کتاب به درون جمجمه‌ای پوک پاشیده می‌شود.

فقر

سوهانی برای تیز کردن دندان موشهای اصلاح‌طلب. تعداد برنامه‌ها و راه‌حلهای موجود برای ریشه‌کنیِ فقر مساوی است با تعداد اصلاح‌طلبانِ گرفتار فقر به علاوهٔ تعداد فیلسوفانی که از فقر چیزی نمی‌دانند.

فلسفه

مسیری با راههای فراوان که نه آغازش پیداست و نه فرجامش.

فلک الافلاک (= عرشِ اعلا)

آسمان خطیبان.

* -- *

Erudition, n.

Dust shaken out of a book into an empty skull.

Poverty, n.

A file provided for the teeth of the rats of reform. The number of plans for its abolition equals that of the reformers who suffer from it, plus that of the philosophers who know nothing about it.

Philosophy, n.

A route of many roads leading from nowhere to nothing.

Empyrean, n.

The sky of an orator.

فناپذیری

آن بخش از فناناپذیری که دربارهٔ آن چیزهایی می‌دانیم.

فن وعظ

علم تطبیق موعظه با نیازهای معنوی، حال و روز و ظرفیت عبادت‌کنندگان.

فیل

دلقک عالم حیوانات که یک عدد دماغ تاشو و یک محفظهٔ کوچک برای دندانهایش دارد.

قانونی

آنچه باب میل قاضی است.

* -- *

Mortality, n.

The part of immortality that we know about.

Homiletics, n.

The science of adapting sermons to the spiritual needs, capacities and conditions of congregation.

Elephant, n.

A joker of the animal kingdom having a flexible nose and limited warehouse accomodation for his teeth.

Lawful, adj.

Compatible with the will of a judge having jurisdiction.

قدیس (= بی‌گناه)

گناهکارِ مرده بعد از ویرایش و تجدیدنظر.

قریب‌الوقوع

هرج و مرج.

قطعهٔ ادبی

در ادبیات به نوشته‌ای گویند که نویسندهٔ آن قابلیت به پایان رساندنش را نداشته است.

قلابی (= جعلی، بدلی)

پیشهٔ سیاستمداران، علم پزشکان، دانش منتقدان، آیین مبلغانِ پرهایهو و در یک کلام کلِّ جهان، چنانکه « شاعر » فرموده:

جهان و هر چه در آن است هست قلّابی.

[دانای واسپ]

* -- *

Saint, n.

A dead sinner revised and edited.

Prospective, adj.

Chaos.

Fragment, n.

In literature, a composition which the author had not the skill to finish.

Sham, n.

The professions of politicians, the science of doctors, the knowledge of reviewers, the religion of sensational preachers, and in a word, the world. All the world's a Sham.

[Wasp's Sage]

قلب

تلمبهٔ عضلانی و خودکار خون. گفته می‌شود این عضو مفید بدن مرکز احساسات و عواطف است. زهی خیال باطل. این عقیده بازماندهٔ باوری است که زمانی عمومیت داشت اما اکنون دیگر معلوم شده است که احساسات و عواطف در معده جای دارند و از تأثیر شیمیایی شیرهٔ معدی بر غذا پدید می‌آیند.

قمارباز

مرد.

قوم و خویش

آدمهایی که یا شما سراغ آنها را می‌گیرید یا آنها سراغ شما را، بسته به اینکه پولدار باشند یا بی‌پول.

* -- *

Heart, n.

An automatic, muscular bloodpump. Figuratively, this useful organ is said to be the seat of emotions and sentiments – a very fancy which, however, is nothing but a survival of once universal belief. It is now known that sentiments and emotions reside in the stomach, being evolved from food by chemical action of the gastric fluid.

Gambler, n.

A man.

Relations, n.pl.

People that you call on, or that call on you, according to whether they are rich or poor.

قوهٔ مجریه

یکی از قوای حکومتی که برحسب وظیفه خواستهای قوهٔ مقننه را اجرا می‌کند تا هر زمان که قوهٔ قضائیه میلش بکشد آنها را باطل اعلام کند.

قیاس

روشی است منطقی که با صغری و کبری چیدن شروع می‌شود و به یک نتیجهٔ غیرمنطقی می‌رسد. ر.ک. منطق.

قیمت

ارزش به اضافهٔ مبلغی مناسب برای سوخت و سوز وجدان جهت مطالبهٔ آن.

کار

یکی از راههایی که طی آن الف برای ب کسب مال و منال می‌کند.

* -- *

Executive, n.

An officer of the Government, whose duty is to enforce the wishes of the legislative power until such time as the judicial department shall be pleased to pronounce them invalid and of no effect.

Syllogism, n.

A logical formula consisting of a major and a minor assumption and an inconsequent. See Logic.

Price, n.

Value, plus a reasonable sum for the wear and tear of conscience in demanding it.

Labour, n.

One of the processes by which A acquires property for B.

کارآگاه

مأموری که در شهر یا استان استخدام می‌کنند تا وقتی جنایتی اتفاق افتاد آن را کشف کند.

کافر (= مشرک)

آدم فلک‌زده‌ای که خدایانِ دست‌ساز خانگی و مراسم مذهبی طبیعی را بیشتر می‌پسندد.

کافر شدن

برداشتن گام اول در راه دیندار شدن دوباره.

* -- *

Detective, n.

An official employed by the city and county to detect a crime when one has been committed.

Pagan, n.

A benighted person who prefers home-made deities and indigenous religion rites.

Abjure, v.t.

To take preliminary step towards resumption.

کافی

تمام چیزهای دنیا به شرطی که مورد علاقهٔ شما باشد.

کتاب چاپ کردن

در عالم ادبیات، خود را آماج تیر منتقدان قرار دادن.

کتاب مقدس

کتابهای متبرک دین مقدس ما که حسابشان از نوشته‌های دروغین و کفرآمیزی که پایه و اساس سایر ادیان هستند، جداست.

کِرِم شیر و تخم مرغ

مادهٔ حال بهم‌زنی که با همدستی مرغ و گاو و آشپز تهیه می‌شود.

* -- *

Enough, pron.

All there is in the world if you like it.

Publish, v.

In literary affairs, to become the fundamental element in a cone of critics.

Scriptures, n.

The sacred books of our holy religion, as distinguished from the false and profane writings on which all other faiths are based.

Custard, n.

A detestable substance produced by a malevolent conspiracy of the hen, the cow and the cook.

کریسمس

روزی متبرک و متمایز از روزهای دیگر به سبب شکمبارگی و می‌گساری و احساسات مستانه و نیز به جهت هدیه گرفتن و خرفتی عمومی و رفتارهای اهلی‌صفتانه.

کسل‌کننده

کسی که وقتی دوست دارید گوش کند حرف می‌زند.

کشتارگاه

جایی که گاوها گاوان را سر می‌برند. این مکان معمولاً دور از محل تردد سایر انواع قرار دارد تا خورندگان گوشت از منظرهٔ خون حالشان به‌هم نخورد.

کشتن

جایی را خالی کردن بدون تعیین جانشین.

* -- *

Christmas, n.

A day set apart and consecrated to gluttony, drunkenness, maudlin sentiment, gift-taking, public dullness and domestic behaviour.

Bore, n.

A person who talks when you wish him to listen.

Abattior, n.

A place where cattle slaughter kine. It is commonly placed at some distance from the haunts of other species, in order that they who devour the flesh may be shocked by the sight of the blood.

kill,v.t.

To create a vacancy without nominating a successor.

کشیش

شخص محترمی که مدعی مالکیتِ نزدیکترین راه رسیدن به بهشت است و به همین خاطر از دیگران مطالبهٔ عوارض می‌کند.

کشیشیت

بیماری‌یی که گریبان خانم اروپا را رها کرده و احتمالاً به زودی دامنگیر دوشیزه کلمبیا خواهد شد.

کف‌بین

قصه‌پردازی که از طریق دست طالع‌بینی می‌کند.

کفر

بی‌حرمتی شما به خدای من.

* -- *

Priest, n.

A gentleman who claims to own the inside track on the road to paradise, and wants to charge toll on the same.

Priestcraft, n.

A disease of which Mrs Europa has purged herself, and which Miss Columbia is likely to be laid up with, ere long.

Chiromancer, n.

A romancer who tells fortunes by hand.

Impiety, n.

Your irreverence towards my deity.

کلم

از سبزیجات خانگی که اندازه و عقل و شعور آن کم و بیش به قدر کلهٔ آدم است.

کلمات قصار

حرفهای یاوه و رنگ و رو رفته که از فرط پا خوردن در گذر قرنها نخ‌نما شده‌اند. «ارّه»ای که دندانهایش را شعور آدمها کند کرده است.

ـ حکمت بی‌استخوان ویژهٔ دندانهای از کار افتاده.

کله خر

(به شخصی گفته می‌شود) که در انجام دادن عملی شجاعانه گرفتار بدبیاری شده.

* -- *

Cabbage, n.

A familiar kitchen-garden vegetable about as large and wise as a man's head.

Adage, n.

A hoary-headed platitude that is kicked along the centuries until nothing is left of it but its clothes. A 'saw' which has worn out its teeth on the human understanding.

-, n. Boned wisdom for weak teeth.

Foolhardy, adj.

Unlucky in the execution of a courageous act.

کله‌شق

آن که با سرسختی از قبول حقیقت یعنی نظرات ثابت و مشعشع ما سر باز می‌زند.
نماد مشهور کله‌شقی یا کله‌خر بودن حیوان بسیار باهوشی به نام قاطر است.

کلیسا

مکانی که در آنجا کشیش محل به پرستش پروردگار متعال و زنان به پرستش کشیشِ محل سرگرم‌اند.

کمدی

نمایشنامه‌ای که هیچ یک از همبازیهای ما آشکارا در آن کشته نمی‌شوند.

کمیّت

جانشین خوبِ کیفیت به هنگام گرسنگی.

* -- *

Obstinate, adj.

Inaccessible to the truth as it is manifest in the splendour and stress of our advocacy.
The popular and exponent of obstinacy is the mule, a most intelligent animal.

Church, n.

A place where the parson worships God and the women worship the parson.

Comedy, n.

A play in which none of our fellow-actors are visibly killed.

Quantity, n.

A good substitute for quality, when you are hungry.

کناره گیری

تحویل دادن تاج و تخت و گرفتن خرقه به منظور جمع‌آوری ناخنها و استخوانهای ساق پای قدیسین. چشم‌پوشی داوطلبانه از چیزی که پیشاپیش ما را با زور از آن محروم کرده‌اند. تحویل دادن تاج با هدف کیف کردن از مشاهدهٔ گرفتاریهای جانشینِ خود. همهٔ معانی یاد شده را از برکتِ تاریخ اسپانیا داریم.

ـ عملی که جناب سلطان به کمک آن داغ بودن بیش از اندازهٔ تاج را برای خلق‌الله ثابت می‌کند.

کنجکاوی

یکی از صفات ناپسند جنس مؤنث. میل به دانستن این که زنی گرفتار بلای کنجکاوی هست یا نه یکی از علایق شدید و ارضانشدنی روح مذکر است.

* -- *

Abdication, n.

The surrender of a crown for a cowl, in order to compile the shin-bones and toe-nails of saints. The voluntary renunciation of that of which one has previously been deprived by force. The giving up of a throne for the purpose of enjoying the discomfiture of a successor. For these several definitions we are indebted to Spanish history.

-, **n.** An act whereby a sovereign attests his sense of the high temperature of the throne.

Curiosity, n.

An objectionable quality of the female mind. The desire to know whether or not a woman is cursed with curiosity is one of the most active and insatiable passions of the masculine soul.

کنسول

در سیاست آمریکا به کسی گفته می‌شود که از مردم نتوانسته منصبی بگیرد اما از دولت به شرط ترک کشور پست و مقام گرفته.

کوپیدون

در اصطلاح، خدای عشق. حرامزاده‌ای که زاییدهٔ خیالبافی بدویهاست و به طور قطع بر اثر گناهان خدایان وارد افسانه‌ها شده است. در میان تمام اندیشه‌های زشت و ناشایست بی‌پایه‌تر و توهین‌آمیزتر از این نمی‌توان یافت. این که عشق جنسی را با نماد یک فینگیلی کم و بیش فاقد جنسیت نمایش بدهند و دردِ اشتیاق را با زخم پیکان مقایسه کنند ـ و اصولاً باز کردن پای این کوتوله به عالم هنر و لطافت عشق‌بازی را با این نمادِ نتراشیده و نخراشیده نشان دادن ـ لایق همان دوره و زمانه‌ای است که این موجود را زاییده و دَرِ خانهٔ آیندگان گذاشته است.

* -- *

Consul, n.

In American politics, a person who having failed to secure an office from the people is given one by the Administration on condition that he leave the country.

Cupid, n.

The so-called god of love. This bastard creation of a barbarous fancy was no doubt inflicted upon mythology for the sins of its deities. Of all unbeautiful and inappropriate conceptions this is the most reasonless and offensive. The notion of symbolising sexual love by a semi-sexless babe, and comparing the pains of passion to the wounds of an arrow - of introducing this pudgy *homunculus* into art to grossly materialise the subtle spirit and suggestion of the work - this is eminently worthy of the age that, giving it birth, laid it on the doorstep of posterity.

کوتاه کردن

ـ خلاصه کردن.

وقتی سیر وقایع بشری ایجاب می‌کند مردم پادشاه خود را کوتاه کنند. لازم است به جهت احترام به عقاید انسانها توضیح دهند که چه عللی به این کوتاه‌سازی ناگزیرشان کرده است.

[آلیور کرامول]

کوخ

میوهٔ گُلی به نام کاخ.

کودکی

دوره‌ای در زندگی انسان میان بلاهت نوباوگی و حماقت جوانی ــ دو پله مانده به گناهان دوران بزرگسالی و سه پله به حسرتهای پیری.

* -- *

Abridge, v.t.

To shorten.

When in the course of human events it becomes necessary to abridge their king, a decent respect for the opinions of mankind requires that they should declare the causes which impel them to the separation.

[Oliver Cromwell]

Hovel, n.

The fruit of a flower called th Palace.

Childhood, n.

The period of human life intermediate between the idiocy of infancy and the folly of youth - two removes from the sin of manhood and three from the remorse of age.

کیش

درختی پرجاذبه که همهٔ لاشخورها در آن لانه می‌کنند.

ــ دختر بیم و امید، توضیح‌دهندهٔ ماهیت ناشناختنی‌ها برای جاهلان.

گدا

آفتی که با بی‌رحمی تمام به جان ثروتمندان بینوا می‌افتد.

ــ آن‌که به کمک دوستان خود دل‌بسته.

گذرنامه

سندی که گریبانگیرِ شهروندِ عازم خارج می‌شود و او را به عنوان بیگانه انگشت‌نما و مطرود و مغضوب همگان می‌سازد.

* -- *

Religion, n.

A goodly tree, in which all the foul birds of the air have made their nets.

-, **n.** A daughter of Hope and Fear, explaining to Ignorance the nature of the Unknownable.

Beggar, n.

A pest unkindly inflicted upon the suffering rich.

-, **n.** One who has relied on the assistance of his friends.

Passport, n.

A document treacherously inflicted upon a citizen going abroad, exposing him as an alien and pointing him out for special reprobation and outrage.

گذشته

بخشی از ابدیت که با جزء کوچکی از آن مختصر آشنایی حسرت‌آلودی داریم. خط متحرکی به نام حال گذشته را از یک دورهٔ خیالی به نام آینده جدا می‌کند. این دو بخش مهم ابدیت، که یکی از آن دو پیوسته دیگری را محو می‌کند، هیچ شباهتی با یکدیگر ندارند. یکی از آن دو تیره و تار و آمیخته با غم و نومیدی است و دیگری بهره‌مند از روشنایی شادی و کامیابی. گذشته دیار اشک و آه است و آینده قلمرو ترانه و آواز. در یکی از آن دو، خاطره‌ها در جامهٔ کرباسی خاکسترآلود کز کرده است و اوراد توبه و ندامت زمزمه می‌کند، حال آنکه در پرتو آن یک امید آزادانه پرمی‌گشاید و معابد پیروزی و خلوتکده‌های آرامش را نشان می‌دهد. با این همه، از یاد نبریم که گذشته، همان آیندهٔ دیروز است و آینده، گذشتهٔ فردا. هر دو یکی هستند همچنان که دانش و رویا.

گربه

دستگاهی نرم و بادوام که طبیعت در اختیار ما قرار داده تا هر وقت در خانواده به مشکلی برمی‌خوریم، لگدی نثار او کنیم.

* -- *

Past, n.

That part of Eternity with some small fraction of which we have a slight and regrettable acquaintance. A moving line called the Present parts it from an imaginary period known as the Future. These two grand divisions of Eternity, of which the one is continually effacing the other, are entirely unlike. The one is dark with sorrow and disappointment, the other bright with prosperity and joy. The Past is the region of sobs, the Future is realm of song. In the one crouches Memory, clad in sackcloth and ashes, mumbling penitential prayer; in the sunshine of the other Hope flies with a free wing, beckoning to temples of success and bowers of ease. Yet the Past is the Future of yesterday, the Future is the Past of tomorrow. They are one – the knowledge and the dream.

Cat, n.

A soft, indestructible automation provided by nature to be kicked when things go wrong in the domestic circle.

گرسنگی
بیماری عجیب و غریبی که همهٔ طبقات نوع بشر به آن دچار می‌شوند و علاج آن معمولاً داشتن برنامهٔ غذایی است. این طور که پیداست افرادی که در خانه‌های مجلل زندگی می‌کنند کمتر از همه به این بیماری مبتلا می‌شوند. این معلومات را برای استفادهٔ کسانی می‌گوییم که گرفتار گرسنگی مزمن‌اند.

گرفتن
به دست آوردن، غالباً با زور اما ترجیحاً از راه دزدی.

گریختن (با عاشق خود)
آسایش و امنیت سفر را بر گرفتاریها و خطرهای یکجانشینی ترجیح دادن.

* -- *

Hunger, n.
A peculiar disease, afflicting all classes of mankind and commonly treated by dieting. It is observed that those who live in fine houses have it the lightest. This information is useful to chronic sufferers.

Take,v.t.
To acquire, frequently by force but preferably by stealth.

Elope, v.i.
To exchange the perils and inconveniences of a fixed residence for the security and comfort of travel.

گفت‌وگو

بازار مکاره‌ای است برای به نمایش گذاشتن کالاهای خرده‌ریز فکری. در آنجا هر یک از شرکت‌کنندگان چنان در چیدن و نمایش دادن اجناس خود غرق شده است که اجناس بغل‌دستی‌اش را نمی‌بیند.

گلوله

پاسخ دندان‌شکنی که آینده برای مقابله با سوسیالیسم آمریکایی تدارک می‌بیند.

گله‌دزد

شاه‌دزدی که یک گله را یکجا می‌دزدد، حال آنکه گوسفندْ دزد، دله‌دزدی است که هر بار یک گوسفند می‌دزدد. درواقع گله‌دار عمده.

* -- *

Conversation, n.

A fair for the display of the minor mental commodities, each exhibitor being too intent upon the arrangement of his own wares to observe those of his neighbour.

Grapeshot, n.

An argument which the future is preparing in answer to the demands of American Socialism.

Abactor, n.

One who steals a whole herd of cattle, as distinguished from the inferior actor who steals one animal at a time – as superior stock actor, as it were.

گمراه شدن

به فرقهٔ دیگری پیوستن.

گندم

یکی از غلات که با کمی زحمت، ویسکی کم و بیش خوبی از آن ساخته می‌شود. برای تهیهٔ نان هم از آن استفاده می‌کنند. می‌گویند سرانهٔ مصرف نان فرانسویها از هر ملت دیگری بیشتر است و این البته طبیعی است زیرا فقط آنها می‌دانند چه طور از این ماده چیز مطبوعی دربیاورند.

گور

جایی که مردگان را در آن می‌گذارند تا دانشجویان پزشکی سر برسند.

* -- *

Backslide, v.t.

To join another communion.

Wheat, n.

A cereal from which a tolerably good whisky can with some difficulty be made, and which is used also for bread. The French are said to eat more bread *per capita* of population than any other people, which is natural, for only they know how to make the stuff palatable.

Grave, n.

A place in which the dead are laid to await the coming of the medical student.

گورستان (= قبرستان)
مکان پرتی در حومهٔ شهر که در آنجا اهل عزا به سر هم کردن دروغ، شعرا به مجیزگویی و سنگ‌قبرنویسها به نوشتن شهادتنامهٔ بی‌گناهی متوفی مشغول‌اند.
نوشتهٔ زیر نمونه‌ای از موفقیتهای حاصله در مسابقات المپیک سنگ‌گورنویسی است:
صفات و فضائل این مرحوم مغفور چنان برجسته بود که دشمنان به دلیل ناتوانی در نادیده گرفتن آنها کمر به انکارشان بستند و دوستان که زندگی بی‌بندوبارشان از دیدن این صفات پسندیده شرمسارشان می‌کرد فضائل او را رذایل نامیدند. اهل بیت مرحوم که جملگی در خصلتهای او شریک‌اند یادش را با این بیت گرامی می‌دارند:

آنکو غنوده اینجا　　　دلبندِ ماست کلارا

[تامِس ام. و مری فریزر]

بعدالتحریر:

تا یک «فرشته» آسا　　　او را برد از اینجا.

* -- *

Cemetery, n.

An isolated suburban spot where mourners match lies, poets write at a target and stone-cutters spell for a wager. The inscriptions following will serve to illustrate the success attained in these Olympian games:
His virtues were so conspicuous that his enemies, unable to overlook them, denied them, and his friends, to whose loose lives they were a rebuke, represented them as vices. They are here commemorated by his family, who shared them.

In the earth we here prepare a
Place to lay our little Clara.

[Thomas M. and Mary Frazer]

P.S. - Gabriel will raise her.

گورنوشته (= سنگ قبر)

کتیبهٔ یادگاری که به این منظور نوشته می‌شود تا شخص ِ درگذشته فراموش نکند که چنانچه فرصت و اختیاری از خود می‌داشت چه‌ها که نمی‌شد.

نوشتهٔ زیر را یکی از غیبگویان از روی سنگ قبری مربوط به آینده تحریر کرده است:

اینجا پیکر سناتور وِرومان کبیر آرمیده
این مرحومِ مغفور سری داشت در سختی همچون سرِ زنان
و قلبی در نرمی بسان خارا.
شاهد اقبال بلندپایه‌اش کرد که نفرین بر او باد.

گوش ایستادن (= استراق سمع کردن)

دزدکی گوش دادن به سیاههٔ بلندبالایی از تبهکاریها و گناهان شخصی دیگر یا خودتان.

* -- *

Epitaph, n.

A monumental inscription designed to remind the deceased of what he might have been if he had had the will and opportunity. The following epitaphs were copied by a prophet from the headstones of the future:

Here lies the remains of great Senator Vrooman
Whose head was as hard as the head of a woman
Whose heart was as soft as the head of a hammer.
Dame Fortune advanced him to eminence, damn her...

Eavesdrop,v.i.

Secretly to overhear a catalogue of the crimes and vices of another or yourself.

گوشه‌گیر

کسی که شرارتها و نادانیهایش به جمع سرایت نمی‌کند.

لباس مهمانی

لباس دوستان صمیمی برای استقبال از یکدیگر. این پوشش بسته به محل فرق می‌کند، مثلاً در قبیلهٔ بوریوبولا قا چیزی است در حد یک باریکهٔ زرد و قرمز دور قفسهٔ سینه حال آنکه در سانفرانسیسکو عبارت است از دو گوشوارهٔ مروارید به علاوهٔ یک لبخند.

ماتم‌زده (= تسلاناپذیر)

تازه عزادار شده.

مادر روحانی

پدر روحانی مؤنث.

* -- *

Hermit, n.

A person whose vices and follies are not sociable.

Déshabillé, n.

A reception costume for intimate friends varying according to locality, e.g. in Borrioboola Gha, a streak of red and yellow paint across the thorax. In San Francisco, pearl ear-rings and a smile.

Inconsolable, adj.

Very recently bereft.

Abbess, n.

A female father.

ماشین نعش‌کش

کالسکهٔ مرگ.

ماکارونی

نوعی غذای ایتالیایی که از لوله‌های نازک توخالی می‌سازند و هر لوله از دو بخش تشکیل‌می‌شود: پوستهٔ لوله و قسمت خالی آن. بخش قابل هضم همان قسمت دوم است.

مالِ من

همهٔ آنچه که قادر به گرفتن و نگهداشتن آن هستم.

مانعة‌الجمع

ناتوان از موجودیت در صورت وجود چیزی دیگر ... مانند اشعار والت ویتمن و رحمت پروردگار به بندگانش.

* -- *

Hearse, n.

Death's baby-carriage.

Macaroni, n.

An Italian food made in the form of a slender, hollow tube. It consists of two parts - the tubing and the hole, the latter being the part that digests.

Mine, adj.

Belonging to me if I can hold or seize it.

Incompossible, adj.

Unable to exist if something else exists ... as Walt Whitman's poetry and God's mercy to man.

مانویت

یکی از آیینهای ایرانیان باستان. طبق این آیین نیکی و بدی همواره با هم در جنگ و ستیزند. وقتی نیکی در این جنگ شکست خورد، ایرانیان به طرف پیروز گرویدند.

مایهٔ تفریح

ملاقات با کسی که هر چه را روزنامه‌ها می‌نویسند باور می‌کند.

مائدهٔ آسمانی

غذایی که در دوران آوارگی و سرگردانی قوم بنی‌اسراییل با معجزه سر سفره آنها ظاهر می‌شد. بنی‌اسراییلیها بعد از قطع این نزولات یکجانشین شدند و به زراعت و علی‌القاعده حاصلخیز کردن زمین به کمک کود ساخته شده از اجساد ساکنان اولیهٔ آن پرداختند.

* -- *

Manicheism, n.

The ancient Persian doctrine of an incessant warfare between Good and Evil. When Good gave up the fight the Persians joined the victorious Opposition.

Refreshing, adj.

Meeting a man who believes all he reads in the papers.

Manna, n.

A food miraculously given to the Israelites in the wilderness. When it was no longer supplied to them they settled down and tilled the soil, fertilising it, as a rule, with the bodies of the original occupants.

مأمور اعدام

شخصی که با تمام نیرو می‌کوشد ضایعات پیری را کاهش دهد و از احتمال غرق شدن آدمها بکاهد.

مبارزهٔ انتخاباتی کردن

روی سکو رفتن و گلوی خو را جر دادن که این یکی پیامبرزاده است و آن یکی نطفهٔ شیطان.

متارکه

دوری گزیدن از جنگ و دعوا، مانند ترکِ ارتش و عیال.

متخصص زنان و زایمان

روزی‌رسانِ شیطان.

* -- *

Executioner, n.

A person who does what he can to abate the ravages of senility and reduce the chances of being drowned.

Electioneer, v.i.

To stand on a platform and scream that Smith is a child of light and Jones a worm of the dust.

Desertion, n.

An aversion to fighting, as exhibited by abandoning an army or a wife.

Accoucheur, n.

The devil's purveyor.

مترجم شفاهی

کسی که به دو نفر که اهل دو زبان مختلف هستند کمک می‌کند منظور یکدیگر را بفهمند. برای این مقصود چیزهایی را که به نفع خود اوست از قول یکی به دیگری می‌گوید.

متعصب

کسی که با سرسختی و شور و حرارت به نظری چسبیده که ما به آن عقیده نداریم.

متکبر

مغرور و تحقیرکننده، مثل پیشخدمتها.

متملق

کسی که برای رسیدن به درجات عالی از بیم آنکه با تیپا دک نشود روی شکم راه می‌رود. این موجود گاه سردبیر یک نشریه است.

* -- *

Interpreter, n.

One who enables two persons of different languages to understand each other by repeating to each what it would have been to the interpreter's advantage for the other to have said.

Bigot, n.

One who is obstinately and zealously attached to an opinion that you do not entertain.

Haughty, adj.

Proud and disdainful, like a waiter.

Sycophant, n.

One who approaches Greatness on his belly so that he may not be commanded to turn and be kicked. He is sometimes an editor.

متهم

در حقوق، به کسی گویند که دست به سینه وقت و آبروی خود را در راه حفظ منافع وکیل خود صرف می‌کند.

متهم کردن

تأیید خطا و بی‌لیاقتی دیگران؛ این کار را معمولاً برای توجیه بدرفتاریمان نسبت به آنان انجام می‌دهیم.

متهم‌کننده (= تهمت‌زن)

دوست سابق، به خصوص اگر در عالم رفاقت در حقش خدمتی کرده باشید.

مجازات

سلاحی که عدالت شیوهٔ استفاده از آن را عملاً از یاد برده.

* -- *

Defendant, n.

In law, an obliging person who devotes his time and character to preserving property for his lawyer.

Accuse, v.t.

To affirm another's guilt or unworth; most commonly as a justification of ourselves for having wronged him.

Accuser, n.

One's former friend; particularly the person for whom one has performed some friendly service.

Punishment, n.

A weapon which justice has almost forgotten how to use.

مجرم

هر شخصی غیر از خود ما.

مجلس (=کنگره)

گردهمایی افراد برای زدنِ زیرآب قانون.

محافظه کار

سیاستمداری دلباختهٔ مفاسد موجود و متمایز از لیبرال زیرا لیبرال در پی آن است که به جای مفاسد موجود مفاسد دیگری را جایگزین کند.

محاکمه

پرس و جوی رسمی به قصد اثبات و ثبت کردن بی‌گناهی آقایان قضات، وکلای مدافع و اعضای هیأت منصفه. برای عملی شدن این منظور لازم است عکس قضیه در مورد شخصی که متهم، زندانی یا محکوم نامیده می‌شود اثبات شود.

* -- *

Culprit, n.

The other fellow.

Congress, n.

A body of men who meet to repeal laws.

Conservative, n.

A statesman who is enamoured of existing evils, as distinguished from the Liberal, who wishes to replace them with others.

Trial, n.

A formal inquiry designed to prove and put upon record the blameless characters of judges, advocates and jurors. In order to effect this purpose it is necessary to supply a contrast in the person of one who is called the defendant, the prisoner, or accused.

محبت

مقدمه‌ای کوتاه برای اخاذیِ ده جلدی.

محتمل

رسیدن به بهشت و مشاهدهٔ اینکه عده‌ای از رنود قبل از ما تمام نقاط خوب را تحت عنوان اراضی موات تصرف کرده‌اند.

محرم راز

کسی که الف به او اعتماد می‌کند و رازهای ب را به او می‌گوید تا او هم به نوبهٔ خود به ج بگوید.

مخالفت کردن

کمک کردن با اعتراض و مانع‌تراشی.

* -- *

Kindness, n.

A brief preface to ten volumes of exaction.

Probable, adj.

That, when we get to heaven, we shall find some men have grabbed all the best locations, as 'desert land'.

Confidant, Confidante, n.

One entrusted by A with the secrets of B, confided by *him* to C.

Oppose, v.

To assist with obstructions and objections.

مُد

حاکم مستبدی که عقلا در عین تسلیم بودن به آن، ریشخندش می‌کنند.

مدارا کردن

به سگی که پاچه‌تان را گرفته است «نازی، نازی» گفتن.

مدح

ستایش از کسی که از مزایای ثروت و قدرت بهره‌مند است یا احتمال مردنش می‌رود.

مدیر

از کارکنان ارشد یک شرکت یا سازمان که دلش خوش است به اینکه آدم مهم و رازآگاهی در تشکیلات به حساب می‌آید حال آنکه دیگران طور دیگری فکر می‌کنند.

* -- *

Fashion, n.

A despot whom the wise ridicule and obey.

Propitiate, v.

Calling a bulldog 'good boy' when he has a firm hold on you from behind.

Eulogy, n.

Praise of a person who has either the advantages of wealth and power, or the consideration to be dead.

Director, n.

An officer of a company or corporation who fondly imagines he is on the inside when they don't assess him.

مذکر

موجودی دارای جنسیت بی‌ارزش یا کم ارزش. در نژاد انسان جنس مادینه، جنس نرینه یا مذکر را مرد خشک و خالی می‌نامد. جنس مرد دو گونه دارد: آذوقه‌رسان خوب و آذوقه‌رسان بد.

مراجعه به افکار عمومی

گرفتن رأی مردم برای تأیید چیزی که حکومت پیشاپیش تصمیمش را گرفته است.

مراسم تشییع و ترحیم

نمایش پر آب و تابی که در جریان آن با پر کردن جیب مرده‌خورها احترام خود را به شخصِ درگذشته به نمایش می‌گذاریم و با هزینه‌های کمرشکن اندوه خود را دو چندان می‌کنیم.

* -- *

Male, n.

A member of the unconsidered or negligible sex. The male of the human race is commonly known (to the female) as Mere Man. The genus has two varieties: good providers and bad providers.

Plebiscite, n.

A popular vote to ascertain the will of the sovereign.

Funeral, n.

A pageant whereby we attest our respect for the dead by enriching the undertaker, and strengthen our grief by an expenditure that deepens our groans.

مرتد

زالویی که به داخل لاک سنگ‌پشت نفوذ می‌کند و تازه می‌فهمد که این موجود مدتها پیش مرده است، بنابراین صلاح را در این می‌بیند که سراغ سنگ‌پشت تازه‌ای برود.

مرثیه

قطعه‌ای منظوم که سرایندهٔ آن می‌خواهد بدون استفاده از شوخ‌طبعی بیهوده‌ترین نوع دلمردگی را در خواننده ایجاد کند.

مرز

در سیاست به خطی فرضی گفته می‌شود که بین دو ملت کشیده شده تا حقوق فرضی یکی را از حقوق فرضی دیگری جدا سازد.

* -- *

Apostate, n.

A leech who, having penetrated the shell of a turtle only to find that the creature has long been dead, deems it expedient to form a new attachment to a fresh turtle.

Elegy, n.

A composition in verse, in which, without employing any of the methods of humour, the writer aims to produce in the reader's mind the dampest kind of dejection.

Boundary, n.

In politics, the imaginary line between two nations, separating the imaginary rights of one from the imaginary rights of the other.

مرید

هوادارِ راحت از عقل و خرد.

مزاحم

کسی که در بیرون انداختنش نباید بیش از اندازه شتاب به خرج داد ــ بسا که روزنامه‌نگار باشد.

مزار

منزلگاه بی‌تفاوتی.

مزخرف

صفتی است برای وصف عقاید دیگران.

* -- *

Partisan, n.

An adherent without sense.

Intruder, n.

A person who should not be too hastily kicked out- he may be a reporter.

Tomb, n.

The House of Indifference.

Abominable, adj.

The quality of another's opinions.

مزدور

آدم مفلوک و مزدبگیری که در ازای خدمت به شخص دیگری دستمزد می‌گیرد و با کارمند محترمی که حقوق می‌گیرد متفاوت است.

مساوات‌طلب

گونه‌ای از اصلاح‌طلبان سیاسی و اجتماعی که بیشتر در فکر آنند که دیگران را تا سطح خود پایین بیاورند نه آنکه خود را به سطح دیگران بالا بکشند.

مست

می خورده، منگ، سرخوش، شنگول، سیاه‌مست و خراب، لولِ لول، خسته، نامیزان، باشکوه، از پاافتاده، می‌زده، عالی، تو حال، پکر، کلافه، عرق خورده، تر دماغ، گیج، احساساتی، جانماز آب‌کش، شل و وِل، زوار دررفته، شاد و غیره.

* -- *

Hireling, n.

A mercenary wretch who serves another person for wages, as distinguished from the respectable functionary who recevies a salary.

Leveller, n.

The kind of political and social reformer who is more concerned to bring others down to his plane rather than lift himself to theirs.

Drunk, adj.

Boozy, fuddled, corned, mellow, soaken, full, groggy, tired, top-heavy, glorious, overcome, swipy, elevated, overtaken, screwed, raddled, lushy; nappy, muzzy, maudlin, pious, floppy, loppy, happy, etc.

مستی

حالتی است روحانی که قبل از صبح روز بعد از سر می‌پرد.

مسخرهٔ دادگاه

شاکی.

مسؤول

کسی که در معرض از دست دادن خوشیها و منافع و امتیازات زندگی قرار دارد؛ کسی که در خطر مجازات است.

مسئله

وقتی حضور ۵۰ نفر آدم کلافه شده در تئاتر «موفقیت شورانگیز» قلمداد می‌شود، معلوم کنید معنی «شکست» را؟

* -- *

Intoxication, n.

A spiritual condition that goeth before the next morning.

Court fool, n.

The plaintiff.

Accountable, n.

Liable to an abatement of pleasure, profit or advantage; exposed to the peril of a penalty.

Problem, n.

If fifty disgusted persons in a theatre make an 'enthusiastic success' what is a failure?

مسؤولیت

بارى که به راحتى مى‌توان بر دوش خدا، تقدیر و بخت و اقبال یا در و همسایه گذاشت. در روزگارى که طالع بینى رواج داشت این بار را بر دوش یکى از اختران مى‌گذاشتند.

مسیحى

آنکه معتقد است کتاب عهد جدید از آسمان نازل شده، و نیازهاى روحى همسایه‌اش را به بهترین وجه برآورده مى‌سازد. کسى که تا آنجا از تعالیم حضرت مسیح پیروى مى‌کند که با زندگى گناه‌آلودش مغایرت نداشته باشد.

مشرک

موجود کوردلى که از روى نادانى چیزى را مى‌پرستد که مى‌تواند ببیند و لمسش کند.

مشورت کردن

تأیید گرفتن از کسى دیگر دربارۀ چیزى که از قبل تصمیمش را گرفته‌ایم.

* -- *

Responsibilty, n.

A detachable burden easily shifted to the shoulders of God, Fate, Fortune, Luck or one's neighbour. In the days of astrology it was customary to unload it upon a star.

Christian, n.

One who believes the New Testament is a divinely inspired book admirably suited to the spiritual needs of his neighbour. One who follows the teachings of Christ in so far as they are not inconsistent with a life of sin.

Heathen, n.

A benighted creature who has the folly to worship something that he can see and feel.

Consult, v.t.

To seek another's approval of a course already decided on.

مشهور

بیچارهٔ انگشت‌نما.

مصاحبه

در روزنامه‌نگاری به اعترافگاهی گفته می‌شود که در آنجا وقاحت و ابتذال گوش به حماقتهای خودپسندی و خودبینی می‌سپارد.

مصادره

اصطلاحی است حقوقی که برای سرقت اموال طرف مغلوب در جنگ به‌کار می‌رود.

مصالحه

سازگار کردن منافع متضاد به صورتی که هر یک از طرفین دعوا با این خیال خوش باشد که به چیزی رسیده که حقش نبوده، و از چیزی محروم نشده جز آنچه حقش بوده

* -- *

Famous, adj.

Conspicuously miserable.

Interview, n.

In journalism, a confessional where vulgar impudence bends an ear to the follies of vanity and ambition.

Sequestrate,v.

A legal term for robbing the underdog in the fight.

Compromise, n.

Such an adjust of conflicting interests as gives each adversary the satisfaction of thinking he has got what he ought not to have, and is deprived of nothing except what was justly his due.

مصیبت

نشانه‌ای بدیهی و بی‌چون و چرا که به ما یادآور می‌شود امور دنیا بر مُرادِ ما نیست. مصیبت بر دو نوع است: ۱. بدبختی‌هایی که بر سر خود ما می‌آید. ۲. خوشبختی‌هایی که نصیب دیگران می‌شود.

مطلق

در فلسفه چیزی را گویند که به دلایل خودخواهانه موجودیت دارد اما بر هیچ چیز دلالت نمی‌کند. یقین مطلق یکی از مراتب ممکنِ احتمال است. سلطنت مطلقه نوعی از حکومت است که کل قدرت به آقای محترمی واگذار شده که نفسهای آخر را می‌کشد. ـ مستقل، غیرمسؤول. سلطنت مطلقه به سلطنتی گویند که در آن فرمانروای مطلق مادام که باب میل آدمکشها عمل کند می‌تواند هر کاری دلش بخواهد بکند. امروزه سلطنتهای مطلقه کم شده‌اند و بیشتر جای خود را یا به سلطنتهای محدود داده‌اند که در آنها قدرت حاکم برای انجام دادن امور شر (و خیر) کاهش یافته یا به جمهوری مبدل شده است تا به صورت هردمبیل به دست این و آن اداره شود.

* -- *

Calamity, n.

A more than commonly plain and unmistakable reminder that the affairs of this life are not of our own ordering. Calamities are of two kinds: misfortune to ourselves, and good fortune to others.

Absolute, adj.

In Philosophy existing without reference to anything, and for a purely selfish purpose. Absolute certainty is one of the possible degrees of probability. Absolute monarchy is a form of government in which the chief power is vested in a gentleman who is near his end.

-, adj. Independent, irresponsible. An absolute monarchy is one in which the sovereign does as he pleases so long as he pleases the assassins. Not many absolute monarchies are left, most of them having been replaced by limited monarchies, where the sovereign's power for evil (and for good) is greatly curtailed, and by republics, which are governed by chance.

معاشقه

جرعه جرعه نوشیدن دو روح تشنه از جامی که هر دو می‌توانند لاجرعه آن را سربکشند اما نمی‌توانند آن را دوباره پر کنند.

معافیت از مجازات

ثروت.

معتبر

صددرصد درست ـ البته به نظر این یا آن.

معجزه

عمل یا اتفاق توجیه‌ناپذیر و خلاف روال طبیعی، مثل بردن یک دست معمولی دارای چهار شاه و یک تکخال با داشتن چهار تکخال و یک شاه.

* -- *

Courtship, n.

The timid sipping of two thirsty souls from a goblet which both can easily drain but neither replenish.

Impunity, n.

Wealth.

Authentic, adj.

Indubitably true - in somebody's opinion.

Miracle, n.

An act or event out of order of nature and unaccountble, as beating a normal hand of four kings and an ace with four aces and a king.

معلول

پدیدهٔ دوم از یک جفت پدیده که همیشه به ترتیب و دنبال یکدیگر ظاهر می‌شوند. می‌گویند پدیدهٔ اول که علت نام دارد موجب دومی می‌شود و این گفته همان قدر موافق عقل است که شخصی که همیشه سگ را فقط در تعقیب خرگوش دیده ادعا کند که علت وجودی سگ خرگوش است.

معمار

آن که برای خانهٔ شما یک نقشه می‌کشد و برای پولتان نقشهٔ دیگر.

مغز

دستگاهی که به وسیلهٔ آن فکر می‌کنیم که فکر می‌کنیم.

* -- *

Effect, n.

The second of two phenomena which always occur together in the same order. The first, called a Cause, is said to generate the other - which is no more sensible than it would be for one who has never seen a dog except in pursuit of a rabbit to declare the rabbit the cause of the dog.

Architect, n.

One who drafts a plan of your house, and plans a draft of your money.

Brain, n.

An apparatus with which we think that we think.

مقدس

هر آنچه در ارتباط با مقاصد مربوط به کیش و آیین است: آنچه دارای خصوصیت آسمانی، برانگیزندهٔ افکار و عواطف متین و پر هیمنه است، مانند: دالایی لاما در تبت، موگوم در امبوانگو، معبد بوزینه‌ها در سیلان، گاو در هند، تمساح و گربه و پیاز در مصر باستان، مفتیِ مفت‌آباد، موی سگی که حضرت نوح را گاز گرفت و از این قبیل.

هر آنچه روی زمین است یا مقدس است یا کفرآمیز
اولی جیب کشیشان را پر می‌سازد
و دومی از آنِ شیطان است.

[دومبو اومبوندرو]

* -- *

Sacred, adj.

Dedicated to some religious purpose; having a divine character, inspiring solemn thoughts or emotions; as the Dalai Lama of Tibet; the Moogum of M'bwango; the temple of Apes in Ceylon; the Cow in India; the Crocodile, the Cat and the Onion of ancient Egypt; the Mufti of Moosh; the hair of the dog that bit Noah, etc.

All things are either sacred or profane.
The former to ecclesiasts bring gain;
The latter to the devil appertain.

[Dumbo Ombundro]

مقیم خارج

آنکه با وحشیان و ابلهان می‌جنگد. فرانسوی مقیم خارج یعنی بیچاره: آمریکایی مقیم خارج یعنی عامل بیچارگی دیگران.

مکاشفه

در اواخر عمر به حماقت خود پی بردن.

ـ نام کتاب مشهوری که یوحنای مقدس در آن همهٔ مطالبی را که می‌دانست پنهان کرد. آشکار کردن آن مطالب را مفسرینی انجام می‌دهند که خود در جهل مرکب‌اند.

مگس تِسه تسه

حشره‌ای آفریقایی که نیش آن معمولاً کارسازترین درمان بی‌خوابی است هر چند بعضی از بیماران نیش رمان‌نویسهای آمریکایی را ترجیح می‌دهند.

* -- *

Abroad, adj,

At war with savages and idiots. To be a Frenchman abroad is to be miserable; to be an American abroad is to make others miserable.

Revelation, n.

Discovering late in life that you are a fool.

-, **n.** A famous book in which St. John the Divine concealed all that he knew. The revealing is done by the commentators, who know nothing.

Tsetse fly, n.

An African insect *(Glossina morsitans)* whose bite is commonly regarded as nature's most efficacious remedy for insomnia, though some patients prefer that of the American novelist *(Mendax interminabilis.)*

ملامت

سرزنش نرم و ملایم مثل ساطور. اخطار دوستانه.

ملامت قرین کرد روحش را
برای ابد با عذابی الیم.

[جودیبراس]

ملکه

زنی که ادارهٔ مملکت در زمان شاه به دست اوست و در نبود شاه به نام او (ملکه).

ممکن

همه چیز، برای کسی که صبر دارد ــ به علاوهٔ پول.

* -- *

Admonition, n.

Gentle reproof, as with a meat-axe. Friendly warning.

Consigned, by way of admonition,
His soul forever to perdition.

[Judibras]

Queen, n.

A woman by whom the realm is ruled when there is a king, and through whom it is ruled when there is not.

Possible, adj.

Everything, to him who has patience - and money.

ممنوع

چیزی که تازگی و دلربایی‌اش مقاومت‌ناپذیر است.

من

نخستین حرف الفبا و نخستین واژهٔ زبان، اولین مشغلهٔ فکر و ذهن و اولین محبوب دل هر انسان. «من» در دستور زبان ضمیر اول شخص مفرد است. می‌گویند جمع آن «ما» می‌شود و این چیزی است که عقل مؤلف این فرهنگ بی‌مثال به فهم آن قد نمی‌دهد. لابد دستورنویسان محترم بهتر می‌دانند. مفهومِ چند من و چند خودم البته چیز محشری است اما هضم کردن آن دشوار است. مورد استفادهٔ بی‌رودربایستی و پر لطف و صفای واژهٔ «من» وقتی است که نویسندهٔ خوب حساب خود را از نویسندهٔ بد جدا می‌کند. شخص اخیر باید طوری از این کلمه استفاده کند که گویی دزدی دزدیهایش را مخفی می‌کند.

منتخب (= برگزیده)

کسی که انتخاب شده تا کارِ یک وظیفه و صد زیردست را بسازد.

* -- *

Forbidden, pp.

Invested with a new and irresistable charm.

I

I is the first letter of the alphabet, the first word of the language, the first thought of the mind, the first object of affection. In grammar it is a pronoun of the first person and singular number. Its plural is said to be 'We', but how there can be more than one myself is doubtless clearer to the grammarians than it is to the author of this incomparable dictionary. Conception of two myself is difficult, but fine. The frank yet graceful use of 'I' distinguishes a good writer from a bad; the latter carries it with the manner of a thief trying to cloak his loot.

Elected, adj.

Chosen to discharge one duty and a hundred subordinates.

منتقد

شخصی که مدعی است به این سادگیها از چیزی خوشش نمی‌آید. علتش این است که کسی به فکر خوش‌آمدن او نیست.

منحرف

شخصی که عقاید او مخالف عقیدهٔ ماست.

منسوخ

آنچه آدمهای ترسو دیگر از آن استفاده نمی‌کنند. این اصطلاح بیشتر در مورد واژه‌ها کاربرد دارد. به محض اینکه فرهنگ‌نویسی بر واژه‌ای انگ مهجور می‌زند نویسنده‌های نادان با ترس و لرز از آن فاصله می‌گیرند؛ اما اگر این واژه خوب و کارآمد باشد و در زبان روز معادل همسنگی نداشته باشد نویسنده‌های توانا البته در استفاده از آن تردید نمی‌کنند.

* -- *

Critic, n.

A person who boasts himself hard to please because nobody tries to please him.

Depraved, p.p.

The moral condition of a gentleman who holds the opposite opinion.

Obsolete, adj.

No longer used by the timid. Said chiefly of words. A word which some lexicographer has marked obsolete is ever thereafter an object of dread and loathing to the fool writer, but if it is a good word and has no exact modern equivalent equally good, it is good enough for the good writer.

منطق

فن اندیشیدن و استدلال کردن در چارچوب محدودیتها و ناتوانیهای کج فهمی انسان. اساس منطق قیاس است که شامل صغری و کبری و یک نتیجه است، مانند:

کبری: شصت نفر قادرند کاری را شصت برابر سریعتر از یک نفر انجام دهند.

صغری: یک نفر می‌تواند ظرف شصت ثانیه گودالی حفر کند.

پس نتیجه می‌گیریم که: شصت نفر می‌توانند ظرف یک ثانیه گودالی حفر کنند.

این قیاس را می‌توان قیاس ریاضی نامید زیرا در این قیاس با ترکیب منطق و ریاضی به یقین مضاعف و رستگاری دو چندان می‌رسیم.

موفقیت

یگانه گناه نابخشودنی در حق همنوعان.

موفقیت (= دستاورد)

مرگ تلاش و تولد بیزاری.

* -- *

Logic, n.

The art of thinking and reasoning in strict accordance with the limitations and incapacities of the human misunderstanding. The basic logic is the syllogism, consisting of a major and a minor premise and a conclusion – thus:

Major Premise: Sixty men can do a piece of work sixty times as quickly as one man.

Minor Premise: One man can dig a post hole in sixty seconds; therefore-

Conclusion: Sixty men can dig a post hole in one second. This may be called the syllogism arithmetical, in which, by combining logic and mathematics, we obtain a double certainty and are twice blessed.

Success, n.

The one unpardonable sin against one's fellows.

Achievement, n.

The death of endeavour and the birth of disgust.

موکل (= وکالت‌دهنده)

شخصی که از میان دو شیوهٔ سر و کیسه شدنِ قانونی، شیوهٔ عرفی آن را برگزیده است.

مومیایی کردن

خیانت کردن به گلها و گیاهان با محبوس کردن گازهای مورد نیاز آنها. مصریهای باستان با مومیایی کردن مردگان خود توازن حیات حیوانی و گیاهی را بهم می‌زدند و حاصل کار این شد که سرزمین پرجمعیت و سبز و خرم خود را به بیابانی تبدیل کردند که تکافوی جمعیت ناچیزی را هم نمی‌داد. تابوت‌های فلزی هم اقدامی در همین راستاست. چه بسیار مردگانی که می‌توانستند در باغچهٔ همسایه مایهٔ حیات درختی باشند یا با چند تربچهٔ نقلی زینت‌بخش سفرهٔ همسایگان خود، اما با اقدام ما برای سالیان سال در ورطهٔ بی‌فایدگی محبوس ماندند. ما با این عمل برای مدتی شخص متوفی را نزد خود محفوظ نگه‌می‌داریم ــ البته اگر برای خود ما عمری باقی مانده باشد ــ و در همان حال مانع از آن می‌شویم که رُزها و بنفشه‌های بیچاره شکمی از عزا دربیاورند.

* -- *

Client, n.

A person who has made the customary choice between the two methods of being legally robbed.

Embalm, v.t.

To cheat vegetation by locking up the gases upon which it feeds. By embalming their dead and thereby deranging the natural balance between animal and vegetation life, the Egyptians made their once fertile and populous country barren and incapable of supporting a meagre crew. The modern metallic burial casket is a step in the same direction, and many a dead man who ought not to be ornamenting his neighour's lawn as a tree, or enriching his table as a bunch of radishes, is doomed to a long inutility. We shall get him for awhile if we are spared, but in the meantime the violet and rose are languishing for a nibble at his *gluteus maximus.*

مؤنث (= ماده)
یکی از دو جنس مخالف و خشن.

مهاجر
آدم بی‌خبری که قبول ندارد به هر کجا که رَوی آسمان همین رنگ است.

مهر گیاه
کلمهٔ بلادونا (مهر گیاه) در زبان ایتالیایی به معنی زن زیبا و در زبان انگلیسی به معنی سَمّ کشنده است. این مثال عالی نشان می‌دهد که دو زبان در اساس ماهیت مشترکی دارند.

مهره (= تاس)
مکعب خال‌خالی از جنس عاج. مهره‌ای که مثل وکلا طوری ساخته شده که می‌تواند به هر طرف بیفتد. غالباً هم عوضی می‌افتد.

* -- *

Female, n.
One of the opposing, or unfair, sex.

Immigrant, n.
An unenlightened person who thinks one country better than another.

Belladona, n.
In Italian a beautiful lady; in English a deadly poison. A striking example of the essential identity of the two tongues.

Dice, n.
Small polka-dotted cubes of ivory, constructed like a lawyer to lie on one side, but commonly on the wrong one.

مهمان‌نوازی

فضیلتی که ما را وادار می‌کند به کسانی غذا و منزل بدهیم که نیازی به آن ندارند.

میانجیگری

دارویی اختصاصی برای پایین آوردن تب بین‌المللی. این دارو جایگزین شیوهٔ قدیمیِ درمان با حجامت یا خونگیری شده است. میانجیگری کاری می‌کند که طرف مغلوب به خاطر مزایای وصف‌ناپذیر صلح به جای یک کشور از چند کشور متنفر باشد.

میزبان

در کاربرد رایج، به کسی گفته می‌شود که چنانچه مخارج خود را هفته به هفته پرداخت کنید به شما اجازه می‌دهد خود را مهمان بنامید.

* -- *

Hospitality, n.

The virtue which induced us to feed and lodge certain persons who are not in need of food and lodging.

Arbitration, n.

A patent medicine for allaying international heat, designed to supersede the old-school treatment of blood-letting. It makes the unsuccesseful party to the dispute hate two or more nations instead of one - to the unspeakable advantage of peace.

Host, n.

In popular usage, a man who in consideration of your weekly payments permits you to call yourself his guest.

(کارِ) نابجا (= ناشایست)

انجام دادن مراسم دعا در کلیسا در حین دعوای سگان.

نابغه

نوزادی که چشم و دست پدرش هنوز در زندگی او مداخله نکرده.

ناپایداری

خصوصیتی که شادی را به نحوی دل‌انگیز از غم و اندوه متمایز می‌سازد و به ما فرصت می‌دهد تا با سرعت تمام لذت و رنج را با هم مقایسه کنیم و در نتیجه اوّلی را برگزینیم.

نادانی

نوعی الهام آسمانی یا آتش مقدس که دامنگیر منتقدان عیب‌جوی این فرهنگ می‌شود.

* -- *

Inappropriateness, n.

Holding divine service during a dogfight in a church.

Prodigy, n.

A new-born infant that hasn't got its father's nose or eyes.

Evanescence, n.

The quality that charmingly distinguishes happiness from grief, and enables us to make an immediate comparison between pleasure and pain, for better enjoyment of the former.

Imbecility, n.

A kind of divine inspiration, or scared fire affecting censorious critics of this dictionary.

ناسپاس

کسی که به لطف شخصی دیگر نفعی عایدش شده یا خواهد شد.

ناسپاسی (= حق‌نشناسی)

نوعی عزت نفس که مغایرتی با قبول کمک دیگران ندارد.

ناسزا

بذله‌گویی بی‌جواب.

ناسزاگویی (= فحاشی)

طنز از نظرگاه آدمهای کودن و تمام کسانی که از نظر عقل و ذکاوت دچار عقب‌ماندگی‌اند.

* -- *

Ingrate, n.

One who receives a benefit from another, or is otherwise an object of charity.

Ingratitude, n.

A form of self-respect that is not inconsistent with acceptance of favours.

Abuse, n.

Unanswerable wit.

Vituperation, n.

Satire, as understood by dunces and all such as suffer from an impediment in their wit.

نافرمانی
پرتو امید در شبِ سیاهِ چاکری.

ناقص‌الخلقه‌ها
مؤلفان سایر فرهنگ لغتها.

نامزد
آنکه پابندِ خود را به دست خود زده.

نامزد انتخاباتی (=کاندیدا)
کسی که به اکراه و با توصیهٔ دوستان و آشنایان حاضر می‌شود منافع شخصی خود را فدای خیر و صلاح مردم بکند.

* -- *

Disobedience, n.
The silver lining to the cloud of servitude.

Leptocephalidans, n.
Authors of other dictionaries.

Affianced, p.p.
Fitted with an ankle-ring for the ball-and-chain.

Candidate, n.
One who by the advice of his friends reluctantly consents to sacrifice his private interests to the public good.

نامزد شده (= شیرینی خورده)
وضع مرد و زنی که در حالتی خوشایند برای خود و ناخوشایند برای دوستان به سر می‌برند و در عین حال آرزومندند برای خشنودی جامعه کاری کنند که برای یکدیگر غیرقابل تحمل شوند.

نان‌خور
کسی که به کمک و بخشش شخصی دیگر متکی است و آن کمک را با زور نمی‌تواند به دست بیاورد.

ناهنجاری
هر نوع انحراف دیگران از رسم و راه فکری ما؛ این انحراف فی‌نفسه به حد جنون نمی‌رسد.

* -- *

Betrothed,p.p.
The condition of a man and woman who, pleasing to one another and objectionable to their friends, are anxious to propitiate society by becoming unendurable to each other.

Dependent, adj.
Reliant upon another's generosity for the support which you are not in a position to exact from his fears.

Aberration, n.
Any deviation in another from one's own habit of thought, not sufficient in itself to constitute insanity.

نبرد (= پیکار)
طریقهٔ استفاده از دندان برای باز کردن گرهی سیاسی که با زبان گشوده نمی‌شود.

ندانم‌کاری
گناه زنان.

نزاکت شهروندی
نوعی از آداب‌دانی که صاحب‌نظران شهرنشین به ساکنان همهٔ شهرها جز نیویورک نسبت می‌دهند. این آداب‌دانی بیشتر به صورت عبارت زیر شنیده می‌شود: «ببخشید، معذرت می‌خواهم»، که البته منافاتی با نادیده گرفتن حقوق دیگران ندارد.

* -- *

Battle, n.
A method of untying with the teeth a political knot that would not yield to the tongue.

Indiscretion, n.
The guilt of women.

Urbanity, n.
The kind of civility that Urban observers ascribe to dwellers in all cities but New York. Its commonest expression is heard in the words, 'I beg your pardon', and its not inconsistent with disregard of the rights of others.

نسخه

ــ حکم اعدام.

ــ حدس و گمان پزشک در مورد اینکه چه چیزی با کمترین آسیب می‌تواند وضعیت موجود را طولانی کند.

نصف

یکی از دو بخش مساویِ چیزی که می‌تواند، یا گمان می‌رود که می‌تواند، به دو نیم تقسیم شود. در قرن چهاردهم بحث داغی میان الهیون و فلاسفه بر سر این قضیه درگرفت که آیا اصولاً قادر متعال قادر است یک شیء را به سه نصف تقسیم کند یا نه. در این میان، پدر مقدس آلدروَوینوس در کلیسای جامع روئان علناً دست به دعا برداشت و از قادر متعال خواست چشمه‌ای از قدرت بی چون و چرایش را به نمایش بگذارد و مخصوصاً (اگر صلاح می‌داند) این مدعا را روی جسم کافرِ بی‌اعتقاد، مانوتیوس پروسینوس ثابت کند. پروسینوس از این آزمایش جان سالم بدر برد و با نیش افعی از دنیا رفت.

* -- *

Prescription, n.

A death warrant.

-, **n.** A physician's guess at what will best prolong the situation with least harm to the patient.

Half, n.

One of the two equal parts into which a thing may be divided, or considered as divided. In the fourteenth century a heated discussion arose among theologists and philosophers as to whether Omniscience could part an object into three halves; and the pious Father Aldrovinus publicly prayed in the Cathedral at Rouen that God would demonstrate the affirmative of the proposition in some signal and unmistakable way, and particularly (if it should please Him) upon the body of that hardy blasphemer, Manutius Procinus, who maintained the negative. Procinus, howerer, was spared to die of the bite of a viper.

نظریه‌پرداز خشک‌اندیش

کسی که نظریه‌اش این اشکال را دارد که با نظریهٔ شما متفاوت است.

نفرت

یکی از درجات مخالفت که بر اثر فهمِ ناقص امور پدید می‌آید.

نفرین کردن

کسی را با دلقک‌بازیِ کلامی درب و داغون کردن. این عمل در ادبیات، بویژه در هنر تئاتر کارِ قربانی مورد نظر را یکسره می‌کند اما تأثیر آن در تعیین رقمی که باید بابت بیمهٔ عمر پرداخت شود بسیار ناچیز است.

نقاشی

هنر مصون نگهداشتن سطوح صاف از گزند هوا و قرار دادن آنها در معرض گزیدن منتقدان.

* -- *

Doctrinaire, n.

One whose doctrine has the demerit of antagonising your own.

Abhorrence, n.

One of the degrees of disapproval due to what is imperfectly understood.

Curse, v.t.

Energetically to belabour with a verbal slapstick. This is an operation which in literature, particularly in the drama, is commonly fatal to the victim. Nevertheless, the liability to a cursing is a risk that cuts but a small figure in fixing the rates of life insurance.

Painting, n.

The art of protecting flat surfaces from the weather and exposing them to the critic.

نقاط ضعف

برخی قوای غریزی موجودی به نام عیالِ قدر قدرت را گویند که به یاری آنها بر همنوع مذکر خود چیره می‌شود، او را گوش به فرمان خود می‌کند و قوای طغیانگرش را از کار می‌اندازد.

نقرس

اصطلاح پزشکان برای رماتیسم پولداران.

نقل قول (=گفته)

تکرار اشتباه‌آمیز سخنان شخصی دیگر. سخنانِ بر خطا تکرار شدهٔ دیگران.

* -- *

Weaknesses, n. pl.

Certain primal powers of Tyrant Woman wherewith she holds dominion over the male of her species, binding him to the services of her will and paralysing his rebellious energies.

Gout, n.

A physician's name for the rheumatism of a rich patient.

Quotation, n.

The act of repeating erroneously the words of another. The words erroneously repeated.

نکتهٔ طنزآمیز

سخنی کوتاه و نیشدار به نثر یا نظم که عموماً تلخ یا تند است و گاه حکیمانه.
نمونه‌هایی از نکته‌پردازیهای قابل تأملِ دانای خردمند جناب دکتر جامراک هولوبوم از نظرتان می‌گذرد:

ـ در قلب هر انسانی یک ببر، یک خوک، یک الاغ و یک بلبل جا دارد. تنوع خُلق و خوی آدمها به این دلیل است که این موجودات به یک نسبت در همه فعال نیستند.

ـ سه نوع جنسیت وجود دارد:
مذکر، مؤنث، دختر.

ـ زیبایی در زنان و مقام برای مردان از این لحاظ به هم شباهت دارند که هر دو در نظر آدمهای بی‌فکر نوعی اعتبار شمرده می‌شوند.

ـ زنانِ عاشق کمتر از مردان شرمنده‌اند. چون مایهٔ شرمندگی‌شان کمتر از مردان است.

ـ تا زمانی که دوستی با شور و حرارت دستهای شما را گرفته است خطری شما را تهدید نمی‌کند، چون می‌توانید هر دو دستش را ببینید.

* -- *

Epigram, n.

A short, sharp saying in prose or verse frequently characterised by acidity or acerbity and sometimes by wisdom. Following are some of more notable epigrams of the learned ingenious Dr Jarmrach Holobom:

- In each human heart are a tiger, a pig, an ass and a nightingale. Diversity of character is due to their unequal activity.
- There are three sexes; males, females and girls.
- Beauty in women and distinction in men are alike in this: they seem to the unthinking a kind of credibility.
- Women in love are less ashamed than men. They have less to be ashamed of.
- While your friend holds you affectionately by both hands you are safe, for you can watch both his.

نگهبان (= محافظ، پاسدار)

کسی که از چیزهایی که دست خودش به آنها نمی‌رسد محافظت می‌کند تا دست دیگران به آنها نرسد.

نمایشنامه‌نویس

کسی که از روی دست فرانسویها نمایشنامه می‌نویسد.

نوجوان

شفا یافته از عارضهٔ کودکی.

نیروانا

در آیین بودا به فنا شدن فرحناکی گفته می‌شود که نصیب دانایان می‌شود، به ویژه آن دسته از دانایان که می‌توانند نیروانا را درک کنند.

* -- *

Guardian, n.

One who undertakes to protect from others what he is not ready to get for himself.

Dramatist, n.

One who adapts plays from the French.

Adolescent, adj.

Recovering from boyhood.

Nirvana, n.

In the Buddhist religion, a state of pleasurable annihilation awarded to the wise, particularly to those wise enough to understand it.

نیکوکاری

پرداختن پنج دلار برای کمک به پدربزرگ سالخوردهٔ خود در نوانخانه و اعلام آن در روزنامه‌ها.

نیم‌بند

صفتی است برای اشعار مجلات. نیز رجوع کنید به: پرت و پلا.

نیهیلیست (= پوچ‌گرا)

روسی‌یی که وجود هر چیزی غیر از تولستوی را انکار می‌کند. پیشوای این مکتب تولستوی است.

واردکننده

فردی از طبقهٔ مجرمین که قوانین گمرک همان قدر به کسب و کارش فایده می‌رساند که «حمایت لاشخورها به بره‌ها.»

* -- *

Benevolence, n.

Subscribing five dollars towards the relief of one's aged grandfather in the almshouse, and publishing it in the newspaper.

Namby-pamby, adj.

Having the quality of magazine poetry. See Flummery.

Nihilist, n.

A Russian who denies the existence of anything but Tolstoy. The leader of the school is Tolstoy.

Importer, n.

One of a class of miscreants whose business received from tariff legislation 'the protection which vultures give to lambs.'

واژه‌نگار (= فرهنگ‌نویس)

موجودی مزاحم و اعصاب‌خردکن که به بهانهٔ ثبت مرحلهٔ معینی از توسعهٔ زبان از هیچ کوششی در پیشگیری از رشد آن دریغ نمی‌کند. انعطاف زبان را از آن می‌گیرد و روشهای ساختگی بر آن تحمیل می‌کند. و اما واژه نگار شما که این فرهنگ را به رشتهٔ تحریر کشیده به عنوان «مرجع صلاحیت‌دار» لازم دیده است به ثبت و ضبط واقعیات اکتفا کند و از وضع قانون بپرهیزد.

واعظ

حامل خبرهای خوش (مخصوصاً در زمینهٔ مذهب)، نویدبخشِ سعادت خود ما و فلاکت همسایگانمان.

واقعاً

ظاهراً.

* -- *

Lexicographer, n.

A pestilent fellow who, under the pretence of recording some particular stage in the development of a language, does what he can to arrest its growth, stiffen its flexibility and mechanise its methods. For your lexicographer, having written his dictionary, comes to be considered 'as one having authority', whereas his function is only to make a record, not to give a law.

Evangelist, n.

A bearer of good tidings, particularly (in a religious sense) such as assure us of our own salvation and the damnation of our neighbours.

Really, adv.

Apparently.

واقع‌گرایی (= رئالیسم)

هنرِ توصیف طبیعت از نگاه قورباغه‌ها. زیبایی حاصل از رنگ‌آمیزی منظره‌ای که موش‌کور کشیده یا داستانی که کرم حشره نوشته.

واقعی

زبان زنان. تنها بخش (وجودشان) که می‌توان از واقعی بودن آن مطمئن بود.

واقعیت

رویای فیلسوف دیوانه. آنچه پس از تصفیهٔ خیال در بوته باقی می‌ماند. هستهٔ مرکزی خلأ.

* -- *

Realism, n.

The art of depicting nature as it is seen by toads. The charm suffusing a landscape painted by a mole, or a story written by a measuring worm.

Real, adj.

A woman's tongue. This is the only part we can swear to.

Reality, n.

The dream of a mad philosopher. That which would remain in the cupel if one should assay a phantom. The nucleus of a vacuum.

وجدان

کلمه‌ای که در حال منسوخ شدن است زیرا بیانگر چیزی است که دیگر وجود خارجی ندارد.

(عذابِ) وجدان

وضع بهم ریختهٔ معده، که با اثر گذاشتن روی بخش خاکستریِ مغز باعث اختلال روحی می‌شود.

وجود

خوابی است گذرا و هولناک و وهم‌انگیز
که در آن هیچ‌چیز نیست اما همه چیز به نظر می‌آید.
با تکان ملایمِ همبستر خویش، مرگ، بیدار می‌شویم
و فریاد می‌زنیم: «آه، چه چیز مزخرفی!»

* -- *

Scruples, n.

A word that is falling into disuse as expressing an idea that no longer exists.

Conscience, n.

A morbid condition of the stomach, affecting the grey matter of the brain and producing a mental discord.

Existence, n.

A transient, horrible, fantastic dream,
Wherein is nothing yet all things do seem:
From which we're wakened by a friendly nudge
Of our bed fellow Death, and cry: 'O fudge!'

ورشکسته

(شخصی) که فقرش به حدی است که فقط قادر به پرداخت بدهیهای خود نیست. نداشتنِ تمایل به پرداخت این بدهیها ورشکستگی شمرده نمی‌شود بلکه عقل تجارت به حساب می‌آید.

ورق‌بازی

جایگزین گفت و شنود برای کسانی که طبیعت قدرت فکر کردن را از آنها دریغ داشته.

وساطت کردن

در کار دیگران فضولی کردن.

* -- *

Insolvent, adj.

Destitute of property to pay just debts. Destitution of the will to pay them is not insolvency; it is commercial sagacity.

Cribbage, n.

A substitute for conversation among those to whom nature has denied ideas.

Mediate, v.i.

To butt in.

وطن‌پرست

کسی که در نظرش منافعِ جزء مقدم بر منافع کل است. فریب‌خوردهٔ سیاستمداران و آلت‌دست فاتحان.

وطن‌پرستی

هیمهٔ آماده برای مشعلِ جویندگانِ نام و شهرت.

در فرهنگ مشهور دکتر جانسون وطن‌پرستی «واپسین پناهگاه اوباش» تعریف شده است. با همهٔ احترامی که برای یک فرهنگ‌نویس روشن‌اندیش و در عین حال پایین‌تر از خودم قائل هستم این تعریف را می‌پذیرم اما اجازه می‌خواهم به جای «واپسین»، از لفظ «نخستین» استفاده کنم.

* -- *

Patriot, n.

One to whom the interests of a part seem superior to those of the whole. The dupe of statesmen and the tool of conquerors.

Patriotism, n.

Combustible rubbish ready to the torch of anyone ambitious to illuminate his name.

In Dr Johnson's famous dictionary patriotism is defined as the last resort of a scoundrel. With all due respect to an enlightened but inferior lexicographer I beg to submit that it is the first.

وظیفه

آنچه با شدت تمام ما را به سوی میل، و البته منفعتمان می‌کشاند.

سِر لاواندِر پورت واین، از خواص درباریان
خشمگین بود از ولینعمت خویش که همسر محبوب او را بوسیده بود پنهان
در حالی که خشمِ لاواندر می‌کشاندش به ستاندن جان سلطان
وظیفه حکم می‌کرد نان بگیرد از سلطان نه جان.

[جی. جی]

وعده و وعید

وعده و وعید و ایضاً پند و اندرز بهترین هدیه‌هایی هستند که بخشیدن آنها به فقرا از عهدهٔ همه ما برمی‌آید.

* -- *

Duty, n.

That which sternly impels us in the direction of profit, along the line of desire.

Sir Lavander Portwine, in favour at court,
Was wroth at his master, who'd kissed Lady Port,
His anger provoked him to take the king's head,
But duty prevailed, and he took the king's bread,
Instead.

[G.J.]

Promise, n.

This and good advice make an excellent gift, which we can all afford to give to the poor.

وفاداری

از فضائل ویژهٔ کسانی که به زودی به آنها خیانت خواهد شد.

وقت‌شناسی

صفت پسندیده‌ای که در وجود طلبکاران زیاده از حد تکامل یافته است.

وکیل دادگستری

کسی که به او اختیار قانونی داده می‌شود تا کارهایی را که خود ما قابلیت خوب خراب کردن آن را نداریم به نیابت از ما خراب کند.

وکیل‌مدافع

یکی از هزارها گونهٔ جنس حقوقدان. وظایف وکیل مدافع در کشور انگلستان از وظایف مشاور حقوقی متمایز است. یکی نظر می‌دهد. دیگری عمل می‌کند و البته آنکه در مورد او نظر می‌دهند و عمل می‌کنند همان موکل بخت برگشته است.

* -- *

Fidelity, n.

A virtue peculiar to those who are about to be betrayed.

Punctuality, n.

A virtue which seems to be abnormally developed in creditors.

Attorney, n.

A person legally appointed to mismanage one's affairs which one has not himself the skill to rightly mismanage.

Barrister, n.

One of the ten thousand varieties of the genus Lawyer. In England the functions of a barrister are distinct from those of a solicitor. The one advises, the other executes, but the thing advised and the thing executed is the client.

هابیلیان

یکی از فرقه‌های مذهبی آفریقا که در صراط مستقیم هابیل گام برمی‌داشتند. این فلک‌زده‌ها نتوانستند پا به پای قابیلیان پیشرفت کنند؛ در نتیجه نسلشان منقرض شد.

هاله

در معنای دقیق کلمه به حلقهٔ نوری گفته می‌شود که گرداگرد اجرام آسمانی را فراگرفته است اما غالباً با هالهٔ مقدسی که خدایان و قدیسان از آن به عنوان روسری استفاده می‌کنند، اشتباه می‌شود. هالهٔ اولی صرفاً ناشی از خطای دید است و مثل رنگین‌کمان بر اثر بخار آب به‌وجود می‌آید حال آنکه هالهٔ دوم مانند تاج اسقف و تاج پاپ نشانهٔ تقدس و علّو درجات است.

* -- *

Abelians, n.

A religious sect of Africa who practised the virtues of Abel. They were unfortunate in flourishing contemporaneously with the Canians, and are now extinct.

Halo, n.

Properly, a luminous ring encircling an astronomical body, but not infrequently confounded with 'aureola', or 'nimbus' a somewhat similar phenomenon worn as a headdress by divinities and saints. The halo is a purely optical illusion, produced by moisture in the air, in the manner of a rainbow; but the aureola is conferred as a sign of superior sanctity, in the same way as a bishop's mitre, or the Pope's tiara.

هایجیا

در اساطیر یونان به الههٔ تندرستی گفته می‌شود ـ تنها الهه‌ای که هر نوع رابطه با وی بهداشتی بود.

هدف

مایهٔ دلخوشی.

زن به مهر گفت:
«شادمان باش، مرد. مگر در زندگی هدف نداری؟»
مرد گفت: «هدف؟ نه، همسرم؛ حقیقت این که تیرم را شلیک کرده‌ام.»

[جی. جی]

هرزه

در لغت به معنی بنده آزاد شده و از این رو یعنی کسی که بندهٔ هوا و هوس خویش است.

* -- *

Hygeia, n.

In Grecian mythology the goddess of health - the only one of the goddesses whom it was healthy to have anything to do with.

Aim, n.

The task we set our wishes to.

'Cheer up! Have you no aim in life?'
She tenderly enquired.
'An aim? Well, no, I haven't, wife;
The fact is - I have fired.'

[G.J]

Libertine, n.

Literally a freedman; hence, one who is in bondage to his passions.

هلال

ماهِ نو را گویند. نور ماه در این مرحله برای دزدان اندکی زیاد و برای عشاق اندکی کم است.

همسایه

کسی که طبق یکی از ده فرمان می‌باید او را همچون جان شیرین دوست داشته باشیم و او در عوض هر کاری از دستش برمی‌آید انجام بدهد تا کفر ما را درآورد.

همسرایان

در اُپرا به دسته‌ای از دراویش گویند که در فاصلهٔ نَفَس گرفتنِ خواننده با نعره‌های ممتدِ خود موجبات ترس و هراس تماشاچیان را فراهم می‌آورند.

همسرپرستی

محبتِ منحرف شده و تغییر جهت یافتهٔ شوهر به زن خود.

* -- *

Crescent, n.

The moon in the early stages of its monthly growth, when it is a little too bright for burglars and a little too dark for lovers.

Neighbour, n.

One whom we are commanded to love as ourselves, and who does all he knows to make us disobedient.

Chorus, n.

In opera, a band of howling dervishes who terrify the audience while the singers are taking breath.

Uxoriousness, n.

A perverted affection that has strayed to one's own wife.

همه‌پرسی (= رفراندوم)

قانونی برای واگذار کردن قانون‌گذاری به عامهٔ مردم تا در نتیجهٔ آن، اغتشاشِ افکار عمومی معلوم شود.

همه جا حاضر

در یک زمان، حاضر در همه جا. آدم فانی قادر نیست همه جا حاضر باشد. این نکته از دیرباز بر همگان روشن بوده. از جمله سِر گوتل روش، ضمن سخنرانی در مجلس، اعلام کرد که: «انسان نمی‌تواند در آنِ واحد در دو جا حضور داشته باشد مگر اینکه پرنده باشد.»

همه خدایی

نظریه‌ای که می‌گوید همه چیز خداست و از نظریهٔ دیگری که می‌گوید خدا همه چیز است، متمایز می‌باشد.

* -- *

Referendum, n.

A law for submission of proposed legislation to a popular vote to learn the nonsensus of public opinion.

Omnipresent, adj.

Everywhere at once. That the power of omnipresence, or ubiquity, is denied to mortals was known as early as the time of Sir Gotle Roche, who in a speech in Parliament said: 'A man cannot be in two places at once unless he is a bird.'

Pantheism, n.

The doctrine that everything is God, in contradistinction to the doctrine that God is everything.

هوا

مادهای مقوّی که مشیّت الهی با دست و دلبازی تمام برای پروار کردن فقرا به وجود آورده است.

(وضعِ) هوا

آب و هوای یک ساعت. موضوع همیشگی گفت‌وگو میان کسانی که در اصل علاقه‌ای به آن ندارند اما میل به وراجی دربارهٔ آن را از نیاکان لخت و عور و درخت‌نشین خود به ارث برده‌اند که وضع هوا شدیداً مورد توجهشان بوده است.

هوادار

مریدی که هنوز به تمام مقاصد خود دست نیافته.

* -- *

Air, n.

A nutritious substance supplied by a bountiful Providence for the fattening of the poor.

Weather, n.

The climate of an hour. A permanent topic of conversation among persons whom it does not interest, but who have inherited the tendency to chatter about it from naked arboreal ancestors whom it keenly concerned.

Adherent, n.

A follower who has not yet obtained all that he expects to get.

هومیوپات (= مشابه درمانگر)
بذله‌گوی حرفهٔ پزشکی.

هومیوپاتی (= مشابه درمانی)
نظریه و روشی در طبابت که هدفش درمان بیماری ابلهان است. از آنجا که این روش ابلهان را معالجه نمی‌کند بلکه گاه حتی باعث هلاکتشان هم می‌شود، معمولاً موضوع تمسخر جاهلان و مورد ستایش عاقلان قرار می‌گیرد.
ـ یکی از انواع پزشکی بین آلوپاتی (متضاد درمانی) و علم مسیحیت. هومیوپاتی و آلوپاتی در مرتبهٔ پایین‌تری از علم مسیحیت قرار دارند زیرا این علم بیماریهای خیالی را نیز درمان می‌کند حال آنکه از آن دو چنین کاری ساخته نیست.

* -- *

Homoeopathist, n.
The humorist of the medical profession.

Homoeopathy, n.
A theory and practice of medicine which aims to cure the diseases of fools. As it does not cure them, and does sometimes kill the fools, it is ridiculed by the thoughtless, but commended by the wise.
-, **n.** A school of medicine midway between Allopathy and Christian Science. To the last both the others are distinctly inferior, for Christian Science will cure imaginary diseases, and they cannot.

هیئت وزرا

افراد مهمی که نابسامانی کار دولت به گردن آنها می‌افتد گو اینکه این اتهام معمولاً بی‌پایه نیست.

یاری کردن

منت گذاشتن؛ برای اخاذیِ آینده زمینه‌چینی کردن.

یاوه

هر نوع اعتراض علیه این فرهنگ مستطاب.

یخچال

کلیسای باب روز.

* --- *

Cabinet, n.

The principal persons charged with the mismanagement of a government, the charge being commonly well founded.

Accomodate, v.t.

To oblige; to lay the foundation of future exactions.

Nonsense, n.

The objections that are urged against this excellent dictionary.

Refrigerator, n.

A fashionable church.

یک بار

کافی.

یکتاپرست

انکارکنندهٔ قداستِ تثلیث‌گرایان.

یوغ

ابزاری است، ای خانم محترم، که ما رهگشاترین واژه‌های زبان خود را مدیون اسم لاتینی آن یعنی *jugum* هستیم. همین قدر بگویم که این واژه موقعیت ازدواج را تعریف می‌کند آنهم با دقت، غم و اندوه و تندی و تیزی تمام. با پوزش فراوان از شرح این معنا معذورم.

* --- *

Once, adv.

Enough.

Unitarian, n.

One who denies the divinity of a Trinitarian.

Yoke, n.

An implement, madam, to whose Latin name, *jugum*, we owe one of the most illuminating words in our language – a word that defines the matrimonial situation with precision, point and poignancy. A thousand apologies for withholding it.

یادداشت‌های مترجم

۱. در تاریخ جدیدتر، پادشاهان و زمامداران بعدی هم از این شیوه استفاده کرده‌اند مثلاً شاه عباس ولیعهدش را کور کرد. محمد شاه قاجار عمویش را و ... البته در موارد متعددی حکمرانان به جای کور کردن شخص موردنظر وسیلهٔ گویایی‌اش را به شیوهٔ مشابه «اصلاح» می‌کرده‌اند.

۲. خوانندگان محترم به خاطر داشته باشید که نویسنده آمریکایی است و با آمریکاییها سروکار داشته است!

۳. کرونوس: پدر زئوس. کرونوس چون احتمال می‌داد فرزندانش در برابرش بایستند، آنها را می‌بلعید.

۴. از آنجا که گفته‌اند مشت نمونهٔ خروار است از ذکر سایر داستانها خودداری می‌شود.

۵. Robert Green Ingersoll (1833-1899) : حقوقدان و استاد آمریکایی که طرفدار مکتب لاادریون بود.

۶. یکشنبه روز تعطیل مسیحیان است و در این روز دینداران برای نیایش به کلیسا می‌روند.

۷. خوانندگان محترم مجدداً به یاد داشته باشند که نویسنده آمریکایی است!

۸. این عمل به شیوه‌های گوناگون انجام می‌شود که یک نوع آن با استفاده از فن اشاره است.

یادداشت